

إِنَّمَا الْمَرْغُوبُ فِي الْخَيْرِ فَأَصْلَحُوا بَيْنَكُمْ وَابْتَغُوا لِقَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ

همان پاست ز بهمد روی و جو افروزی
ندانند آنکه نه مرد است چیت

بهمد روی

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک گوهر اند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تک و محنت دیگران بیخی	نشداید که نامت نهند آدمی

میرزا اسبیل و روی اسفهمانی
ربیع اشانی ۱۳۲۶ هجری

در مطبع محمدی واقع سکندرا باد طبع شد

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِتْرَاقٌ فَأَصْلَحُوا أَبْدَانَهُمْ كَمَا يُقْبَلُ إِلَهُكُمْ تَزَكُّوا

جهان بپاست نه بدرودی و جوامردی
ندانند آنکه نه مرد است چیت

همدرودی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی بود آور و روزگار
که در آفرینش زیگ گوهرند
در عضو بار مانند قمار
ترسز محنت دیگران بیخی
نشانیه که نامت دهند آدمی

میرزا اسمعیل درودی اصفهانی
رجع الثاني سنة ۱۳۲۶ هجری

در مطبع محمدی واقع سکندر آباد طبع شد

التماس

بر صاحبان دانش و جنیش و تمیزان نیک اند و مددگان حق از باطل معلوم باد
 که این کتاب که بزعم فقیر لا جواب است و محتمل که تا امروز مانندش دیگری نوشته
 این فقیر هیچدان نوشته و باندازه فهم خود از آیات کلام مجید ثابت نموده ام که جهان
 و آنچه در جهان است محض برای انسان خلق شده و انسان محض برای حمد و مدحی خلق
 گشته - و غرض از آن این است که عموم مسلمان همان عموماً با تمام خلق الله و خصوصاً
 بایکدیگر بطور اخوت و مودت زیند و طریق حمد و مدحی و مروت سپارند که در هر زمان
 و خصوصاً در این زمان مصلحت آنها در این است - سرسر این کتاب مشتمل است از
 آیات قرآنی و کلمات ربانی که در هر منزل اند و یک لفظ ما هم فقیر از خود نبافته و ساخته و تراشیده
 و اندا چون کلمات حق است حق نوشته ام - و لیکن چون خیالات و افهام و طبایع خلق مختلف
 است و همه خلق جهان را هم از خود راضی داشتن از انبیاء و اولیاء هم غیر ممکن بود و گذشته
 ازین انسان جاز از خطاست ممکن است که درین کتاب از بنده خطائی رفته باشد ناچار این
 مقصود و تمسک استم که صاحبان دانش اول چشم بپوشند - ثانی اگر که در مقامی حکم و
 اصلاحی بنظر آرد انسان برسد مدیران اخبارات بذریع اخبارهای خود و دیگران بذریعہ و در
 رقیبه خود فقیر را از آن خطا و حکم اصلاح الکی بخشند و از عنایت و حمایت خود ممنون و مرعوب
 سازند ولی شرط آن این است که اول کتاب را تمام ملاحظه فرمایند و پس از آن از روی کجایی
 معفویت - انانیت - بغیرضی و انصاف خطا گیرند و حکم و اصلاح نمایند زیرا که کتاب
 بموجب این شرط نوشته شده + والسلام من اتبع الهدی + عاصی محمد و ائمه سلیمان
 و روی

رای جناب مولانا مولوی عبدالکلیم صاحب شر

میرزا اسماعیل دہلوی اصفہانی اُن چند فارسی نثر اور مصنفین اسلام میں ہیں جو زمانہ شناس ہیں اور مسلمانوں کی موجودہ کمزوریوں اور تباہیوں کی تکلیف کو زیادہ محسوس کرتے ہیں۔ ان کے نام اور ان کے تصانیف سے سارے ہندوستان علی الخصوص حیدرآباد و غنڈہ بنیاد کے لوگ کسی نہ کسی حد تک ضرور واقف ہیں۔ انکا یہ آخری رسالہ جسے انہوں نے مسلمانوں کی ہمدردی و اصلاح کی غرض سے لکھا ہے اور جو ان کے پاکیزہ خط میں (۲۰۰) صفحوں پر ختم ہوا ہے نہایت ہی عظیم الفرضی کے زمانے میں میری نظر سے گزرا۔ میں نے اس کے مختلف حصوں کو دلچسپی کے ساتھ پڑھا اور متاثر ہوا۔ اگرچہ اس رسالہ کی تصنیف سے اصلی غرض اسی قدر ہے کہ مختلف فرق اسلامیہ میں اتحاد پیدا ہو اور تمام مسلمان چاہے کسی اصول و عقیدہ کے پابند ہوں یا ہم شیر و شکر اور ایک دوسرے کے دوست رہیں۔ مگر اس ضمن میں مسلمانان زمانہ کی حالت کی جو تصویر مولانا دہلوی صاحب نے دکھائی ہے ان کے اعلیٰ کمال تحریر کو ثابت کر رہی ہے۔ اور اُس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ قومی دروسے اُن کا دل کس درجہ دکھایا ہے۔ اور اسی ہمدردی و تیرگئی قوم کے صلہ میں ان کے ساتھ کیا کیا اور کیسے کیسے برتاؤ کئے گئے ہیں۔ سچ یہ ہے کہ ہمارے ائمہ و معززین کے لئے یہ رسالہ ایک آئینہ ہے جس میں وہ اپنی سچی تصویر دیکھ سکتے ہیں۔

میں میرزا دہلوی اصفہانی کی اس تصنیف کو بہت ہی قدر و عزت کی نگاہ سے دیکھتا ہوں اور بیشک مسلمانوں پر فرض ہے کہ اس رسالہ کے شائع کرانے میں قابل و فاضل مصنف کی مدد کریں

محمد عبدالمجلیب شر - ۲۴ اپریل سنہ ۱۹۰۴ء

فاعتبروا یا اولی الابصار

پس از ماههای بشمار و مجاهده و کوشش بسیار در این شهر و دیار که لکها
 بلکه کرد را در برای خوشنودی شیطان و هوا و در طرق خلاف بر باد می شود و باد و
 دوستی و آشنائی بسیاری از صاحبان دولت و کمند و عهده و منصب و در و آستانه
 که ممکن است بستیری و پایداری آنها صد تا از اینگونه کتب طبع شوند آخرا امر بسیار
 قلی و توکل بذات خدا این کتاب را بطبع فرستادم - ولی معلوم نیست که عاقبت خرج
 آن تمام و کمال حاصل میشود یا نه - زیرا کسانی که قلم بر کاغذ چیده نهاده یا وعده
 زبانی فرموده اند بر قول و فعل اکثری اعتماد نیست - و اگر هم خود هم ایضا فرمایند بطور
 صداقت بعضی هر چه بگویند یا گفتنی بر سرین زده اند - خدا را مسلمان جهان و حضورها
 مسلمان این خط را بیش ازین توفیق خیر و بهر + ولیکن این کتابی است که یا
 مسلمانان را ازین حالت غفلت و بی پروائی و عدم همدردی متغیر می سازد یا که بهین
 حالت باقی خواهند ماند یا قیامت +

رباعی

بیار بود خلق ولی نیست دوا	آری نبود که این بود قهر خدا
هر چند رود و عا هزاران بفلک	با قهر خدا اثر نباشد بدعا

۱۰۵	-----	همدری در میان مسلمانان از ابتدا +
۱۲۰	-----	بعضی دیگر حالات فکریه و تدبیریه مسلمانان از جهان اوایل +
۱۲۵	-----	باز چند فقره منسوب به نامون +
۱۳۲	-----	حالت امروزه ممالک اسلام که ما خود بچشم می بینیم +
۱۳۴	-----	اخوت و همدری و یگانگی +
۱۴۶	-----	اجمالی از شرح حال اهل این فقیر +
۱۶۸	-----	مطلب اصلی +
۱۷۲	-----	خاتمه کلام و خاتمه کتاب +
۱۸۵	-----	اما صورت همدری اهل اسلام +

فهرست مطالب

حصه اوله

نمبر

۱	تهنیه
۲	مقدمه
۱۰	آدریم بر سه مطلب
۱۳	درجات مسلمانی
۲۱	بیان مختلف درجات اهل اسلام سواى صاحبان ایمان واقعی
۴۸	احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

حصه ثانی

۶۸	اخوت و معنی واقعی آن +
۶۳	خوف و رجا +
۷۴	اما نرون و کیفیات غرض +
۷۶	اما نعون و کیفیات خوف +
۸۴	کیفیات دینیّه و امور مذنبیه مربوط به جهل و غرض +
۸۸	مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا +
۹۹	همدردی چلیت؟ +
۱۰۳	حالت مسلمانان از یک هزار و سیصد سال پیشتر +

فہرست

نام عالی ہشتانی کہ در طبع این کتاب "ہمدروی" درو فرمودہ یا وعدہ نمودہ
قیمت فی جلد یک روپیہ

تعداد	نوع	تعداد
۱	عالمی جناب مولوی حبیب الدین صاحب	یک روپیہ
۱	عالمی جناب پکتان سید حسین صاحب	یک روپیہ
۱	عالمی جناب عبداللہ صاحب ولد حاجی سبحان لعل	۱
۱	عالمی جناب محمد سلیمان صاحب تاجر حرم	۱
۱	عالمی جناب واکٹر سید ششم صاحب	۱
۱	عالمی جناب مولوی سید ابوالخیر صاحب	۱
	عالمی جناب مولوی یوسف حسین صاحب	
	عالمی جناب مسٹر کلاس شاہ صاحب وکیل	
	عالمی جناب مولوی حفیظ خان صاحب	
	عالمی جناب مولوی سید غلام تبار خان صاحب وکیل	
	عالمی جناب یک بیچارہ	
	عالمی جناب مولوی سید علی صاحب بگرامی	
	عالمی جناب صاحب دار میجر محمد علیخان صاحب الوال	
۱	عالمی جناب مولوی محمد اسد خان صاحب منتظم گریال خانہ سرکاری	
	عالمی جناب واکٹر احمد میرزا صاحب	
	عالمی جناب حاجی عبداللہ صاحب مین	
	عالمی جناب نواب ستورا ملک بہادر	
یک جلد	عالمی جناب مولوی محمد عبدالحمید صاحب رجسٹرار بلدہ	

نقد	وعد
حکم	۱
یک روپیہ نقد	۵ جلد
دو روپیہ	۱
حکم	۱
یک روپیہ	۱
یک روپیہ	۱
۵	۱
دو روپیہ	۱
۱	۱
۱	۱
۱	۱
یک روپیہ	۱
۱	۱

عالیجناب مولوی عبداللطیف خان صاحب دوم تعلقہ دار اکبراری
 عالیجناب میر ولایت حسین مہتمم کو توانی
 عالیجناب مولوی عبدالقادر صاحب صوبیدار وظیفہ یاب
 عالیجناب واکٹر میرزا صاحب خدیو جنگ بہادر
 عالیجناب مولوی محمود جان صاحب وکیل
 عالیجناب نواب بشیر نواز جنگ بہادر
 عالیجناب مولوی عبد المجید صاحب مدوگار فینانس
 عالیجناب مولوی محمد یوسف الدین امین کو توانی پرنسپی
 عالیجناب خواجہ امین الدین صاحب
 عالیجناب مولوی نسیم الدین صاحب تعلقہ دار
 عالیجناب سید اسد اللہ صاحب مدوگار بندوبست
 عالیجناب مولوی محمد محبوب علی صاحب دپتی کمیشنر کروڑ گری
 عالیجناب نواب انتخاب جنگ بہادر
 عالیجناب مولوی سید محمد حسن صاحب بگرای
 عالیجناب مولوی حسین عطاء اللہ صاحب
 عالیجناب مولوی محمد عبدالعزیز صاحب دفتر ریویٹ منکرتی
 عالیجناب مولوی عطاء اللہ خان صاحب
 عالیجناب مولوی محمد رفیع الدین احمد صاحب
 عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب
 عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب

نقد	وعدہ
عالمجناب حسن محی الدین صاحب	۱
عالمجناب یک و خلیفہ خوار گنام	یک روپیہ
عالمجناب یک بزرگوار	حمہ
عالمجناب مولوی محمد صدیق صاحب نائب ناظم پٹنہ خانہ	۱
عالمجناب نواب مفتخر جنگ بہادر	حمہ
عالمجناب مولوی سعید علی صاحب بی۔ اسے مدوگار تعمیرات	حمہ
عالمجناب سید احمد صاحب	۱
عالمجناب اقبال خان صاحب	۱
عالمجناب سید غلام صاحب	۱
جمع ہوئے	جمع ہوئے
خرج کتاب ماسہ	
در مدو طبع "اسباب ترقی و تنزل" کہ طبع آن ورین شہر ممکنیت	
عالمجناب مولوی (ملا) عبدالقیوم صاحب مرحوم	عہ
عالمجناب یک بزرگوار کہ نام نوشتہ	حمہ
عالمجناب داکٹر یوسف علی صاحب	حمہ
عالمجناب نواب مفتخر جنگ بہادر	عہ
عالمجناب مولوی محمد حفیظ الدین صاحب دپتی کمیشنر	عہ
عالمجناب یک بیچارہ داکٹر منظر کریم از کولہ پور آمدہ بود و خبری از و نیست	عہ
عالمجناب مولوی سید رشف علی صاحب وکیل	حمہ

پیشیده و با و که بعضی از مردمان نیک گان را گمان این است که این فقیر این همه محنتی که
 کرده و میکنم و نوشتن این کتابها بعضی را سه سال بعضی را دو سال و بعضی را ده سال و ده
 و خود بدست خود مسوده و تصحیفه می نمایم و صد بار بار از سکندر آباد به حیدرآباد و در میان آفتاب و گرما و
 پیاده دویده و مسافت بعیده طی میکنم محض برای این است که یک چند روپیه از این بزرگواران گرفته
 بخورم یا از آن گاری دو اسبه بگذارم یا بنگه بسازم + مگر البته صاحبان دانش میدانند که این کار
 کار هیچ عاقلی نیست و هر که چنین کند محض آن است زیرا که این دو یا چهار روپیه مانند شوتهای
 غراف نیست که از آنها کسی صاحب دولت و اسب و گاری و بنگه شود +

قبل ازین شرح مسافرت حبیب الله خان شاه کابل را بحال شوق و سرگرمی نوشتم و
 خیالات دور و دراز در سر داشتم بشخصی با سلفی دارم برای طبع آن مگر آنکس از عهده بر نیامد
 و بالفعل طبع آن ملتوی مانده + چند بزرگوار در زمره خریداران نام خود را درج نمودند یک یک
 اکنون که این کتاب طبع میشود بعضی از آن صاحبان انکار نمودند که این کتاب را بعضی از آن سفیر نام
 بگیرند اگر چه قیمت هر دو یکسان و بی فوائد این لکها بار بیش از آن است + و لیکن معلوم نیست
 که در حصول و وصول آن بقیه چه قدر دوندگی باید بکنم یا چند کس نخواهند داد یا که از آمدن و شد
 بیزار شده قلم بگردانم آنها در کشم +

قبل از آن در مدو طبع کتاب بزرگ دیگری "اسباب ترقی و تنزلی اهل عالم" چند بزرگواران
 مبالغه را عنایت فرمودند که نامهای آنها در فهرست درج است + مگر وجود این همت و مروت و
 همدردی اهل این ریاست یا مملکت بنده عموماً آن کتاب و دیگر کتب بنده گاهی طبع خواهند شد
 یا باید آنها را با خود برده در صحرائی محشر رزی بکفایت جمع آرم برای طبع آنها یا آنکه بختل زمانه و دیگر
 در رسد و طبقه دیگری در این ملک یا در ملک دیگری پیدا شوند شایقی اینگونه چیزها و صاحب همتی
 همدرد قوم آنها طبع کند + پس بهر حال شکر احسان آن بزرگواران را در اینجا نموده خواهم نوشت
 که اگر بنده بمیرم قبل از طبع آن کتاب مبالغه خود را بکل نمایند و خیرات محض شمارند +

بجهت آنکه عرق حمیت و همدردی همدینان مابحرکت آید نام چندکس از فارسیان را در این
فهرست درج کردم که در مدو طبع "منتخب شاهنامه" هر یک عنایتی فرموده و همه نقد داده اند و
شکرگذاری و نیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها همدین من نیستند
و من گاهی خدمتی از آنها نکرده ام +

مگر همدینان بنده باید بدانند که باین همه زحمات این مبلغ برای طبع یک کتاب هم کافی
نیستند هر چه که درین سرزمین بسیاری از اُمراء و صاحبان ثروت و دولت میباشد که این مبلغ
را در یک روز یا یک شب در اقیاع اعمال و کارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه تمام و قصاب هم +
من بصداقت بلکه بحلف میگویم که واقعات و کیفیات مربوط به جمع آوری و گرفتن این مبالغ چنان
استند که هر رویه که بعضی از بزرگواران عنایت فرموده اند یک پیه آن با صد کفش برابر است
و این کاری را که من بجان خود خدمت از همدینان میدانم هزار بار از قرمائی و دیوئی بدتر است
است زیرا که آن گروه بی نهایت خوش نصیب و اقبال مند و محترم اند - خوش میخورند - خوش
میپوشند - و صاحبان اسب و گاری و بنگله اند +

مثلاً یک صوبدار صاحب طیفریاب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی رویه منید هم بلکه
چون کتاب بن برسد مبلغ آنرا میدهم" این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را
در هر کاری پسند میکنم - ولیکن آن کسیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و
اخلاق هم باشند - یکبار که خدمت ایشان مشرف شدم یمنس بازی میکردند و من یک ساعت
بر سر پا ایستادم و بار چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و پنج کتاب را خریداری نمود و البته
و ده بار باید بدون بنگله او شان بروم تا مبلغ وصول شود - مگر او را جواب لا جوابی است که من ترا
فرمان داده ام که برای هر کتاب نویسی اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید ده ماریائی
و بروی و تانیر و زبر یا بیستی + مگر تواضع و معقولیت از بزرگان عالی شان بی نهایت ممدوح است +
یک صوبدار و یگدر رویه عنایت فرمود مگر با کمال معقولیت + اگر چه ائمال ما را بر این بجزئیات

اعتنائی نیست در بخشی بخواه نماید و بی این تنگ و صیدگان باید بداند که ازین رفتار و
 کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود +
 اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبداری بودم و بی من خدمت همدینا
 خود را اختیار کردم و مزد اینگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است - و لهذا من شکر
 خدا را میکنم و همت عالی خود را پستی نمی گنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرو و لیکن بزبان نبزو بجهان گوی از ان نام و نشان
 اصل همه چون عطای دریا باشد قرآن بسر زبان بود ز در جان

رباعی

دردی ز چه نام میبری مردان را جوی چه درین خرابه همدوان را
 این گنج نباشد بودا کسیر که بود با حسرت خود هزار سرگردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است در ملک جهان که چه مردی فردا است
 این بی ادبی نباشد از فهم آری مرد است کسی که با کسان همدواست

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پریشان را باینده کمال عنایت بوده و خود
 نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند
 و بالجمله من شکر گذار همه هستم و دعا میکنم که خدایتعالی ما اهل اسلام را در سراسر جهان اول
 توفیق دانش و پس توفیق همدردی و بدو زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این
 دو نعمت +

دردی اصفهانی

حصه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کری است که مابندگان شست خاک
پستی را بیا فرید و خلعت عقل و منطق و معرفت و عبادت و سراقلمندگی و مودت و اخوت
در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید - و
اما بنصرت ربك مخدات -

تمهید

اما بعد - بدایندای برادران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و
کلام حمید خود میفرماید: *لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايناه خاشعاً متصدعاً
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون* - یعنی
اگر فردی آوردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو (ای محمد) آن کوه را
زاری کنان یا لرزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال میرسیم
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متبینه شوند - پس "جایی که عقاب پر بریزد - از شمشیر
لا غری چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال
ما ضعیفان ذلیل نماند و کم یاب چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع همان بر این
جاری شده و اساس زیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است تا

بامروز و از امروز خواهد رفت تا هر زمان که جهان جهان است بر این پنج جاری خواهد بود که خلق
یکدیگر را موعظه و نصیحت کنند و باندازه انعام خود یکدیگر را هدایت نمایند تا هرگز این فقیر بجهان
و خاک پای همه بندگان خلاق زمین و آسمان نیز این راه الهیانه را در پیش گرفته ام که هر چند خود
گمراه هستم دیگر هدایتان خود را بر راه راست و صراط مستقیم حق هدایت نمایم. ولیکن این کار را
بنده ناز و روی و عوی همه دانی میکنم بلکه با اعتراف کمال نادانی و هیچ مدانی میکنم و از همه دانایان
آمید عفو و اغماض دارم.

پس از تأمل بسیار و تفکر بشمار و تجربه سالهای دراز از جهان فقیر چنین یافته ام که خلقت
ماسوی الله و معرفت الله و عقل و دانش و فهم و بینش - ارسال انبیاء و رسل و انزال کتب و صحف
عبادت و بندگی خدا و تمام اوامر و نواهی الهی - اسلام و دین و غرض آفرینش همه امر محض
برای **مهد روی** بندگان خداست از یکدیگر و لهذا سعی و جهد دارم که باندازه فهمم
نارسای خود این امر را ثابت کنم و کمال آسید واری را بدلف الهی و یاری پاکان و مقربان درگاه
احدیت او دارم که در این میدان فتح و کامیاب شوم. مگر افسوس است و اگر افسوس هست
درین کار همین است که اگرچه اسباب و سامانی که این کار را لازم است در نزد فقیر نیما و آماده
و موجود نیست و کتب تفسیر و احادیث و غیره در دست ندارم که در هر مقام ملاحظه کنم که رسول الله
و بزرگان دین و بیان امر و در بیانات و فقرات مربوط آن چه فرموده اند. مع ذلک چنانچه گفتم
صرف آسید و ار بدلف خدا هستم که کامیاب شوم. و نیز از بزرگان و صاحبان دانش و بینش
بهدیه بمان بغیرض و با انصاف خود متوقع هستم که اگر در مقامی حکم و اصلاحی بنظر آنها برسد بک
و اصلاح خود بر بنده فقیر منت عظیم ننهند.

مقدمه

اعظم کلمات خداوندی در قرآن مجید این است که میفرماید و ما خلقت الجن و الانس

الا لعبدان - یعنی جن و انس را خلق نکردم جز برای عبادت . در مقامات دیگر میفرماید
 انما خلقناكم عبثا و انكوا لينا لا ترجون ايا شما پنداشتيد كه شمارا يهوده و
 يكا - آفريدیم و ديگر بار بسوی ما مراجعت نخواهيد كرد - باز می فرماید و ما خلقنا السموات
 و الارض وما بينهما لاعبين - ذلك ظن الذين كفروا فيل للذين كفروا من السما -
 وخلقناكم ايمان و زمين و آنچه در ميان اينهاست ميخاذه - اين گمان كافران است پس
 دای بر كافران از عذاب و عجز و عجزت آتش - در و آیه ثانی خدا تعالی سبب فرستش
 عالم را بيان فرموده و بی در آیه اول بيان فرموده چنين معلوم ميشود كه آيات بعد ابتدا
 نازل شده و آیه اول بعد از آنها و سبب آن دو را بيان فرموده شايد بجهت آنست كه
 صاحب فهم درمی يابد پس معلوم شد كه بهر حال سبب خلقت آسمان و زمين و آنچه در آنهاست كه
 ديگر آيه است " شما " و ديگر آيه ديگر است " جن و انس " همه برای عبادت است
 از آن ذات بچون - هر چند كه در اين آيات ذكر ملائكه نيت مگر ملائكه هم در آسمان و زمين
 شامل اند و خارج نيستند - چنان معلوم می شود كه كتب آنچه در زمين و آسمان است
 انسان است كه اشرف مخلوقات واقع شده - همچنانكه از بعضی احاديث و غيره هم معلوم ميشود
 نيز از آن آيه كه خدا تعالی مي فرماید انما عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال
 فابدين ان يحملها و اشفقن منها و حملها الا انسان انه كان ظلوما جهولا - هر آينه ما بشي
 آورديم (يا منوويم) امانت خود را بر آسمانها و زمين و كوهها پس آنها قبول نکردند و روشن
 آن امانت را و از حمل آن ترسيدند مگر انسان حمل آنرا قبول كرد و بدستيك انسان ستمگار
 و نادان است -

پس بهر حال آن امانت هر چه باشد محض برای انسان است و ملك و جن هم در آن شريك نيستند
 و نگري بر خود گرفت حمل آن را و حافظ عليه الرحمه مي فرماید " آسمان بار امانت نخواست كشيد -
 باي اين قرع بنام من ديوانه زنده " مگر در اين هم شكی نيست كه خود خدا تعالی مي فرماید كه انسان

ظنوم و قبول است و بسبب این دو صفت که زیاده از سایر مخلوق خدا و در دنیا و آخرت بهر چیزی
 محتاج است. و لیکن چون بار امانت خدا را بنزل مقصود رسانید آن وقت امتیاز بهم میرسد بر همه مخلوقات
 ولی باید دانست که خواه آن امانت معرفه الله باشد. خواه عبادت الله باشد. و خواه
 چیزی دیگری باشد با آنرا از آنها (و مانعی تو انیم چیزی دیگری را مراد بگیریم) خدا تعالی مکرر میفرماید که من
 انکم ربان بنده گانم و من کفر فان الله غنی عن العالمین. اما در حدیث آمده است
 که من کفر فان الله غنی عن العالمین. اما در حدیث آمده است
 شوم و از بعضی آیات ابتدائی کلام الله و سوره بقره که خدا تعالی میفرماید و اذ قال رب العالمین
 انی جاعل فی الارض خلیفه انی انکرمیکه گفت پروردگار تو (ای محمد ص) به ملائکه
 که ما خلیفه را مقرر میکنیم در زمین ملائکه زبان اعتراض گشودند و چنین و چنان عرض کردند
 مگر آدم تمام اسماء را آموخت و از آن پس پیش کرد و زد ملائکه فقال انبؤنی باسماء هؤلاء
 ان کنتم صدقین پس گفت خدا خبر دهید مرا از این نامها اگر شما راستگو هستید
 قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم گفتند ملائکه بپاکی یاد
 میکنیم ترا ما را علمی نیست سوای آنچه را که تو آموختی بما. هر آینه تو هستی و ما را با حکمت
 از آن پس خدا تعالی امر نمود به ملائکه که آدم را سجده کنند و تمام سجده کردند آدم را جز شیطان
 الخ. از این همه صاف ظاهر میشود که خدا تعالی انسان را اشرف مخلوق خود خلق فرمود و
 خلافت خود را بر روی زمین با و عنایت فرمود و آرزو کرد و در آنک آن عطا نمود که او را
 بشناسد و فرمان او را چنانچه باید بجا آورد. رسول مقبول آدم بکمال بجزو انگسار عرض نمود
 ما هم فذلک فی معقلات و ما عبدناک حق عبادتک نه من چنانچه باید و شاید ترا شناختم
 و نه چنانچه باید و شاید بندگی کردم. و از این معلوم میشود که هر چه هست در معرفت است و
 عبادت و اگر انسان را امتیازی است بر ملائکه همین است که انسان را قوه توحید که معرفت الله
 بخشیده اند و اگر عبادت خدا را میکنند میتوانند و باید که از صفی معرفت کنند.

ریکن بر تمام مسلمان جهان معلوم باد که این فقیر بر خود گرفته ام که باندازه فهم و دانش خود ثابت کنم که در حقیقت بر چه سبب باشد آفرینش جهان و خلقت انسان را بنزدای و عقیده این فقیر بظواهر همین معلوم میشد که انسان خلق شده است محض برای "بهدردی" و بس. و گویا که اثبات این رای بسیار مشکل بلکه غیر ممکن باشد و بی باری خدا و حقیقت دین اسلام این امر را به ثبوت میرسانم.

آیاتی را که بنده جمع آورده ام برای اثبات این امر عظیم ایشان بسیار و بیشمارند بجز بعضی از آنها مکرر شده اند. بعضی جهان مطلب استندونی عبارت دیگر بیان شده اند. و بعضی دیگری نسبت باین امر دارند و نمی نسبت با خود دیگر. بنا بر این بسیاری از آیات را که کرده ام و از آنها که نمی نسبت باین مطلب دارند همان حقه را گرفته باقی را را کرده ام. چه مسلمانانی که قرآن مجید را میخوانند خود باید در این آیات ملاحظه کنند و حکما کان معانی و تفسیر آنها را معلوم نمایند.

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان آیات قرآن مجید که در اثبات این امر دلائل و براین دستکات ما باشند خوانندگان این اوراق باید در نظر داشته باشند این نکته بسیار باریک که خدای عزوجل در چندین مقام اظهار میفرماید استغفای خود را از عبادت بندگان مثلا میفرماید و من کفر فان الله غنی عن العالمین و اگر (خلق تماما) کافر شوند پس بتحقیق خدایی نیازیست از عالمیان. این آیه در سوره آل عمران منسوب به حج بیت الله است که قبل از آن فرموده است و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا. حق خداست بر مردمان حج خانه کعبه (مگر شرط آن این است) که هر که قدرت یعنی زور دارد آن راه طی کند. پس از آن فقره مذکور و من کفر میگوید. در سوره عنکبوت میفرماید و من عاجل فاما عاجل لنفسه ان الله لغنی عن العالمین و هر کس که محنت یا مجاهده (یا امری) نیکوگیری (یا بکند محض برای فائده خود میکند) بدینستیکه خدایتعالی هر آینه و بیشک بی نیازیست از عالمیان (یعنی از اعمال نیک عبادات عالمیان). در این آیات مذکور خدایتعالی صاف

و پوست کنده برای کسانی که نیکو نمی‌فهمند ظاهر فرموده است استغفای خود را از اعیان و افعال
 نیک و عبادات بندگان "گرچه کاینات کافر گردد بر دامن کبریا نشین نبرد" و در
 بسیاری از مقامات دیگر استغفای خود را ظاهر فرموده و فی صاحبان دانش و کمالیه فخر و بیا
 کردن مقامات نیز تحقیقی اظهار میفرماید استغفای خود را مثلاً میفرماید یا ایها الرسول
 لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امنا با و اھمھ و لم یؤمن قلوبھم
 الخ ای رسول من مملکتین مباشش یا مملکتین کند ترا کاسی که سعی میکنند در کفر از آنکه زبان
 گفتند (یا ای گویند) ما ایمان آورده ایم و حال آنکه در قلوب آنها ایمان نیست الخ و نیز
 از این آیه صاف معلوم میشود که بسیاری از همان مسلمانان اول بی ایمان و کافر بوده اند -
 قل جا کلم صابر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فلعلیھا و ما انا علیکم بحفیظ -
 هر آینه و علیها آمد شمارا (ای مسلمانان یا خلق عالم) از جانب پروردگار شاپس هر که بینا
 شد یا براه راست قدم نهاد و نفع آن بخودش عاید شود و هر که نابینا و کور ماند پس زیان آن
 بخودش عاید میشود (پس بگو ای محمد) و من قسم نگهبان یا جوایده شما - ان احسنتم ان احسنتم
 لا تفکروا ان اسألتهم فلھا - (ای بندگان یا مسلمانان بدانید که) اگر نیکویی میکنید نیکویی میکنند
 برای وجود فایده بخود و اگر بدی میکنید ضرر آنرا هم بخود شما عاید میشود - پس خدایتعالی برای
 اتمام حجت بطور واضح تری که بخوبی بندگان را اندر اجبر نمی‌کند و بدی از جانب او نیست
 و نیز بندگان را اندر تقویس و ابایه افعال و غیره نیست میفرماید من اھتدی
 فاما یھتدی انفسھ و من ضل فاما یضل عینھم لولا انھم و ارساۃ و نیز اخروی - و ما
 کنا معذبین حتی نبعث رسولاً - هر که هدایت یافت بخراین نیست که هدایت یافت
 برای سود خود و هر که گمراه شد گمراه شد برای (اضرار) خود - و هیچکس بر نمیدارد بار گناه
 دیگری را و ما عذاب نمی‌کنیم بر قومی تا آنکه اول رسولی را نفرستیم برای هدایت آن قوم -
 چنانچه بالا بیان شد از آیات بعد نیز ظاهر گشت که خدایتعالی از عبادت بندگان خود بکلی

بی نیاز است و ابد او در گاه و اغثنای بآن ندارد. مگر البته بر بندگان فرض است که بملاحظه تشریف
 خداوندی و عظمت شان و جلال و جبروت خالق عالیان و نعمتهای جید و حسابی که آنها را عطا فرموده
 بنزد او بندگی و سزاگندگی و نیازمندی و بیچارگی خود را اظهار و خاکساری خود را ظاهر سازند و همچنین
 انهای او را که از آنجمله است شرافت بخشیدن آنها را بر سایر مخلوق بسبب عقل و دانش و خلق
 و معرفت و انسانیت بمبارزه در خاطر بدارند و شکر آنها را بجا آورند و بی باید دانست که در تمام
 اعمال نیک و بدی که انسان میکند و از اعبادت یا انقیاد و فرمانبرداری و دوستی و معرفت خدائی
 نام نگیرد یا عکسش خلاف اینها باشد اصل همه و نتیجه همه آن است که بندگان بایکدی و نسبت بیکدیگر
 و برای یکدیگر میکنند و محض از آن است که آنها خود را جزو بیچاره و پیرا احتیاج و پیر نیاز خلق شده
 و طبیعت و سرشت آنها مستثنی است و بناچار بعد و یکدیگر محتاج هستند و گرنه خداوند جل و علا
 بکلی از هر گونه اعمال بندگان بی نیاز است. و آیه اخیر و خبر دیگر مربوط به مشمول هستند
 بحضه اول آن که نسبت دارد به اعمال بندگان برای فواید خاصه ذات خود. یکی این است
 که می فرماید یکس بار گناه دیگری را بر نمیدارد. دیگر آنکه می فرماید بندگان خود را در عذاب یعنی بدبختی
 و نکبت در نمی اندازند جز آنکه اول رسولی را میفرستیم برای هدایت آنها و چون بر اقوال آن رسول عمل
 نمودند آنوقت آنها را در عذاب و ابتلا گرفتار میکنیم. چون معلوم شد که از تمام اعمال و افعال نیک
 و بد بندگان خدا ایتقانی بی نیازی بی پروا است پس پیری ناصح است و مانند آفتاب روشن است
 که این همه او ضلع و بند و بست و آمدن رسولان و آمدن کتب و احکام و او امر و نواهی خاص برای
 بندگان و انتظام میان آنهاست و هر کار که آنها بایکدیگر - مع ذلک آنچه کسی بکند مثلاً از عمل نیک
 نسبت بدیگری از همه خلق آن خود فایده آن عمل بخودش عاید میشود و همچنان عمل بد - و رینجه و رستا
 کسی را حقی نیست که در اعمال و افعال دیگری شغلی بگوید و حرفی براند چرا که او جوازه اعمال خود
 است نه جوازه اعمال دیگری و بار گناه یکی را دیگری بر نمیدارد. پس هر کسی خود را در همه جوازه
 خدا هستند و حاکم و عامل مطلق او است و یک و بد هر کسی را او حکم میکند و او را بر می دارد و حق و عاقبت

میکنند. این سبق بسیار نیک است بندگان را و این همه شور و شغب و حرف گیری و نکته چینی بر یکدیگر بکلی فضول و بیجا است. ثانی آنکه تباهی حال هر شخص و هر قوم از اعمال اوست که بیشک کفایت اوست و آن مکافات از هیچکس غیر خداست یعنی حاکم عادل و چون خدا تعالی عادل است و از محبت او آفاده است که ابتدا بندگان خود را آگاه سازد از اعمال نیک و بدی که یا مرضی او هستند یا مرضی او نیستند و هرگاه پس از دانستن و آگاهی خلاف آن کردند آنها را عقوبت کند لهذا قبل از عقوبت رسولان را میفرستد که بیایات او خلق را از نیک و بد اعمال و اوامرو نهایی او آگاه سازند. اما یک نکته باریک دیگر هست در امر رسولان. اکثری از بهال چنین می پندارند که مراد از رسول خاص انبیاء میباشند که مشصف به صفات خاصه چندی و معصوم هستند. این بکلی خلاف است. اگر چه بظاهر رسولان خدا همان انبیاء میباشند که معصوم هستند و خاتم آنها سرور کائنات محمد مصطفی ص بود ولی بواقع بسیار دیگر هم از بندگان خدا میباشند که اگر چه معصوم نیستند مگر بندگان نیک خدا میباشند و کتاب هم دارند ولی در لباس و زبان مختلف و یکنزد و همیشه در هر زمانی بوده و همیشه در هر زمان و دیگر هم خواهند بود. بعضی از آنها اولیاء میباشند بعضی از آنها علماء در سخن در علم هستند بعضی از آنها حکما هستند که خدا تعالی نعمت حکمت را با آنها عطا فرموده بعضی دیگر هم شایسته فاسق و فاجرانند. مگر اقوال این همه بر صورت و وضع و عبارت و لفظ و لغت که باشد خارج از اقوال خدا و رسولان خدا نیست و این حدیث یا کلام عظیم ایشان از زبان شخص عظیم الشانی برآمده است که فرموده انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال و دیگری این کلام را بعینه لباس دیگری پوشیده میگوید "باطل است اینکه مدعی گوید خسته راخته کی کند بیدار مرد باید که گیرد اندر گوشش که نوشته است پند برویار" یعنی اگر نصدیق از زبان و قلم فاسقی هم برآید باید بر آن عمل نمود ولی چشم از افعال آن مرد باید پوشید پس تمام علماء و فضلاء و کلین و پیران و مرشدان و مشایخ و همچنین کفار و مشرکان و بت پرستان و فساقی که نصیحت و هدایت میکنند ما را اگر اقوال آنها حق است ما از اقوال خدا و رسول و اوام

و فواجی الی خارج نیستند بر ما فرض است پیروی اقوال آنها و ما را ابد باین عقاید و افعال
 شخصیه آنها کاری نیست و اگر خود برخلاف آن میکنند که دیگران میگویند لزومی ندارد که دیگران
 هم پیروی کنند اعمال آنها را - پس لزوم در پیروی اقوال است نه در پیروی افعال بشری
 بر آنکه مطابق باشند با قول خدا و رسول و مخصوصه خانی باشند از شایسته فریب کرد و احمق فریبی حاج
 ساختن بندگان خدا از شاه راه حق و صراط مستقیم -

بعضی از افعال هستند که غالباً مانند اطفال خود سال بعضی سوالات بچ یعنی را میکنند چنانچه
 سعدی علیه الرحمه بیان فرموده است قول آنکسی را که گفته "خفته را خفته کی کند بیدار" و خود
 آن بزرگوار جواب آنکس و دیگران از تعبیری آوراده است - بهیچ وجه فرق نیست در میان انبیاء
 و اولیاء و بندگان دین و علماء و فاضلین در اقوال بجز آنکه آنها میگویند و خود نیز بعمل می آرند و
 بحسب درجات و مقامات و صفات خود بعضی افضل و اکمل اند از بعضی دیگر مثلاً انبیاء معصوم
 اند و چنانچه عقیده تمام اهل اسلام است محمد عربی ص بدون هیچ سماوی سخنی بر لب نمی آورد -
 ولیکن دستگاه پادشاه حقیقی نیز مانند پادشاهان مجانی است - البته حاکم شهر یا قلمروی
 با قارش یا سپاهی پوئیس فرق کلی دارد و چنانکه جوابی آن حاکم است جوابی این قارش
 نیست و چندان هم که بر او اعتماد است بر این نیست - مگر در جریان احکام همه یکسان هستند
 و هر یک را منصب و محمد و فرائض جدا گانه خاصی است - خدایتعالی رسول خود را فرمود
 فان عنیت فوق کل علی الله - همین کلام را رسول الله بطرز دیگری فرمود به شتر سواری که فقال
 ان را بنده و از آن پس تو کل بر خدا کن - "با تو کل زانوی آشتی بیند" - سعدی صاحب این کلام
 را بطرز دیگری گفت "رزق هر چند بیکان برسد شرط عقل است سبقت از دریا" - (مگر مراد
 گردانی نیست بلکه محنت و کسب است) - پس سعدی هم پیغمبر رسولی بود عظیم الشان چه در عهد
 خودش و چه تا زمانی که کلام او باقی است و کتابی هم داشت که اگر مسلمانان بر بسیاری از آیات
 آن عمل کرده بودند باین نگفت امروزه در غنی افتادند و اگر امروز هم عمل کنند باز امید بهبهودی

نیست و از آنجا که این شعر مذکور بالاست - هر پدری فرزندان خود را بمنزله رسولی است و لیکن
 ممکن است که آن پدری که پسر خود را پند میدهد که فلان عمل را مکن خود میکند و خود گنهگار است -
 و از انبیاء هم باید بود معصوم بودن ممکن است که نزد پادشاه علی الاطلاق در بعضی مقامات ترک
 و تفرق اند که مورد عتاب الهی واقع شوند چنانچه در مقامی امده تقاضای حضرت داود و مرار
 تبار فرموده یا داورانا جملناک خلیفة فی الارض الخ - ای داود ما ترا در زمین حکومت
 دادیم پس حکم کن در میان بندهگان ما با انصاف و پیروی مکن خواهش نفس خود را الخ آیه -
 حبیب خود را بجای خود و مبالغه و حکم حکم فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما
 بک من الذل الخ - ای رسول چرا نمی رسانی برسان بخلی آنچه که فرستاده شده بسوی تو از
 پروردگار تو و اگر زسانی پس تمام و کمال رسالت خدا را بجای آورده باشی - البته امر عظیمی بوده
 رسالت آنحضرت بدون آن تکمیل نمی یافته و گویا خاص برای تبلیغ آن رسالت شده بوده
 ای بار خدایا که رسالت آن حضرت موقوف بر رسانیدن آن بوده - پس بهر حال کلام حق چون برسان
 نمیشود از زبان کسی برآید باید اندوختنی و بر آن عمل نمود - بنابراین اگر پدری فرزندان خود را بصداقت
 و سادگی از فعلی که خوب نیستی آرد و بگویند که خود پشیمان است و میگوید "من نکردم شما فدا کنید" این پدر
 نیز بمنزله رسولی است چرا که برخلاف شرط پدری عمل کند و فرزندان خود را بطریق گمراهی دلالت کند
 چنانچه بسیاری در این ملک چنین میکنند - البته هیچ شک و شبهه نیست که با تشویر و هر عالمی باید عامل هم
 باشد و چنانکه کلام عالم با عمل اثر می بخشد کلام عالم بی عمل نمی بخشد مگر باید دانست که اینها من نسبت
 به عالم و عاقلانند بلکه نسبت دارد به پادشاه و وزیر و امیر و پسر و مرشد و استاد و والدین و غرض تمام
 بزرگان هر قوم و ملت که بموجب اقوال خدا و انبیاء خود را جوابده خدا میدهند برای اعمال و افعال
 کسانی که با آنها سپرده شده اند - همه شبانان اند و همه جوابده گوشتندان خود هستند -

آدمیم بر سر مطلب

ابتدا باید خردمندان ملاحظه این نکته عظیم بشان را بفرمایند که خداوند علی اعلی جل جلاله
 عم نواله خود در جانی میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی وجعلناکم شعوبا و
 قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عند الله التعلکم - ای مردمان بدستیکه ما خلق کردیم شما را
 از یک مرد و یک زن و گزوانیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله (محض) برای شناسائی و تمیز از
 یکدیگر - پس جز این نیست که گرامی ترین شما نزد خدا کسانی انداز شما که تقوی و خدا ترسی آنها
 بیش است - چونکه در این آیه خدا تعالی بلفظ ناس خطاب فرموده و خاص مؤمنان و مسلمانان
 را خطاب نفرموده از آن معلوم میشود همچنین از روزه مره حالت بندگان ظاهر میگردد که همه
 بندگان خود را حق تعالی یک چشم عنایت و رحمت ملاحظه میفرماید و رحمت و لطف و عظیم است و
 درین مقام نکته ایچ گروهی را استثنی نفرموده و در میان مسلمان و کافر فرقی ننهاده و مخصوص اسلام
 بهم چیز جدیدی نیست یعنی که اسلام محض ایمان بوجدانیت و وجود اوست و ایمان بآن خیر بانی
 است که ذکر فرموده و حضرت ابراهیم خلیل و نوح و دیگران را هم مسلمان ذکر نموده و بیشک کام اینها
 و یحسان اول هم مسلمان بوده اند - پس ما باید بگوئیم که در میان بندگان خدا این آیه معلوم میشود که
 خواه بدین محمدی باشند - خواه بدین موسوی و عیسی و زرتشتی و هندوی و کسانی را تقرب بیش است
 که تقوای آنها بیش است - مگر چنانچه بالا بیان رفت خدا تعالی در این دنیا و بطور ظاهر بر همه
 یکسان مهربان و لطیف است "خدا را راست مسلم بزرگوای و علم که حرم بیند و نان بقرار میدارو"
 و چنانچه میفرماید شما را از یک پدر و مادر خلق نموده ام و فرقی در میان شما نیست بر ما فرض است
 که بر این کلام عمل کنیم "بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهر اند" الهی آخر
 اشعار - ولیکن چونکه خدا تعالی حکیم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق است و کارهای بندگان و
 حکم در میان آنها با اوست و ما را ابد آگاهی از هیچ چیزی هیچکس هیچ عمل نیک و بد و هیچ گناه
 نیک و بد نیست پس در آن طریقی که قدم نهاده ایم و در آن صراطی که قدم داریم و در سباییم
 و دعوی میکنیم که آن طریق حق است و ما در طریق و صراط مستقیم حق قدم نینیم بر ما فرض است

که ملاحظه کنیم که مادی و مادیات با چگونه ما را رهنمائی میکنند و آن هدایت نامه که در دست اوست
در آن چه درج است و بر آن راه سپاریم -

این راه هم باید دانست که اگر آیه یا لامحض خطاب بمسلمانان بود باز شرط اخیریهای خود است
و مقتود نخواهد شد پس بهر حال چون ما مسلمانی و بحث ما با فضل بر سر مسلمانان و دستور العمل
مادی و هدایت نامه اسلام و این اسلام است لذا ابتدا باید بدانیم که خدا تعالی میفرماید ان
الذین عند الله اكملهم ديني بدرستیکه دين حقيقي و حق نزد خدا اسلام است پس می
فرماید ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين -
و هر که سواي اسلام را بخوابد و پیروی طریق دیگری را بکند پس هرگز از قبول نخواهد شد چیزی
و آنکس در قیامت از زیان کاران است پس خدا تعالی شمرع میفرماید تعریف و بیان نشانهای
مسلمانان و پیروان دین اسلام که آنها نور رحمت و عنایت پروردگار خود خواهند بود و میفرماید
فما كتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين باياتنا يؤمنون - پس پیروی خواهیم
نوشت (رحمت خود را) برای آنکسانیکه برهنرگاری میکنند و زکوة میدهند و ایمانی آورده
بر آیات و نشانهای ما - از آن پس واضح تر میفرماید که آن گروه کدام گروه اند الذین
يتبعون الرسول النبي الاخرى الذي يجدهم مكتوباً عندهم في التوراة والانجيل
يامرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث
و يضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم في الذين امنوا به و عملوا به فهو
وانتبعوا النور الذي انزل مع اولئك هم المفلحون - (آن گروه مذکور کدام گروه اند)
آنکسانی هستند که پیروی میکنند آن رسولی را که نبی امی است و ذکر او را خوانده اند یا خدمت
(مسلمانان یا یهود و نصاری) که نوشته شده و نزد آنها موجود است در توره و انجیل و آن پیغمبر
امر میفرماید آنها را بکارهای پسندیده و منع میخاید از کارهای ناپسندیده و حلال می سازد
برای آنها چیزیهای پاک و پاکیزه را و حرام میکند برای آنها چیزیهای ناپاک و خبیث را و ماقط

میکنند از آنها بارانها را (و در میان او آن مشتته را که بر آنها بوده هست پس آنرا که ایمان آورند
 با او و او را تعظیم نموندند و او را یاری کردند و پیروی نمودند نوری (یا هدایت تامه) را که با شفاعت
 و همراهی او نازل شده است آن گروه هستند رستگاران پس از آن خدا فرمان میدهد آن
 رسول را که محمد باشد که قل یا ایها الناس اتی رسول الله الیکم جمیعاً الخ بگوای مردم بدستیکه
 من رسول استم از جانب خدا بسوی شما اهل عالم تمام الخ باز در جای دیگر خدا تعالی امر میفرماید
 به رسول خود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی حبیبکم الله و لیغفر لکم ذنبکم بگو (ای محمد)
 خلق عالم را که اگر شما خدا را دوست میدارید (یا دعوی میکنند که دوست میدارید) پیروی کنید
 مرا تا که خدا دوست دارد شما را و بیا مژدگنان شما را

بنابر این هم دینان مادر سر اسر بهمان سنی و شیعه و تائی و ممدوی و عیجری و سایر هفتاد و دو
 ملت و شیخ و سید و فضل و پنهان و هندی و ایرانی و ترک و عرب و پیرو مرشد و غرض هر بزرگوار
 از هر قوم و ذات که چون از او پرسند چه دینی داری بگوید "مسلمانم" بدانند که آن دین اسلام
 که خدا فرموده نزد من دین حق است این دین لفظی نیست که این بزرگوار بلب وارد بلکه معنی واقعی
 و حقیقی آن آن شرائطی هستند که مربوط اند باین لفظ "مسلمانی" این است که حافظ و ادب
 دای اگر از پس امروز بود و فدائی "تمام هفتاد و دو ملت یا بیشتر اسلام فردا میگویند و
 معتقد این استند که از اینها یکی ناجی و بهشتی است و باقی دیگر غیر ناجی و جهنمی اند ابد درین شکنج
 نیست که یک ملت یا فرق نامعلوم ناجی خواهد بود و ولی هر ملتی که باشد آن خواهد بود که تقوای او بیشتر
 است و بدون تقصیر آن شرط عظیم ایشان خواهد بود یعنی پیروی رسول الله در هر قدمی

در درجات مسلمانان

اکنون بیان میکنیم درجات مسلمانان را تا معلوم کنیم که اعلا ترین درجات کدام است
 از خجای آیات قرآنی چنین معلوم میشود که در اسلام سه درجه مرتبه است اول و پست ترین
 همه اسلام است و از کلام خود خدا تعالی معلوم میشود که درجه اسلام بسیار پست است بلکه هیچ نیست

قالت الاعراب المناقل له تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما دخل الكلايمان في قلوبكم الخ .
 گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگوای محمد آنها را که شما ایمان نیاورده اید ان البته بگویند که
 مسلمان شدیم مگر ایمان در دلهای شما نیست الخ - ازین آیه صاف بر هر فضل و مرد بازاری لایعلم
 بهم معلوم میشود که اسلام خود چیز و لفظی حقیقی است و معنی واقعی اسلام ایمان است - بعد از آن
 بیان میفرماید که کسانی که ایمان آورده اند کدام گروه اند در شانهای آنها چیست و آنها صادق
 و راستگو هستند - اما ایمان و تقوی - اگر چه مشکل است نیز دادن ایمان را از تقوی زیرا که
 خدا تعالی غالباً در هر جا که خطاب فرموده است بمسلمان واقعی فرموده است "ای کسانی که ایمان
 آورده اید - یا آنانکه ایمان آورده اند" - مگر در آن آیه عظیم اشانی که خطاب فرموده است
 به عموم خلق بکلی ظاهر نموده است که تقوی بالاتر است از هر درجه از درجات نیکو یا عبادت و
 انقیاد و میفرماید از تمام خلق که اعمال نیک و احکام مرا بجای آورند و تقرب کسانی نزد من بیش
 است که تقوی و پرهیزگاری و خدا ترسی آنها بیش است .

یک نکته باریکتر از بنظری آید که در بعضی مقامات خدا تعالی بطور تاکید میفرماید ای کسانی که
 ایمان آورده اید ایمان آرید و چنین و چنان کنید - مثلاً میفرماید یا ایها الذین امنوا امنوا
 بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسولہ الخ - ای کسانی که ایمان آورده اید زبان و
 ناقص ایمان کامل آرید یعنی در رسول او و کتابی که نازل فرموده بر رسول خود الخ - شاید در این مقام
 ایمان اول مراد ایمان ناقص باشد یا است یا که ایمان غیر حقیقی و بعض از روی اتفاق و ظاهری است
 و ایمان ثانی ایمان کامل واقعی است که ایمان بخدا و رسول او باشد و تمام آنچه در کتاب نازل شده
 بر آن رسول صحیح است - گروهی مسلمان هستند که صرف لباس و جهاد مسلمان اند و دیده
 میشوند روز و شب که بیشک در تمام عمر خود یکی از اعمال شرع اسلام را بجا نیاورده و نمی آند بلکه
 بطور اتفاق گاهی انهدان لا اله الا الله و شهدان محمد رسول الله هم بر زبان جاری نه کرده
 و نمی کنند - شاید اگر در لباس و وضع دیگری مشتهبه با زائمانی دیگر باشند و کسی پرسد که

شما مسلمانید و چنین مقامی بطور ضرورت اقرار به سانی بکنند و بگویند ما مسلمانیم و این حال
 نه تنها در میان عوام بازار و بهمال وجود دارد بلکه در میان بسیاری از بزرگان عالی شان هم وجود دارد.
 در جای دیگر خدایتعالی میفرماید و من یعمل من الصالحات من ذکر و انشی و هو مؤمن
 فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیراً - و هر که بجا آورد اعمال نیک را خواه مرد باشد
 خواه زن (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس آن گروه داخل بهشت شوند و ظلمی بآنها نشود.
 و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظملاً ولا هضمًا - و کسیکه نیکو کاری کند
 و مؤمن هم باشد پس نترسد از ستم و نقصان - فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن
 فلا یخاف من لیسعیه - پس کسیکه نیکو کاری کند (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس ضایع نخواهد
 شد سعی او یعنی کار خیر او - از این آیات معلوم می شود که باید ایمان خالص و حقیقی باشد
 و اینگونه ایمان زبانی ایمان منافقین است که خدا وعده بهتم و عذاب داده است بآنها -
 اما تقوی - از خواهی آن آیه اول که منسوب به امر تقوی نوشته شد و نیز آیه اول قرآن
 مجید که خدایتعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین این کتاب شک
 نیست در آن که رہنماست پرهنز گاران را - معلوم میشود که مقام پرهنز گاری و پرهنز گاران بسیار
 اعلی است - باین معنی که درجات مسلمانان و حتی ایمان داران همه یکسان نیست و از ابتدا
 در خدمت رسول الله هم گاهی یکسان نبود - چنانچه مثلاً در حق سلمان فارسی رسول الله فرمود
 السلام منا اهل البیت و اهل بیت رسول الله جز شرکای آیه مبارکه دیگری نبود و خود علی
 مرتضی ام متقیان بود - در تقوی یک نوع خوف و خشیت و احترام است از عظمت و جلال و
 جبروت خدائی که در وجود هر مسلمان و حتی هر مؤمنی هم نیست - از جمله آیاتی که در خصوص تقوی و
 در حق متقیان در کلام مجید موجود است و فقیر من جمله در اینجا می نویسم اینهاست بلی من ادعی
 بعدک و اتقی فان الله یحب المتقین - بلی کسیکه ایفا کند بعد خود و پرهنز گاری کند -
 پس تحقیق که خدا دوست دارد و پرهنز گاران را - یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق

تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون ای کسانی که ایمان آورده اید (ایمان ناکامی)
 پرستیزگاری کنید و از خدا ترسید چنانچه شرط پرستیزگاری و ترسیدن است و غیره مگر
 اینکه مسلمان حقیقی باشید ازین آیه معلوم می شود که درجه ایمان و تقوی فرقی دارد
 و سارعوا الی مغفرة من ربکم و الجنة فی سبیل الله صلات و الاصلی اعدت للمتقین
 و شتاب کنید بسوی آمرزش (و تقرب) از پروردگار خود و بسوی بهشتی که پهنای آن
 پهنای آسمانها و زمین است و آماده شده است برای متقیان بحقیقت آن بهشت همان
 تقرب است به پروردگار مگر خدا تعالی در مختلف مقامات نشانها و اتصال متقیان را نیز
 بیان میفرماید چنانچه در پی همین آیه است الذین یفقهون فی السوآء و الصوآء و الکافین
 الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین (متقیان) آن گروه اند که اتفاق
 میکنند (در راه خدا) در آسایش و سختی و فرو خوردن و گمان خشم خود اند و عفو کنندگان تقصیر مردم
 اند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را - در این آیه مقصود اصلی و سبب نوشتن این کتاب
 نیز وجود است که مراد همدروی باشد و اتفاق - فرو خوردن خشم - عفو تقصیر مردم بعضی از کیفیات
 همدروی اند - و باز منسوب بهمین متقیان میفرماید و الذین اذا اخطوا فاحشوا و اطلوا
 انفسهم ذکروا الله فاستغفروا الذین بهد الخ - (و نیز متقیان) آنان هستند که چون
 کار زشتی کنند یاستم بنفسهای خود میکنند یا میکنند خدا را و پس آمرزش میخواهند برای گناهان
 خویش - اما یتقبل الله من المتقین این است و جز این نیست که خدا قبول میکند (اعمال نیکو
 و نیکوئی ما را) از متقیان - و از لغت الجنة للمتقین و نزدیک آورده شود بهشت برای متقیان
 فاتقوا الله و اطیعوا پس ترسید از خدا و اطاعت کنید مرا - و احببنا الذین امنوا
 و کانوا یتقون - و نجات دادیم آنان را که ایمان آوردند (و علاوه بر آن) بودند پرستیزگاران
 ان المتقین فی مقام امین - بدستیکه متقیان در مقامات امن و آسایش باشند - و
 آیه دیگر هم بدینال این می آید - مثل الجنة التي وعد المتقون فیها انهار من ماء غدا

و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذّة للشاربين و انهار من عسل مطفي
 و لهن فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم - صفت بهشتی کرده کرده شده است
 برای متقیان چنین است - در آن بهشت جویهاست از آبی که گاهی متغیر نشده - و جویهای آن
 از شیر که مزه آن متغیر نیست - و جویهای آنست از شراب لذت بخش آشنایندگان را - و جویها
 است از عسل صاف کرده شده - و ایشان راست در آن بهشت از هر قسم میوه (و عا) و در اینها
 آمرزش است برای ایشان از پروردگارشان - ان المتقين في جنات و نهدي في
 مقعد صدق عند مليك مقتدا - بدستیکه بر بنیر گاران و خدا ترسان در بوستانها
 و چشمها باشد و نشسته باشد در مجلس صدق و صفای نزدیک پادشاه توانا - همین است
 آن تقرب که ابتدا فرموده است - صاحبان آن تقرب که بصفت تقوی موصوف بودند
 کدام کسان بودند آنکسانی بودند که بتقصیر عبادت خود معترف بودند و میگفتند ما عرفناك
 حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتناك كه مورو تاج كولاك لما خلقت الافلاك
 گشتند و خلقت ان الله و ملائكته يصلون على النبي پوشیدند متقیان کسانی بودند
 که هر شب هزار رکعت نماز میکردند و چندین مرتبه از خوف خدا بهوش می شدند و پیوسته
 در کمال خاکساری و عجز و انکسار برب داشتند الهی قلب محبوب و نفسی معیوب
 و عقلی مغلوب و هوای غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر و لسانی مقربا لآن نوب
 هیچ شک و شبهه نیست که این کسان بودند یا گروهی از قبیل این کسان که در حقشان
 وارو شد و بشر المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی ما
 اصابهم و المقيمي الصلوة و ما رزقناهم منفقون - و بشارت ده (ای محمد) بجز
 و انکسار کنندگان را (یعنی) آن کسان که چون ذکر خدا شود و رزق آنها می ترسد و باری
 ایشان و صبر کنندگان اند بر هر مصیبتی که بر آنها وارد آید و بر پامیدارند نماز را و از آنچه
 مازوی آنها کرده ایم اتفاق میکنند - انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

وإذا أتيت عليهم أياته زادتهم إيماناً وعلى ربهم يتوكلون - الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ هُمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مَخْرَجاً وَخَارِجاً مِمَّنْ يَنْقُضُونَ - أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَنْ هُوَ بِدِينِهِمْ حَقِيقٌ كَرِيمٌ - بِتَحْقِيقِ مُؤْمِنَانَ كَسَانِي هَسْتَنْدَ كَهْ جُونِ ذَكَرْ خُدا شُودُ نَزْدِ أَهْمَا تَبَرَسِدْ دِهْمَايِ
آهْمَا وَ جُونِ خَوَانْدَه شُودُ بَرَايِ آهْمَا آيَاتِ خُدا زِيَادَه تَر شُودُ اِيْمَانِ آهْمَا وَ آهْمَا بَرِ خُدايِ
خُودُ تَوَكَّلْ كَنْدُ گَانِ اَنْدَ - (وَ اِيْنِ مُؤْمِنَانِ) آهْمَا اَسْتَنْدَ كَهْ بَرِ اِيْمَانِ مِيْدَارِ نَدْمَا زِلْ اَوَازِ اَكْبَجْ
رُوزِي دَاوَه اِيْمِ آهْمَا رَا دِر رَاهِ خُدا اِتْفَاقِ مِيكَنْدَ - اِيْنِ گِرُوَه اَسْتَنْدُ مُؤْمِنَانِ اَز رُوزِي حَقِيقَتِ
وَ بَرَايِ آهْمَا سِتْ دَر جَاهِ بَسِيَّارِ عَالِيَه زِدْ پُر و رُو گَارِ آهْمَا وَ اَمْرُشِشِ اَسْتِ وَ رُوزِي نِيَكِ
وَ الَّذِي جَاءَ بِالْصَّدَقِ وَ صَدَقَ بِهِ اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ - وَ اَكِنْ كَسِي كَهْ اَمْدُ بَرَسْتِي (شَايِ مَعْنِي اِيْنِ
اَسْتِ كَهْ صِدَاقَتِ وَ رَاسْتِي اِفْتِيَارِ كَرْدِ) دِ پُروِي نُوْدِ اَنْ صِدَاقَتِ رَا اَكِنْ گِرُوَه هَسْتَنْدُ شَقِيْقَانِ
وَ الَّذِيْنَ تَبَوَّءُوا الدِّينَ وَ اَلَا اِيْمَانُ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحْتَوُنْ مِنْ حَاجِرِ اِلَيْهِمْ وَ لَا يَحْجِزُهُمْ فِيْ صَدَقَتِهِمْ
حَاجَةٌ تَحَاوَرُوْا وَ يُوْثِرُوْنَ عَلَى الْفَنِيْهِمْ وَ لَوْ كَانْ بِهِمْ خُصَاصَةٌ وَ مِنْ يَوْقِ شَيْخِ نَفْسِهِ
فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَ اَنْ كَسَانِيكَه دَر دَارِ اِسْلَامِ جَايِ گَزِيْدَه وَ اِيْمَانِ اَكُوْرِيْدِ پِيْشِ اَز
مُهَاجِرَاتِ وَ دُرُسْتِ مِيْدَارِيْدِ كَسِي رَا كَه هِجْرَتِ گَزِيْدَه اَسْتِ بَسْمِي آهْمَا دَوِي يَابَنْدِ دَر عَاظِرِ خُودِ
وَ غَدَه اَز اَكْبَجْ دَاوَه مِي شُودِ مِهَاجِرَانِ وَ دِيْگَرَانِ بَارِ خُودِ اِفْتِيَارِ مِيكَنْدَ اَكْبَجْ خُودِ مَحَاجِجِ اَسْتَنْدِ
(اِيْمَانِي) اَكْبَجْ رَا كَه خُودِ مَحَاجِجِ بَا اَنْ اَسْتَنْدِ دِيْگَرَانِ بَدَلِ مِيكَنْدَ - اَلَا الْمُصْلِحِينَ الَّذِيْنِ هُمْ عَلَى
صِلَاتِهِمْ دَامُونَ - وَ الَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ الْمَسْأَلِ وَ الْحَرَامِ - وَ الَّذِيْنَ
يَصِلُّوْنَ يَوْمَ الدِّينِ - وَ الَّذِيْنِ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ - اَنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
غَيْرُ مَأْمُونٍ - وَ الَّذِيْنِ لِفُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ - اَلَا عَلَى اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اِيْمَانُهُمْ فَاَمٌّ
غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنْ اَبْتَعِيَ ذٰلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ - وَ الَّذِيْنَ هُمُ اَلَا مَأْمُونٌ
وَ عَهْدُهُمْ رَاعُونَ - وَ الَّذِيْنَ لَشَهَادَتِهِمْ قَامُونَ - وَ الَّذِيْنَ عَلَى صَلَاتِهِمْ حَافِظُونَ
اُولَئِكَ فِيْ جَنَاتٍ مُّكْرَمُونَ - اِيْنِ آيَاتِ دَر سُورَه مَعَارِجِ ذَكَرْ شُدِه اَنْدِ دَر جَانِي كَه خُدايِ تَعَالٰي

میفرماید عموماً انسان چنین و چنان معایب در وجود دارند "سرای نماز گذارانندگان (یعنی
 مؤمنان نماز گزار) کسانی که در نماز خود مداومت گشته اند و آنکسانی که در اموال آنها حصه
 مقرر است برای سائل و محروم (یعنی سؤال کننده و سؤال ناکننده) و آنکه یقین دارند روز جزا
 و آنکه از عذاب پروردگار خود ترسان اند زیرا که بدستی عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون است
 و از آن ایمنی و پائی نیست و آنکه ایشان شرمگاه خود را (از شهوت رانی) حفظ میکنند سوای
 از زمان منکوه و کنیزکان خود و تحقیق که در این صورت اخیر ملائمتی بر آنها نیست پس هر که بخیر این
 طریق را سپارد و این راه مخوف شود پس آن جماعت ایشان اند از حد گذرانندگان و مخوف شوندگان
 و آنکه ایشان امانت ما و عدای خود را رعایت کنندگان اند و آنکه ایشان بگواهیهای خود قائم و
 ثابت بقدم هستند و آنکه از نماز خود خبر دارند یعنی غفلت نمی ورزند و ترک نمیکند این گروه
 (که باین صفات مذکوره ماقبل تماماً متصف اند) در بهشتها خواهند بود و مغرور و مکرم - "از آن پس
 میفرماید "ان الابرار یثربون من کاس کان مزاجها کافورا - عینا لیشرب بها عباد الله
 یفجرونها لقیحیدراً - یوفون بالذنوب و یخافون یوما کان شره مستطیرا - و یطعمون
 الطعام علی حبه مسکینا و یتیموا و یسرا - انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا
 شکورا - هر آینه نیکوکاری نداشتند جامهائی (یا شرابهائی) که مزاج کافور دارند و بسیار سرد
 و خوشکوارند و از چشمهائی که می آشنند از آنها بندگان مقرب خدا از بهاریا جاری اند -
 (آن مؤمنان و نیکوکاران) و قافا میکنند نذرهای خود را و می ترسند از روزی که مشقت آن ظاهر
 و پدید است - محض به محبت خدا (و با وجود احتیاج خود) طعام می خورند مسکین و یتیم و ابرار
 و میگویند جز این نیست که ما طعام میدیم شما را محض برای خوشنودی خدا نه برای آنکه شهادت
 عوض چیزی بماند یا ادای شکر احسان ما را بجای آید پس از همه خدا یتیمانی در
 حق ایشان میفرماید انا و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
 و یؤتون الزکوة و هم را کون - "جز این نیست که ولی (یا دوست) شما خداست و رسول او

وکسانیکہ ایمان آورده اند و آنکسانیکہ برپا میدارند نماز او میدهند زکوٰۃ را و آنها پیوستہ رکوع
 کنند و اندک یک برگوازی نویسند " اگر چه طبرانی اور عبد الرزاق اور جریر اور ابن ابی حاتم
 اور ابن مردودیه نے اس آیت کا شان نزول اس قصہ کو قرار دیا ہے جس میں حضرت علی کا رکوع
 کی حالت میں ایک فقیر کو آنگوٹھی خیرات کرنیکا ذکر ہے مگر اس قصہ کی سند ذرا تر و طلب
 اسلئے اولی یہ ہے کہ اوپر کی احادیث کے موافق آیت کے اس ٹکڑہ کا شان نزول بھی
 حضرت عبادہ بن صامت کا قصہ قرار دیا جاوے اور حضرت علی کو بھی آیت کا مصداق ٹھہرا
 جاوے " اگرچہ درین مقام یعنی درین کتاب غرض بندہ نیست کہ ظاہر یا ثابت کنم کہ شان نزول
 ہر یک انین آیات چیست و در حق کدام کس و در چه واقعہ نازل شدہ است و غرض بندہ صرف یہین
 است کہ ظاہر سازم کہ آن ہنگام خدا کہ در نزو خدا تقرب داشتہ اند و صاحبان ایمان مقتوی
 کامل بودہ اند چگونہ صفات داشتہ اند و چگونہ اعمال را بجا آورده اند کہ مقرب در گاہ احدیت
 شدہ اند و لہذا کسانیکہ در ہر زمان دعوی مسلمانان یا ایمان داری و پرہیزگاری میکنند باید تا سہی
 باہنا بکنند و متصف بآن صفات بشوند و آن اعمال را بجا آرند - و لیکن این آیت فوق بجا خط
 چندی باید در حق علی مرتضیٰ ع و ار شدہ باشد زیرا کہ معلوم نمی شود کہ در میان مؤمنان شخص
 دیگری باشد کہ در امر مذکور ثالث خدا و رسول اولیٰ وقع شود - اگر ظاہر آیت را ملاحظہ کنیم یہ لفظ
 امنوا کہ جمع است چنین مفہوم میگرد کہ تمام کسانی کہ ایمان آورند ہمہ در این آیت شریک
 میشوند بدون استثنای حضرت علی یا حضرت عبادہ - و اگر الذین را عطف قرار
 دہیم پس چنین میشود معنی آیت کہ " ولی یادوست شما خدا است و رسول او و صاحبان ایمان
 عموماً و نیز گروہ دیگری کہ دائم در رکوع استند - و لہذا ما باید جستجو کنیم کہ آن گروہ رابع
 کدام گروہ اند و بالجملہ این آیت ہیچ نسبتی نہ بحضرت علی دارد نہ نسبتی بحضرت عبادہ -
 مگر در ترجمہ اردو ہی تاریخ الخلفاء طبع مطبع صدیقی لاہور این عبارت مرصع است " این
 عباس نے فرمایا کہ جہان کہین کلام خدا میں یا ایہا الذین امنوا آئیے دامن یہ سمجھنا

چاہئے کہ حضرت علیؑ انکی امیر و شریف ہیں۔ خدا نے اکثر صحابہ پر عقاب فرمایا ہے مگر حضرت علیؑ کا ہر جگہ خیر کے ساتھ ذکر کیا ہے۔ جو کچھ حضرت علیؑ کی شان میں نازل ہوا ہے کسی کی شان میں نہیں ہوا۔ چنانچہ صرف آپ ہی کے لئے تین سو آیتیں نازل ہوئی ہیں اللہ اعلم بحقائق الامور۔

بیان مختلف درجات اہل اسلام سوای صاحبان ایمان واقعی

بہر حال چنانچہ بالا گفتہ مرا ہیچو بہ از روشن این کتاب غرض اثبات حق کی یادگیری نیست بلکہ غرض یہیں است کہ بتعام کسانی کہ دعویٰ مسلمانی میکنند فرض است کہ بموجب ہدایات و اوامر و نواہی الہی و شریع اسلام عمل کنند و ہر فرقہ ہر کرا کہ بزرگ و رئیس دین و مذہب خود میدانند و بطور یقین و اندوہی دانش و معرفت و بدون خوف جان و امیدیان میدانند کہ تمام اعمال و افعال ان کس بروفق ہدایات خدا و رسول بودہ اور پیروی کنند مرا با ہیچکس هیچ فرقہ بحث و گفتگو نیست۔

از بعضی آیات قرآنی مستفاد میشود کہ بسیاری از اہل اسلام بحقیقت مسلمان نبودند و نیستند امروز۔ بعضی دیگر مسلمان بودند و هستند محض زبان و نہ عمل میکنند بارکان و نہ ایمان دارند در قلب۔ بعضی دیگر هستند کہ بعضی اعمال را بجای آرند و بعضی دیگر را بجائی آرند و ان ہم از روی عدم معرفت۔ ان شاء اللہ این آیات ذیل استند۔

اتما مدون الناس بالبر وتفسون انفسكم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون۔ آیا شما مردمان را امر میکنید بکارهای نیک و خود را مومن میکنید و حال آنکہ شما کتاب میخوانید آیا شما یا ایہا الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافۃ ولا تتبعوا خطوات الشیطان انہ لکم عدو مبین۔ ای کسانیکہ ایمان آورده اید در اسلام تماماً (یا بطور کمال) پیروی میکنید گامهای شیطان را بدرستی کہ او شمار دشمن آشکار است + لن تنالوا البر حتی

تَفَقُّوا عَمَّا يُخْتَصِمُونَ وَمَا تَتَفَقَّوْنَ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - هرگز نیوی واصل نکشید
چون آنکه اتفاق کشید از آنچه که دوست دارید و هر چه را اتفاق کشید پس بدستیکه خدا بآن
آگاه است - لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولى الضر والمجاهدین
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین
در هجرت و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر عظیم
برابر نیستند نشینندگان از مسلمانان آنانکه ابداً عذر می ندارند و تندرست استند با آن
مسلمانانی که جهاد میکنند در راه خدا چه مال و چه جان خود (بلکه) خدای تعالی فضیلت داده
است مجاهدین را بر جان آنها (یا آنانکه مجاهده نمایند با مال و جان خود) بر نشینندگان
از حیثیت درجه و هر یک را وعده نیک داده است خدا و بزرگی داده است خدا مجاهدین را
بر نشینندگان + "الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم او لک لهدا لا من و هم مهتدون
کسانیکه ایمان آورده و نیامیخته ایمان خود را بظلم (یا شرک یا ریاء و اشغال اینها) برای آنهاست
ایمنی و آنها هستند راه یافتگان + یا ایها الذین امنوا لا تخفوا الله و الرسول و تحفوا اما
تاتکروا و انتم تعلمون - ای کسانیکه ایمان آورده اید خیانت نکشید با خدا و رسول و همچنین خیانت
نکشید امانات یکدیگر را و حال آنکه شما میدانید (یعنی دانسته و بعد می کنید) قل ان کان
آباءکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم اقتدرتموها و تجارة یخشون
کساده و مساکن ترضونها حب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فتوبصوا
حتی یاتی الله بامر و الله لا یهدی القوم الفاسقین - بگو (ای محمد و مؤمنان را)
که اگر پدران شما - پسران - برادران - زنان - و خویشان و ندان شما و آن مالهای که کسب
کرده اید و تجارتی که از کسادی آن خائف استید و منزلهای پسندیده شما و دوست تر
و محبوب ترند نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا آنکه بیارد
خدا عقوبت خود را بر شما و خدا هدایت نمی کند فاسقان را + و منهم یوزون النبی الخ -

و از ایشان (یعنی مؤمنان زبانی) کسانی هستند که ایذا میدهند پیغمبر را الخ + والذین يؤذون
رسول الله لهم عذاب الیم - و آنانکه ایذا میدهند میسر را برای آنهاست عذاب سخت +
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم و ما هم جمیع و بشی المصیب +
ای پیغمبر جها و کن با کفار و منافقان و ورستی کن با آنها (زیرا که) جای آنها جهنم است
و بد است آن جای بازگشت + یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمات الذکر و کسروا
بعد اسلامهم الخ - سوگند میخورند بخدا که نگفته اند و تحقیق گفته اند سخن کفر را و کافر شده اند
بعد از اسلام آوردن خود الخ + قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما
رزقناهم سراً و علانیة من قبل ان یاتی یوم لا یمیع فیہ ولا خلال - (ای محمد ص) بگو
آن بندگان مرا که ایمان آورده اند (یا آنکه زبان ایمان آورده اند) که بر پای دارند غار
را و اتفاق کنند از آنچه ما روزی داده ایم ایشان را در نهانی و آشکارا قبل از آنکه باید آن
روزی که در آن خرید و فروخت و دوستی نمی شود و نمی توان کرد (یعنی کردن این کارها و اعمال
خیر را در دنیا می توان کردند و قیامت) الذین یلزمون المطوعین من المؤمنین فحب
الصدقات الخ این آیه و دوسه آیه بعد - یعنی کسانی که عیب میکنند از آن مؤمنان که رغبت
دارند ب دادن صدقه و خیرات الخ + چندین آیه ماقبل و مابعد همه و خصوص خیرات است و
همدروى مؤمنان از یکدیگر و نیز آنچه بعضی از مسلمانان منافق نسبت بیکدیگر میگفته و از یکدیگر
استهزا و تحریه میکرده اند و امثال اینها + لکن الرسول و الذین امنوا معه جاهدا
بما هو الله و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون - (عذ الله لهم جنات
تجری من تحتها الا نهار خالدين فیها ذلک الفوز العظیم) - (با چند آیه بعد) " لیکن
رسول و کسانی که ایمان کامل آورند با او جهاد کردند با مال و جانهای خود و برای آن گروه
است نیکبها و آن گروه است در سگاران - که آماده ساخته است خدا برای ایشان بستانهای
که از زیر آنها نهر جاری اند و آنها در آن بوستانها مدام خواهند ماند - این است فیروزی یا

نرا و عظیم + در جای خدایتعالی میفرماید: الا عذاب اشد کفرا و نفاقا بادیه نشینان سخت تر
 هستند در کفر و نفاق (از شهر نشینان) + و باز در جای دیگر میفرماید: ومن الاعراب من
 یؤمن بالله و الیوم الاخر الخ - و از میان باده نشینان کسی هست (یعنی محدودی هستند)
 که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت الخ + در سوره توبه اکثر آیات از این قبیل است که ذکر شد +
 و سوره اعراب خدایتعالی میفرماید: ان الذین یؤذون الله و مرسله لحنهم الله فی الدنیا
 و الاخره واعد لهم عذابا مهینا - تحقیق کسانی که آزار میدهند خدا و رسول او را (که آزاری که
 عین آزار دیگر است) لعنت کرد خدا بر آنها و دنیا و آخرت و مهیا ساخت برای آنها عذاب خوا
 کتده - الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا
 و اثما ببینا - و آنانی که آزار میدهند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بغیر سببی که بعمل آورده باشند
 (یعنی بی سبب و محض از خبث باطن ایند امیرسانند یا نه) پس تحقیق که محل نمودن بر روش
 خود بار بهشتان و گناه آشکارا را (یعنی از آنها میگذرد و عقوبتش برگردن اینهای ماند تا ابد) +
 یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون - کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون -
 ای کسانی که ایمان آورده اید (محض بزبان) چرا بعمل نمی آید آنچه را که بزبان میگوئید - بسیار
 ناپسندیده است نزد خدا که شما بگوئید بزبان چیزی را که بعمل نمی آید - یا ایها الذین امنوا
 هل ادکم علی تجارة تبخیکم من عذاب الید - تؤمنون بالله و مرسله و تجاهدون
 فی سبیل الله باهوالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون - ای کسانی که ایمان آورده اید
 محض بزبان آیا دلالتم کنم شما را تجارتی که بر ماند شما را از عذاب سخت - ایمان آید بخدا
 و جهاد کنید در راه خدا با مال و جانهای خود زیرا که این عمل بهتر است برای شما اگر بدانید
 امر محسوب است اکثر هم میگویند او محفلون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا -
 آیمای پنداری که اکثر آنها می شنوند می فهمند (نه چنین است) بدستیکه آنها مانند چارپایان
 اند و بلکه از چارپایان هم گمراه تر و نا فهم و بی معرفت تر هستند +

بیان بود حالت مختلف درجات اهل اسلام بحسب ایمان و معرفت و اعمال و افعال
 حالت اسلام و درجات مختلفه اهل اسلام بحسب ایمان و تقوی و معرفت و درجات شباهت
 کلی دارند به گاری آتشی که در یک ترین که بمنزله اسلام است یک انجین است که بمنزله قرآن است
 و یک شخص که انجین را میراند و بمنزله پیغمبر است - در آن ترین بیت یاسی گاری است به
 درجات مختلف - یک یا دو گاری درجه اول است که هر یک از آنها مقرر است از برای چهار
 شخص - دوسه گاری دیگر است درجه دوم که هر یک مقرر است برای دوازده کس - مگر این
 هر دو درجه غالباً خالی اند - گاریهای متقدم دیگری میباشند درجه سوم که بهر یک نوشته
 است که جای نشست است برای ۴۰ کس - این گاریها همیشه پیران و مسافران و بعضی اوقات
 از عدد مقرر هم زاید اند و چنان دوش بر دوش نشسته اند که نفس کشیدن مشکل است - در بعضی
 اوقات و آیام خاصی که مسافران زیاده از معمول همیشه اند گاری دیگری را در کاری آرند که مردمان
 باید مانند حیوانات بیکدیگر بکپیده و پیچیده و ایستاده باشند - درین تنگی نیست که بظاهر امر غالباً
 کسانی که در درجات عالیه میباشند هم لایق اند و هم دولت مند و زردار و بر خلاف آن کسانی که در درجات
 آخر اند کمری نشینند هم فرومایه اند و هم بی بضاعت و گاه گاهی صاحبان شان عالی متعانی نیز
 که بظاهر فاقد مال و حال و زراعتی نشینند - مگر سخن بر این است که اگر اینگونه مردمان در آن
 گروه ادانی و اراذل شامل باشند از درجات آنها بیچوجه نمی کاهد و هر کس را که در حق آنها
 معرفت تام باشد بچشم حقارت بر اینها نظری نکند که در درجه پست نشسته اند بلکه چون یکی از آنها
 را بیند فوراً سر بقد و شش می ساید و میگوید "گر بر سر و شیم باشینی نازت بکشم که نازینمی"
 جای شایسته را برای او تجویز میکند - همواره اینان در مقامات عالیه و نزد ملوک با اقتدار
 می نشینند عند ملوک مقلدند - و بر خلاف این حال بسیار میشود که کسانی که در درجات عالیه
 ترین می نشینند ابداً اجازت و مجال آنرا ندارند که در حضور سلاطین قدم گذارند - پس درجات
 و حالات مسلمانان چه در زمان رسول الله و در حضور رسول الله و چه در هر زمانی و در حضور

پادشاه علی الاطلاق بر همین منوال است. اول از همه معرفت در کار است. پس ایمان کامل و تقوی حقیقی. سپس صرف کردن جان و مال و مال و اقامت در خلوص ارادت و طیب خاطر و در راه رضای الهی. این گروه آنها هستند که درجات عالی دارند و پروردگار خود. بیشک اگر فقیر استند و با وجود فقر و فاقه آنچه دارند بر دیگران ایشار می کنند و حتی المقدور در راه رضای خدا می دهند و پنهانند درجات آنها از همه بالاتر خواهد بود.

حکایت میکند که وقتی یکی از پادشاهان عظیم الشان اسلام از بخارا حج کعبه الله روان شد و چهار صد شتر و وزیر اسباب و سامان او میرفت در صحرای منی بر اسب کوه یگری نشسته و کمال تحمل میراند. پیاده فقیری پای برهنه در آن صحرا او را دید و مسخران شب آسمان بلند کرده گفت یا الهی در صحرای قیامت نیز حال من و این پادشاه یکسان خواهد بود. آن پادشاه بشنید و گفت ای مرد بی معرفت تو نمی دانی که خدا تعالی مرا بخانه خود و محبت فرموده است که گفته من استطاع الیه سبیلا ولی ترا طلب نفرموده است. پس اگر من بدانستم که من و ترا در نزد خدا مرتبه یک است گاهی محنت بر خود هموار نیکو دم که باین مقام بیایم. پس چنانچه گفتم این همه اول موقوف است بمعرفت و از آن بعد حکما کان پیروی کردن است از احکام و او امر و نواهی الهی و شرا و رج رسالت پناهی.

در زمان رسول الله و حتی در مجلس و حضور سرور کائنات و خلاصه موجودات نشسته بودند جمعی از جمال فرومایه دینی ادب که ابد امر تبیه آن رسول برگزیده را نمیدانستند که خدا تعالی در حق او فرمود لولاک لما خلقت الافلاك. و آن پیغمبر برگزیده را که خدا سونی و مالک و راهنما مقرر فرموده بود براسوی الله و در شب حراج بمقام قاب قوسین رسید اگر چه جبرئیل از مقام خود یک قدم پیشتر نتوانست نهاد و بی اجازت و سلام داخل خانه او نمی شد و بزرگوار می در حق او گفته است "احمدارکبشاید آن پرحلیل تا ابد مدحش ماند جبرئیل و بیشک چنین بود حضرت علی رضی الله عنهما با وجود آنکه این حکم و امام دوزیر و برادر و باب مدینه علم او بود و آیه انا اولیکم الله و رسول

ابن عباس سید آیه قرآن در حق او نازل گشت و یکی از خمسہ اهل عباد بود و در میانہ با کفار
 شریک بود و در کلمہ الفتنہ مع و متحد بود و نیز رسول اللہ در حق او فرمود من کنت مولاہ
 فعلی مولاہ و کان ذلک خود را غلام آن حضرت و الاشان و قائم الانبیاء میدانست و گاهی
 بی اجازت و بی ادبانه در حضور او نمی نشست و بی ادبانه سخن نمی گفت و از فرمان او سرپیچی
 و او را ایذا از آنرسانید مگر بسیاری دیگر از مسلمانان جنگلی بودند کہ ہرگز نہ بی ادبی را در حضور
 آنحضرت بجای آوردند و از فرامین او سرپیچی نمودند و او را ایذا رسانیدند بہین دہ سورہ ہجرت
 کہ مسلمانانی کہ در خدمت سرور کائنات می آمدند و می نشستند و خود را از جملہ صحابہ محسوب
 میدانستند در چہ حالتی بودند و چہ اعمالی از آنہا سر میزد کہ خدا تعالی برای تنبیہ و تعلیم آنہا آن
 آیات سخت را نازل فرمود: یا ایہا الذین امنوا لا تقلوا ما بین یدی اللہ و رسولہ و
 اتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم + یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت
 النبی ولا تجہروا لہ بالقول کجہم بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون +
 ان الذین یفوضون اصواتہم عند رسول اللہ اولئک الذین استحق اللہ قلوبہم
 للتعوی لہم مغفرۃ و اجر عظیم + ان الذین ینادونک من و ما آت الحجرات اکثرہم
 لا یعقلون الخ + ای مسلمانان در قول و فعل خدا و رسول او تقدم مکنید (یک بزگوار چنین
 معنی کردہ است "مت آگے بڑھو آگے خدا کے اور رسول اس کے کے" دیگری چنین بھی میگوید
 "آگے نہ بڑھو اندھے اور اس کے رسول سے") و بر سید از خدا ہر آیتہ خدا شنوای داناست +
 ای مسلمانان بلند مکنید آوازہای خود را از آواز پیغمبر و با و از بلند با و سخن مگوئید چنانکہ شما
 در میان خودتان و با یکدیگر سخن میگوئید و بعضی از شما آوازہای خود را بلندتر از بعضی دیگر
 میکنند بباد کہ ازین بی ادبی اعمال شما نابود شود و شما بخیر باشید + تحقیق آنکہ آوازہای
 خود را پست میکنند در حضور رسول اللہ آن گروہ آنان استند کہ آزمودہ است خدا و ہمای آنہا
 را در ظهور و بروز تقوی و برای ایشان است آمرزش و اجر عظیم + بدستی آنکہ او را میکنند

و میخوانند و از ای پیغامبر از پس حجر با بسیاری از آنها نادان و بیوقوف انداخته
 پس بخاطر باید داشت که لازمه جهان و هر قوم و هر ملت چنین افتاده است که چون در کسی
 گروهی را خطاب میکنند تمام اجزای آن گروه را یکسان خطاب میکنند هر چه در مقامی که باشند
 چنانچه مثلاً خطاب میکنند ای یهود - ای نصاری - ای مجوس - ای هندو - ای مسلمانان حال
 آنکه بسیاری از آنها بحقیقت نیک یا پیرو دین و شرایع دین خود نیستند همچنین در مسجدی اعظم
 میگویند ای مسلمانان شراب مخورید - زنا نکنید - رشوت مستانید - قمار بازیید - دروغ مگویند -
 وعده خلافی مکنید و امثال ذلک - البته در آن مجلس مردمان متقی پرهنر کار و صالح و ایماندار
 هم نشسته اند و مسلمانانی هم نشسته اند که محض برای تماشای مسجد آمده یا اگر چای میدهند برای
 چایی آمده اند و محتمل که بعضی هم شراب خورده اند یا نجس استند و بلکه بسیاری از آنها صرف
 لباس و محض بزبان مسلمان اند - و شک نیست که اگر نه از کس در آن مجلس باشند شاید که
 دو کس از آنها مسلمان واقعی باشد مگر مسلمان واقعی هم در اینجا مردمان این است که نظایر بعضی
 اعمال خلاف شرع را بجای می آرند - لیکن مسلمان حقیقی که صاحب ایمان و تقوی است شش
 است که تا ممکن باشد هیچ وجه خلاف شرع نمی کند و گناه کبیره از او سرزد نمی شود - و شرط عظیم
 آن این است که صاحب علم و معرفت هم باشد - اکنون در ذیل مرقوم خواهد شد که مسلمان حقیقی
 کدام کسان اند و چگونه باید باشند +

احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

چونکه عرض بنده از نوشتن این کتاب این است که یک امری را ظاهر و ثابت سازم مثلاً
 اینکه لب تمام اعمال و افعال و عبادات بندگان خدا "همدر روی است و پس" پس
 ضرورت بیان بسیار چیزها و کمینیات و تهدیدات دیگر تا که بر سر مطلب اصلی بوم اینها بخت
 خوانندگان این کتاب عرض میکنم که کمال غور و تحقیق و تدقیق بر این بیانات بکمال حفظ فرمایند

که بنده باندازه دانست خود را اینجا تحریر میکنم.

ابتدا باید دانست که اگر خدائی هست و این عالم کون و فساد بدون خالق و پروردگاری نیست و آن خداوندگان خود را بجهت خلق نموده بلکه برای کاری و عبادتی خلق نموده و تمام انبیاء و کتب را ارسال داشته است برای انتظام این جهان یعنی انتظام میان این بندگان و آن انبیاء و کتب آنچه در آن کتب درج اند همه حق استند و بموجب عقیده تمام مسلمان جهان (دو سیر اتم و مثل اقیانوسی و حساب و کتابی و سؤال و جوابی هست و باز گشت همه بندگان بآن جاست و همه سؤال میشوند از هر گونه عمل و فعلی که درین جهان کرده اند مخصوص برای آن اعمال و افعال مقرر شده است ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و قرب پروردگار و دوری از رحمت و لطف او پس ما باید بدانیم و جستجو کنیم که آن اعمال و افعال کدام استند و احکام و اوامر و نواهی الهی چگونه استند نسبت به هر یک از اعمال و افعال ما مسلمانان و نیز تمام بندگان او - چونکه خدای تعالی امر فرموده است ما را که تمام انبیاء و اقوال و احکام و کتب آنها را یک و یکسان بدانیم بانی خود و با اقوال و احکام و کتاب او ازین معلوم میشود که احکام و اوامر و نواهی الهی در هر زمانی و برای هر امتی یکسان بوده است و آنچه در کتاب ما درج است در کتب دیگران نیز همین ما درج بوده است بلکه تکمیل همه در کتاب ماست و رسول ما که خاتم الانبیاء است محمل تمام آن احکام است لهذا ما باید در کتاب خود ملاحظه کنیم که خدای تعالی چه فرمان داده است ما را و اعمال نیک یا بد کدام استند و نیکان یا بدان چگونه اند و چگونه باید باشند - لیکن چنانچه ابتدا ذکر شد ضروری است که گوشه ای از او داشت - و این را هم باید دانست که آیاتی که بنده برای غرض و مطلب خود جمع نموده ام تا ما با بجز مستقیم یا بجز غیر مستقیم یعنی خواه بطور وضوح باشند خواه بطور کنایه مشتمل و متضمن اند بر "همدردی" اهل اسلام از یکدیگر یا آنکه شهادت اسلام و ایمان همدردی است مثل اینکه بجا آوردن اعمال صالحه و دادن زکوة و نمودن حج بیت الله و صوم و صلوة و امثال ذلک + ابتدا خدای تعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین - این کتاب

شک نیست که هدایت نامی است برای پرمهر گاران + پس بیان میفرماید یعنی از علامات یا گوئیم
 لب علامات و نشانه های پرمهر گاران را + الذين يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و عما
 رزقنا هم یشفقون - متقیان آن کسانی هستند که ایمان آورده اند و می آرند بخدا را و بید
 و بر پا میدارند نماز یعنی عبودیت و انقیاد او را و از آنچه دوزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند +
 ولیکن مؤمنان و متقیان را خصال و صفات دیگر هم میباشد مثل اینکه ایمان آورده اند تمام آنچه
 بر تو ای محمد فرستاده شده و آنچه هم قبل از تو دیگر انبیاء فرستاده شده و بر تو قیامت و
 حساب و جزا و عقاب هم تعیین گلی دارند - پس از بیان علامات این گروه میفرماید اولئک
 علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون این گروه مذکور است که از پروردگار هدایت
 نامه پروردگار خود هدایت یافته اند و همین گروه است که سرشارند از استگاری خواهند یافت +
 پس میفرماید و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
 الخ + بشارت ده (ای محمد) آن کسان مذکور که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند
 که آنها را بوستانها خواهد بود که از زیر آن بوستانها نهرهای آب جاری اند الخ + و لا تلبسوا
 الحق بالباطل و تکتبوا الحق و افلا تعقلون - (و ای کسانی که ایمان آورده اید و دعوی ایمان داری میکنید
 میپوشید یا در هم و خطه سازید حق و باطل را و پوشیده دارید حق را و حال آنکه شما بخوبی میدانید
 که چه میکنید + و اقول الصلوة و اتوا الزکوة و اراکم مع الراکعین و بر پا دارید نماز را و بید
 زکوة را و رکوع کنید بار رکوع کنندگان + پس از آن میفرماید اما مدعون الثامن بالبدل
 و تدعون النفس و انتم تفلون الکتاب افلا تعقلون - آیا شما امر میکنید دیگران را با اعمال
 نیک و خود را خوش میکنید و حال آنکه شما کتاب میخوانید اما در کفر میکنید مفهوم این کلمات
 است این اشعار سعدی علیه الرحمه "ای منرا نهاده بر کف دست عیب ناله نهاده و بر لب
 تاچه خواهی خریدن ای نادان روز و زمانگی لبسم و غل" تمام سلمان جهان شب و روز بر
 لب دارند "همدوی - همدوی - همدوی" ولی بوی همدوی بشام هیچیک ترسیده است

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين والصائبين من امن بالله واليوم
 الآخر وعمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون - بتحقيق
 آنکه آنکه مسلمان شدند و کسانی که یهود شدند و عیسویان و بیدنیان (هر که باشد) هر که ایمان آورد
 بخدا و بروز قیامت و عمل شایسته کند پس برای آنهاست مزد آنها و زود و زود کارشان قوری
 نیست برای آنها و نه اندوگین شوند + در این آیه در صورت نمودن تفسیری نزد فقیر چنین نظر می آید
 که مراد این است که خواه کسی مسلمان باشد و خواه یهود یا عیسوی یا بیدین بدون استثناء چون
 ایمان آورد بخدا بطور واقع و عمل نیک کند آنکس پسندیده درگاه الهی است یعنی مسلمان شدن
 و در لباس اسلام بودن شرط نیست - یک بزرگواری نویسد - "حاصل معنی آیت آنکه آدمی در اصل
 از هر فرقه که باشد چون ایمان آورد از اهل نجات بود خصوصیت فرقه نیست" بزرگواری دیگر می نویسد
 "یعنی کسی فرقه پر عارف نبین یقین لانا شرط هست و در عمل نیک اسپنه اسپنه وقت بسته یه کیا
 ثواب پائیا" - عرض فقیر از این عبارات حاصل نشد و فقیر میگویم که فرقه در اینجا ذکر نیست و فرقه
 آنرا میگویند که در تحت یک دین باشد در اصول و مختلف باشد در فروع مانند فرق مختلفه اسلام
 ولیکن در اینجا ذکر یهود و نصاری و بیدنیان است پس چنین میشود که پیروان هر دین و مذهب
 حتی بیدنیان اگر بروقی ادیان و اعتقادات خود ایمان کامل داشته باشند و اعمال نیک
 را بجا آرند آنها نیز می مزد خواهند بود - چنانچه بنده بسیاری را دیده ام که در ادیان خود بسیار
 پاینده هستند و از عیسویان هم یک گروه چنین اند - مگر در صورتی که آنها داخل مشرکین شمرده
 شوند بروقی کلام خدا مرزی ندارند و کمزیده نمی شوند - چنانچه خدایتعالی میفرماید ان الله لا
 یغفر ان یشرك به الخ - یعنی تحقیق که خدایتعالی نمی آفرزد و اینکه شرک شمرده باد (یا نمی آفرزد)
 کسی را که برای او شرک مقرر نماید الخ + پس درین مقام اگر با ایمان واقعی را مشروط بر دین
 محمدری بدانیم معنی آیه مذکور چنین میشود "ای کسانی که مسلمان استید و مسلمان بزبان و
 بسبب آن بزرگواران فخر میکنند بدانید از مسلمان و غیر مسلمان هر که ایمان کامل آورد بخدا

و چنین و چنان اعمال صالحه را بجا آورد و مزد خواهد یافت - مگر بطاهر معنی اول معلوم میشود
زیرا که مشهور است و ماکر رشیده ایم که گفته اند نوشیروان و هاتم بجبه عدل گستری و سخاو
به بهشت میروند لهذا از عدالت پادشاه تحقیقی بعید نیست که سوای مسلمانان را هم که در ادیان
خود ثابت بقدم استند و اعمال نیک را بجا می آورند اجر بدهد - بالجمله این امر را باید علماء و مفسرین
مادر میان خود فیصله نمایند و این از دائرة بحث ما خارج است +

این آیه هم نسبت دارد به یهود و نصاری و خدا یقیناً میفرماید بلی من اسلم و
الله و هو محسن فله اجره عند ربّه الخ - ثان البته کسی که اسلام را قبول کرد محض برای
خدا و نیکو کار هم باشد پس برای اوست مزد و از پروردگار الخ + لیسن البدان
تو را و جوهر که قبل المشرق و المغرب و لکن البدن امن بالله و الیوم الاخر و الملائکة
و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی الیتامی و المساکین و ابن السبیل
و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا
و الصابین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم
المتقون - لیکونی و نیکو کاری این نیست که شمار و گاهی خود را بگردانید بجانب مشرق و مغرب
(و بسیار کارهای دیگر ازین قبیل را بکنید) بلکه نیکو کاری آن است که کسی ایمان آورد خدا
و یقین دارد بقیامت و بوجود ملائکه و کتاب خدا و بده مال خود را در راه خدا و محبت او خیریشان
نزدیک خود و یتیمان و فقیران و مسافران و سؤال کنندگان (عاجز و مستحق) و در کار او کردن
بروگان و بر پا دارد نماز او و بده زکوة را و ایضا گفته باشند بجهاد و وعدهای خود و هنگامیکه
با یکدیگر میکنند و صبر کنند باشند در تنگدستی و سختی و هنگامیکه در کارزار اند - این گروه
استند بر راستی و درستی صادق و اینها هستند متقیان + اینها که ذکر شد و پس از این ذکر
خواهد شد در قرآن مجید علامات و نشانههای مسلمانان و افعالی را ستیاز و پر مهر کار خدا ترسان
و بموجب همین کلام غیر از این اعمال و آنچه دیگر در کتاب خدا ذکر است دیگر اعمال و کارها سر

بدعت استند و خلاف مرضی خدا و شرع رسول الله ص و چنانچه ظاهر است غالب این اعمال هم بدعتی
 است از بندگان خدا که در آن ذکری از گروه و فرقه خاصی نیست ممکن است که فقیر و مسکین و سائل
 مسلمان نباشند ولی محتاج باشند و لا تا کلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها
 انی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون و مخورید اموال
 خود را در میان خود بطرقی باطل (یعنی در جلسه و تاج و خنجرهای بیهوده و نیازهای
 بیمعنی و امثال ذلک) و دهید اموال خود را (بطور رشوت و رشیکش و تقارف) بکجایم جورجه آنکه
 بخورید بعضی از شما مال دیگران را بناحق و ظلم و حال آنکه شما میدانید که این کار را که میکنید برخلاف
 مرضی خداست و یستلونک ما ذینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولو الدین و الا قد بین
 و الیتامی و المساکین و ابن السبیل الخ - سؤال میکنند از تو (ای محمد ص) که چه چیز را اتفاق
 کنیم بگو آنچه اتفاق میکنید از مال نیک و حلال پس بدید و الدین را خویشان و یتیمان و
 فقیران و مسافران را (و بدانید که) آنچه میکنید از نیکی پس بدستیکه خدا بر آن آگاه است
 یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقنا کم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فيه ولا خفلة ولا شفاعة
 الخ - ای صاحبان ایمان اتفاق کنید از آنچه بشمار روزی داده ایم قبل از آنکه بیاید آن روز
 که نه بیع و شری و خرید و فروش در آن روز ممکن است و نه دوستی و شفاعت بکار آید الخ
 مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة ارنبت سبع سنابل فی کل سنبله
 مائة حبة - و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم - مثال گسانیکه اتفاق میکنند
 در راه خدا مثال آن دانند است که بر وی از آن هفت خوشه که در هر خوشه باشد صد و آن
 و خدا دو چندی دهد یا بسیار و برای هر بنده که بخرد و خدا بخواهد و اناست و سیه آیه دیگر
 بدینال این آیه است که آنها را نیز باید ملاخط نمود و بعد خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین
 امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض ولا یقتضوا الخبثات
 منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تعضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید -

”ای کسانیکہ ایمان آورده اید اتفاق کنید از چیزهای پاکیزه که پیدا کرده اید از مکر حلال و از گمین (نه که از مال غیر حلال) و نیز از آن چیزیکہ ما از زمین بیرون آورده ایم برای شما و از اوہ مکنید کہ از چیزهای خبیث و ناپاک اتفاق کنید و حال آنکہ آن چیزهای خبیث را اگر شما بدہند خودخواہید گرفت مگر از روی اگر اہ و چشم پوشی از بدی آنها۔ و بدانید کہ خدای نیاز پسندیدہ است“۔ لیس علیک ہدہم و لکن اللہ یہدی من یشاء و ما تنفقوا من خیر فلا تنفکوا۔ و ما تنفقوا الا ابتغاء وجہ اللہ۔ و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون۔ ”بر تو لازم نیست (ای محمدؐ) کہ آنها را ہدایت کنی بلکہ خدا ہدایت میکند ہر کہ را بخواد۔ و آنچه را کہ شما اتفاق میکنید از مال خود پس ہر آئینہ نفع آن بخود شما عاید میشود و اتفاق میکنید بجز آنکہ خاص برای رضای خدا باشد و آنچه را کہ خیرات میکنید از مال خود کماکان بشما عاید میشود وستم بر شما نخواہد شد“۔

نسبت بہ حصہ اول آیہ بالا یعنی لیس علیک بزرگواری درجہای مینوسید ”نسائی حاکم بن ابی حاتم۔ طبرانی اور بزاز نے حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہے کہ اسلام سے پہلے اکثر صحابہ اور یہود میں قربت تھی اور اسی قربت کی وجہ سے صحابہ اسنے طرح طرح کے سلوک کیا کرتے تھے اسلام کے بعد صحابہ نے آنحضرتؐ سے اس سلوک سے باز رہنے کی اجازت چاہی آپؐ نے بھی یابن خیال کہ شاید یہ طریقہ یہود کو کچھ راہ راست پر لاوے صحابہ کو اسکی اجازت دیدی اسپر اللہ تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرمائی اور فرما دیا کہ جس کسی کی ہدایت اللہ کو منظور ہوتی ہے وہ ہر طرح راہ راست پر آجاتا ہے خدا کی مرضی کے بدون تمہاری اس قسم کی باتوں کے کیا ہدایت ہوگی اور اللہ کو اسطرح کا مجبوری کا ایمان کب پسند ہے کہ کوئی کھانا بند کر نیسے ایمان لاوے اور کوئی پانی سے اسلئے تم اپنے قربت داروں کے جو کچھ سلوک کیا کرتے تھے وہی کئے جاوے اور اللہ کی ہدایت کے متظر رہو۔ اس آیت کے بعد اپنے صحابہ کو حکم دیدیا کہ بلا لحاظ دین کے جو کوئی جس کچھ سلوک کرتا تھا وہ کرے جاوے۔“ حاصل معنی این فقرہ این است کہ فلان فلان بزرگا

از ابن عباس روایت میکنند که در ابتدای اسلام صحابه با خویشان خود که یهود بودند سلوک میکردند و چیزی نان و آب بآنها میدادند چندی بعد از حضرت رسالتکتاب ۱۰ اجازت طلب کردند که آن سلوک را قطع نمایند و آنحضرت نیز آنها را چنین اجازت فرمود مگر این آیه نازل شد در امتناع این فعل و خدا تعالی فرمود که هدایت بنندگان براه راست و قبول اسلام با من است و ضرورتی ندارد که شما بقطع سلوک یا قطع رحم و آمدن خویشان خود را مجبور سازید به قبول کردن دین و دین جبری شایسته نباشد. آنحضرت هم صحابه را امر فرمود که از سلوک اقربای خود باز نه ایستند. الهده علی الراوی و درین شکی نیست که اختیار دین نه بطور اجبار خوب است و نه برای مال دنیا و خدا تعالی در جای دیگر هم فرموده است لا اکراه فی الدین و کسانی که چنین کردند پیشک خلف فرموده خدا را نمودند و دین اسلام را در نظر تمام مخلوق همان مکروه و مقبوح ظاهر ساختند.

اینک خدا تعالی بیان میفرماید که اتفاق و صدقه چگونه کنند و بچه گونه اشخاص بدهند و ما امید داریم که عموم اهل اسلام و خصوصاً اهل این ملک حیدرآباد و بکمال غور بر این نظر نمایند للفقراء الذین احصو فی سبیل الله لا یستطیعون ضرباً فی الارض ینحسبهم البهاهل اغنیاء من التقف - تعرفهم بسیماهم - لا یسئلون الناس الخافه - و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم - خیرات برای آن گونه فقیران است که بند شده اند در راه خدا (یعنی مشغول بهادیا کار دیگر از این قبیل اند که نمی توانند کسب کرد) و قدرت سفر کردن و طی زین نمودن را ندارند (یا شاید که از حرکت و از دست و پا عاجزانند) و بهمال و عوام الناس چنین می بندارند که آنها اغنیاء هستند (در بسیاری درنگ نهاده اند یا زین و ملک جایاد و جاگیر دارند) بسبب آنکه این گروه دست مشغول و کمالاتی دارند نمی کنند زهر کس و ناکس و عرت خود را برای یک پول سیاه بر خاک نمیزیند - توحی شناسی آنها را از صورت و حالت آنها (شاید مراد این است که هر که طبیعت او به جبری مایل و راغب است و معرفت دارد این بهار را از صورت جایشان می شناسد) اینها بالخاص و احرار سؤال نمی کنند از مردم (چنانچه عموم ما در ممالک اسلام و خصوصاً در شهر حیدرآباد و در خانه های

مردم دیالای کوه بابا شرف الدین اولیاء و مقامات دیگر بساط گدائی خود را پهن کرده خود برای
 اعمال خلاف دیگر رفته اند. - آنچه اتفاق میکنند از مال خود بطور خیرات پس هر آینه خدا بآن
 آگاه است که برای رضای اوست یا محض برای نام است. - ازین آیه صاف صاف و بر طوطی معلوم
 است که خیرات و اتفاق که این همه ثواب دارد و عین چهره می است چگونه باید باشد و چگونه اشخاص
 مستحق آن هستند. - آنچه همه کس در این شهر میدانند اگر کسی بگوید نسبت بحالت فقر او مسکین یعنی
 گدایان و کلاشان و اصناف متعدد مختلف وضع گدائی آنها گمانی میشود و بچند صنفه بطور اختصار
 در اینجا عرض میشود که اگر چه در این آیام غله بسیار گران است و بسیاری از صاحبان تقف و عاجز
 و آبرو دار بحال عسرت میکنند و وفاقه کشی میکنند بلکه کسانی که سچا و صدر رویه ما هوار دارند نمی
 تواند در ماه یک شب پلاویا بریائی بخورند این گدایان و کلاشان بر شب پلاو و بریائی میخورند
 چرا که بسیاری از جمال و صاحبان دولت حرام بی در و سر و زحمت باقسام مختلف طرق اینها
 را میخورند و اینها گاهی رغبت به کسب و کار و محنت کشی و بهر مندی و حرفت و وسعت کاری
 ندارند و فقر میکنند که خاندان ما تا بحضرت آدم ۴ همه باین گدائی نان خورده اند. - الذین
 ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهما اجرهم عندنا بئهم ولا خوف
 علیهم و لا هم یحزبون. - کسانی که اتفاق میکنند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا
 پس برای ایشان است مژدی نزد پروردگارشان و هیچ خوف و خشتی نیست آنها را
 و آنها اندوگین نشوند و مگر صاحبان خیرات و میراث باید بدانند که مراد از علانیه این نیست
 که بخصم مردم بیکار و بی عاری غیرت زبردست و چرسی و بگی و افرونی و مدکی و سینه پی عوار مرد
 وزن از محلات بعیده برخاسته صبح بطور هوا خوری و تفرج و باغ بروند بدروازه فلان سخی
 لال و خدا اسکے لال بنشینند و انهروری گفتگو کنند یا جنگ و جدال نمایند و شامها می چنانکه
 بیکدیگر بدهند آنگاه مگر آن خیرات را هر چه هست (دوران و قدری وال) گرفته در سایه درختی
 بخورند و ساجان نشسته چرس بکشند و پان بخورند و بخوابند و شامگاه بی خرامان خرامان رفته بگردان

سیندی والا خیری نوشند و چون "قرص خورشید و سیاهی شد یونس اندر دمان ماهی شد"
 باز بر در خانه های مردم نعره الجوج الجوج برکشند و خیری بگیرند تا که بجای آرمگاه خود برسند
 و ابتدا ذکر از خدا کنند و فی تعریف کنند که فلان چه سقاوتی دارد و آن بزرگوار هم این کار را
 میکند محض برای نام و معلوم نیست که آن زراز کجا و بجه صورت حاصل میشود + الذین یا کلون
 الذین لا یقومون الا کما یقوم الذین یتخطه الشیطان من الهن ذلک بالهک قالوا انما
 البیع مثل الربوا و اهل الله البیع و حقهم الذین الخ - کسانیکه سود میخورند از قبور خود و برنجینند
 جز آنکه مانند کسی باشند که برنجیزد (در حالتیکه) شیطان او را مس کرده یا دیوانه ساخته است -
 این بسبب آن است که سود خواران گفتند جز این نیست که خرید و فروخت مانند سود خوری است
 و حال آنکه خدا تعالی حلال کرده است خرید و فروخت را و حرام نموده است سود خوردن را الخ +
 باید دانست که مطلب سود خوری از دایره بحث و مطلب این کتاب خارج است ولی چون
 غرض و مطلب این کتاب در عهد روی مسلمانان است از یکدیگر مانند فقیر در این خصوص نیز باید آراء فهم
 خود و خیری مینویسم و فیصله آنرا و میگذارم بعلما و فقهای هر فرقه از فرق اسلام + خدا تعالی در مقام
 دیگری میفرماید یا ایها الذین امنوا تا کلوا الربوا اضعافا مضاعفا و اتقوا الله لعلکم
 تفلحون - ای کسانیکه ایمان آورده اید بخورید سود را دو چندان و توبه و توبه تریسید از خدا شاید که
 رستگار شوید + در نزد بنده تفصیلی نیست که تحقیق این سود را کما کان معلوم نمایم - یک
 بزرگوار از علماء اهل سنت در حاشیه قرآن مجیدی مینویسد "شاید سود کا ذکر یمان اسواسطی فرمایا
 که او پرند کور بهو اجمادین نام روی کا اور سود کھانیس نام روی آتی ہے الخ -" این سخن بنزوری
 بنده بالکل مهمل است - آنچه بنظر فقیر میرسد این است که چون معلوم میشود از قدیم الایام رسم سود خوری
 در سراسر جهان جاری بوده است چنانچه امروز هم جاری است خصوصاً در ملک هندو در میان
 چند قوم گویا بیشتر رسم بوده است مثل یهود و نصاری و هندو و اینها سود و گزاف میگیرند و هنوز
 میگیرند و ما همه روز به پیش می بینیم و برای هر کسی این واقعه رخ میدهد و لهذا این قسم ظلم بوده است

در واقع ظلم است نسبت بیکدیگر و خصوصاً برای مردمان فقیر و کم بضاعت چنانچه در میان صرافان
 و غیر صرافان هنوز رسم است که اگر بچاره را بخر و پیه بقرض بدهند اول بدون چیزی گروی نمیدهند
 ثانی آنکه اگر آن چیز قلاوه و روپیه قیمت داشته باشد بخر و پیه میدهند ثالث آنکه بختل برای یک روپیه دو آنه
 یعنی برای بخر و پیه ده آنه در ماه سود میگيرند که میشود از قرار فیصدی $\frac{1}{100}$ (دوازده و نیم روپیه) و بختل که بیشتر
 از این میگيرند در پنج آنکه اگر آن مبلغ را آن بچاره صبح بگيرد و شام همان روز ادا کند سود یکجا تمام را زود
 میگيرد. فاس آنکه اگر دو ماه شود مبلغ دیگری بر آن سود نیز میشود و با جمله در و سه ماهی مانی که نزد
 حراف یا دیگری بگردد است مال عالص او میشود و کرم با خلق تباه شده این سودا هستند خصوصاً در این
 ملک هند در ملک روس نکما یهود یا کشتند یا در بدر کردند بجهت این سود خوردن که مانند هندوهای
 این ملک خلق بدوس را تباه کردند مردم این ملک هند صرف و شلف ترین خلق جهان اند از اعلای گرفته تا
 شلای شخصی که در روپیه در ماهی دارد اگر رسم بسم الله خوانی طفل خود را بجای آورد یا که موی طفل خود
 را بترانند یا عقیقه و ختنه او را میکنند بلی طایفه این کار امر دینی یا غیر دینی است بلکه بطایفه آنکه این رسم عادت
 را از اجداد و اجداد و اجداد واجب میداند و صد یا چهار صد روپیه خرج میکنند (بند مورتاشی طفلی را بر سر قبر
 یکی از اولاد این شهر دیده ام و در جای دیگر بیان خواهیم کرد) پس اگر مکانی دارد یا زیوی یا بازده بختل
 روپیه قیمت بگردد و نهاده و در صد روپیه بقرض بگيرد همان سود و کراف که ماهی چهار روپیه قطعی بدد یا و خود
 روپیه آمدنی گاهی ممکن نمیشود که هر ماه چهار روپیه بدد و بختل که اگر یکماه بدشش ماه دیگر نمی تواند بدد با بختل
 در روپیه میددد و باز شش ماه نمیددد و با جمله در اندک زمانی آن مکان یا آن زیورانه کف او بد میشود
 همچنین است حالت دافین و زارین و حتی امرای عالیشان که در سال ده ملک فی زمین دارند کمترین
 و جاگیر همه در گذشت و بازده بختل یک بسم بقرض استند که بهین گونه بخرافات نکما را بر باد داده اند در این
 زمان و در عهد دولت ابدت انگیزش در ملک هند اگر چه رسم سود در میان خودشان هم رواج دارد و علاوه
 بر آن عدالت عالیه هم گشوده است و تمام معاملات حتی در میان پدر و پسر هم باید بر کاغذ شتام دولتی باشد
 و هیچیک از پدر و پسر هر یکدیگر و قول و قرار و یا نعلاری یکدیگر ابد اعتمادی ندارند پس چگونه ممکن است که

کسی بر همسایه رفیق خود اعتماد کرده قرض الحسنه بدهد و کمال خاطر جمعی را بایمان داری او داشته باشد و او هم
 بایمان داری حرکت نکند شاید در اوایل اسلام نیز همین حال بوده است در میان تازه مسلمانانی که از آن طرف خط
 جاهلیت یا یهودیت یا نصرانیت پای خود را بر داشته این طرف نهاده بودند و محض زبان مسلمان شده اوست
 و همدردی اسلام را ملاحظه نمیکردند و بایستاد سودگزاران میخوردند و نیز بختی که چون سود خرام شد آنها که از راه دور
 و بی قرض میگرفتند و زبان مسلمان بودند مانند مسلمانان این زمان حاشا میکردند و میگفتند برادر را تقضا
 نالشی کن گواه تو کجاست از من اگر نوشته داری بتمام این دستخط من نیست و امثال این بهمانند
 میکردند و مال یکدیگر را میخوردند پس طرف مقابل که زور خود را بقرض داده بود چاره ناچار بایستی حق خود را
 بقیامت و بعد از تقضاء حاکم قضیتی واگذار و بعضی دیگر که بسیار مدد و پر میسر گاه و خداترین بودند البته مال
 دیگران را باز پس میدادند مگر البته این هم بود که در آغاز اسلام بسیاری بنیواد فقیر و مسکین بودند و اگر کسی
 چیزی بطور قرض الحسنه میگرفت میداد از چهار و پنج و پیر بیشتر نبود و در این زمان هم اگر کسی بخیر و پیر بطور قرض
 الحسنه بخواهد و از ادای آن عاجز باشد میتواند از آن گذشت و لیکن اگر بخواهد و صد و صد و پیر بخواهد و بهیچ وجه
 ادای آن ممکن نیست پس چگونه میتوان با قرض الحسنه داد و بدون گرو سود و اگر گرو هم باشد و بی سود در میان
 نباشد گیرنده خاطر جمع است که بخیال دیگر قرض خود را ادا میکنم و مال خود را و پس بگیرم و بی زور و هنده
 تأدت ادای آن بیفاده و بیچ افتاده و اگر تجارت میکرد و بیشک بعضی عاید او میشد و بنابراین اگر فی الجمله
 سودی قرار بدهند هیچ طرفی را نقصان ندارد و مال مسلمان در قبضه نگذارند و سود و مگر چنانچه ابتداء عرض
 کردم شاید سبب حرمت سود همان اضعاف مضاعف بوده است + یک مطلب دیگر را نیز ملاحظه باید کرد که
 بعضی که زور دارند و ربنکی میگذارند یا بجا کومت معتبر قرض میدهند و سودی از آن بخورند چاره باید حرام شد
 بهر حال بنده در این مطلب فتوی نمیدهم و بر بنده نیست که رای خود را در این باب ظاهر کنم سوای آنکه بجا
 همدردی ملت اسلام مفید باشد بحال عموم مسلمانان +

واعظمو اجعل الله جميعا ولا تفرقوا و اذكرو نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء و
 فالف بين قلوبكم فاصبحتم منجعة اخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فالتفكم

مفالاح - و حکم بگیرد بپایان (یا دین) خدا را اجتماعاً و متفرقاً بشوید و یاد کنید نعمت خدا را و قتیکه به دشمن
 یکدیگر بودید پس آفت داد (خدا) در میان دلهای شما پس شدین نعمت او برادر با یکدیگر و بودید شما
 نزدیک بمفاکی از آتش پس را بدید شمار از آن الح - و لیکن منکم امة یلذعون الی الخیر و
 یامرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و اولئک ہم المفلحون - و باید که از میان شما گروهی باشند که
 بخوانند مردم را بسوی عمل نیک و امر کنند بکارهای پسندیده و منعی نمایند از کارهای ننگو میدهند و ناپسندیده
 و آن گروه باشند از رستگاران - و لا تکلون کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات
 و اولئک لهم عذاب عظیم - و باشید مانند آن کسانی که پراکنده شدند و خلاف کردند با یکدیگر بعد از آنکه
 آمد بایشان حجت و آن گروه (آنها هستند) که برایشان است عذاب سخت - این است یکی از آن
 آیاتی که ما کوشش داریم و دعا میکنیم که بر لوح قلبی مسلمانان کالمنقش فی الحجر نقش پذیرد و گوییم
 است که اخوت و اتحاد و یکدلی مسلمانان غیر ممکن نیاید - ولیکن این اختلاف و جنگ و تخاصم مسلمانان
 امروزه نیست بلکه در زمان خود رسول الله وجود داشته است که این آیات نازل شده - البتہ پس از
 رحلت رسول الله اشتغال و فراق و تنگی آنها بجای رسیده و حال افسوس است که آنهمه سعی و جهد و محنت رسول
 الله و رافت و رحمت خدا تعالی را بیکان شد و مسلمانان پس از رسول الله بر تشرید از زمان
 جاهلیت چرا که آن زمان از زبان سنگی یا گلی و چوبی احترام میداشتند و بی بعد از آن کار را بجای رسانیدند
 که بپیر رسول خدا و پیغمبر خود را شهید نموندند - کسند خیر امة تا خربت للناس تا مردن بالمعروف
 و تنہون عن المنکر و تؤمنون بالله الح - شما بهترین استها هستید زیرا که از میان شما بیرون آورده
 شده است برای خلق کسانی که امر میکنند خلق را بکارهای پسندیده و منعی نمایند از کارهای ناپسندیده
 و ایمانی آرند بخدا الح - فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت قفلاً فانیضیذ القلب لا
 الفضا من حولک فاعف عمنم و استغفر لهم و شاویرهم فی الالارض فاذا اعزمت
 فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین - "بسیب میربانی خداست بر تو (ای محمد) که نرم دل
 گشتی مسلمانان و اگر سخت دل و درشتخو و ترش مزاج بودی هر آنکه از پیرامون تو پراکنده میشدند

پس در گذر ایشان (از رفتار و کردار و ناهنجاری آنها چشم فرو پوش) و آمرزش خواه برای گناه آنها و مشاورت کن با آنها در کارهای هرگاه غم خود را جزم کردی بجای اعتماد کن بر خدا تحقیق که خدا دوست دارد متوکلین را. این هم یکی از آیات بسیار عظیمه است که هم موعظه است و هم همدردی و مفید است برای تمام مسلمان جهان. و لیعلم الذین نافقوا و قیل لهم تعالوا فالتوا فی سبیل اللہ او افوا قالوا لہ لعلہ قنا کلا لا اتبعنا کم ہم للکفر یومئذ اقرب منهم للإیمان یقولون با فوالہم ما لیس فی قلوبہم الخ - "برای آنکه منافقان آگاه شوند و (چون) گفته شد ایشان را که بیاید جنگ کنید در راه خدا یا دفع کنید کافران را گفتند اگر ما میدانستیم طریقی جنگ کردن را بر آئینه پیروی میکردیم شما را - این گروه در آن روز (که این عذر را آوردند) نزو کمتر بودند بکفر از ایمان - و میگویند زبان خود آن چیزی را که در قلوب آنها نیست (یعنی محض دروغ میگویند و این صرف بهانه است) و لا یحببت الذین یبغون بما اتیہم اللہ من فضلہ هو خیر اہم بل ہوشر لہم - سید طوق ما بخلوا بہ و الم فیہم الخ - و بنابر گمان کنند آن کسانی که بخل میکنند از آنچه خدا از فضل خود آنها را عطا فرموده (که) این بخل برای آنها خیر است نه بلکه برای آنها شر است - غنقریب ان مال و دولتی کہ با آنها بخل کرده اند طوق خواهند شد بگردن آنها در قیامت و داووا الیتامی اموالہم و لا تبدلوا الخبیث بالطیب و لا تأکلوا اموالہم الی اموالکم انہ کان حوبا کبیرا - و بدید اموال یتیمان را بایشان و بدل کنید مال خبیث را بمال پاکیزه (یعنی مالی را کہ بر شما حرام است بمال حلال خود شامل سازید) و بخورید اموال آنها با اموال خود (یا مانند اموال خود) هر آینه این عمل گناه عظیم است + و لا تؤتوا السفہاء اموالکم الی جعل اللہ لکم قیاما و از روز قوه در قیام و اسوہم و قوا لہم قولا معروفا - و بدید اموال خود را به اہل ان (زیرا کہ آن مال را) خدایتعالی برای استقامت معیشت شما قرار داده (ان البتہ) آنها را از مال خود بخورانید و بپوشانید سخن نیک با آنها بگویند + اگر شیخ شخصی در حاشیہ کلام مجیدی مینویسد "یعنی اگر کا معقل ہے تو اسکا مال اسکے ماتہ نہو اسکا حشرچ اسمین چلاؤ جب بالغ ہوا اور عقل پیدا کرے تب مال حوالہ کرو الخ" + بنده معاف خواستہ عرض میکنم کہ

که این بزرگوار ملتفت نشده است بر اصل آیه که خدا تعالی می فرماید "اموالکم" و "لکم قیاما" یعنی مال خود را که برای معیشت خود شمامست. در این صورت بنظر بنده معنی سفها در این جا چیز دیگر است. اول یک فرق سفها میباشد که خود را مسخره میسازند بلباس سفاقت و بلاهت. اینها را جمعی از بزرگان و صاحبان دولتهای پیشمارند بیکار که از سخنران و صحبت آنها خوش اند و رزق خود نگاه میدارند و پرورش نمیانند. ثانی بعضی سفها هستند که با اعمال و افعال و حرکات سفاقتانان گرویی از احمقان را فریب میدهند که چنین میدانند اینها مجذوب و اولیاء میباشند و اینها را میپندارند اینها آسید و امرار اوقات خود اند و در خانههای خود نگاه میدارند و پرورش نمیکنند. ثالث گرویی هستند و اق سفا که عمدتاً خود را سفیه نمی سازند بلکه جبلة سفیه اند این گروه استند که خدا تعالی می فرماید زلفه و بسیار بدست اینها میدهند که در چند روز برباد دهند بلکه چیزی بخورایند و بپوشانند زیرا که حقیقت عاجز و متضعفین اند +

و اذا حضر القسمة اولی القربی والیتامی والمساکین فارزوه مینه و قولوا لهم قولا معروفا. و چون حاضر شوند و قسمت (یا وقت قسمت کردن) میراث خیشان و یتیمان و مسکینان را چیزی بدهید (یا بخورانید) از آن تقسیم و با آنها سخن نیک بگوئید. ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم نادا و سیصلون سعیدا. هر آینه آنانکه میخورند اموال یتیمان را بظلم و ستم جز این نیست که بشکم خود فروزی برند آتش را و البته این جماعت بدو رخ خواهند رفت. یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکلون تجارة عن تراغن منکم ولا تقتلوا انفسکم الخ. ای مومنان خود را مال یکدیگر را در میان خود جز آنکه باشد بطور تجارت و خرید و فروخت و برضا مندی طرفین و کشید یکدیگر را الخ. الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم الخ. مردان حاکم استند بر زنان بسبب آنکه خدا فضیلت داده است بعضی از خلق را بر بعضی دیگر و نیز بسبب آنکه (مردان) انفاق کرده یا مسکنند اموال خود را الخ. بقیة این آیت منسوب

است بگوش مروان بر زمان و سزا دادن مروان را در صورتی که خلاف فرمان شوهر کند بموجب
 شرع - مگر افسوس است که در میان ما مسلمانان بجات بسیاری و خصماً بجهت جهالت و بی علمی
 و خصماً مسلمانان غالباً زمان نافرمانی میکنند از شهران خود و سخت سزای یابند و بواقع بی ثبات
 ذلیل و خوارند و بد آنستی ندارند + و اعدای الله و لا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً
 و بنی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب الصاحب الجنب
 و اب السبیل و ماملکت ایما نلکون الله لا یحب من کان محتالاً فخر - "و پرستید خدا را و شریک
 او قرار ندهید چیزی را و بوالدین خود نیکوئی کنید و همچنین (نیکوئی کنید) بصاحبان قرابت خود
 و یتیمان و گدایان و همسایگان قریب و همسایگانی که اجنبی و دور باشند و همسایگان و رفیقان
 خود و همسافران و با آنکه شما مالک آنها نباشید (یعنی غلامان و کنیزکان) بدرستی که خدا دوست
 ندارد کسی را که خود پسند و مغرور است + این آیه بسیار سخت و مشکل است برای بیان
 و بدون ملاحظه کتب تفاسیر معتبره و احادیث نبویه + بنده باندازه فهم خود چیزی مینویسم -
 (۱) اینکه شریک مافتن چیزی را بخدا معلوم نیست چه معنی دارد و شریک چه چیزی یا کدام کس
 مراد است - شاید در اینجا مختلف کیفیات و چیزها و اعمال در تحت شریک و شرکت واقع
 میشوند - مثلاً پادشاه و وزیر و امیر و صاحبان دولت را دریم و رجاء و امیدمان و اطاعت و
 ستایش زیادتی کنند از آنچه ضرور و واجب است تا بجاییکه بمنزله و مرتبه خدائی برسند و
 این مطابق آن شعر سعدی است "گرویز را از خدا ترسیدی همچنان که ملک ملک بودی"
 (۲) و همچنین ممکن است که کسی چندان بدولت خود غره باشد که کمال خاطر جمعی و تکبر را بران
 داشته باشد و بنا بر این از اطاعت و خوف خدا بی پروا باشد و همین سبب است که غرور و نخوت
 می فروشد + پس از این امر بسیار عظیم احسان و احترام نمودن از والدین نیز بسیار عظیم است
 و نیز بسا نیکه ذکر آنها را بدنبال فرموده - در اینجا ذکر می فرموده است از همسایگان و احسان
 نمودن با آنها نیز و همچنین بنیایان و بیچارگان و بی بطور عموم است این فرمان یعنی همسایگان

و میبخواه مسلم باشد و خواه کافر یا بد یا و احسان نموده و چنان کثیران و غلامان حلقه بگوش
 اند و در ختم کلام میفرماید بر ستمگر خدا دوست ندارد و منکر و خود پسند را و با جمله هیچ فرمانی
 در هیچ کتابی از این فرمان کتاب اهل اسلام بهتر و کامل تر نیست و در خصوص "بهدروسی"
 باندگان خدا و این او امر بعد با آن نمی اول که شرک بخدا باشد و یک پایه میباشد یعنی
 شرک بخدا و بجانیا و ردن این احکام یکسان است یا آنکه بجانیا و ردن این احکام و شرک
 بخدا یکسان اند و الله اعلم بالصواب و الذين يبتغون الخ - این آیه در مذمت بخل و خلیل
 است "بخیل از بود و زاهد مجبور بهشتی نباشد بکلمه خبر" و الذين ينفقون اموالهم رياء
 الناس الخ - این آیه نسبت دارد به مذمت انفاق که بطور ریا باشد و کسی که مال خود را انفاق
 میکند محض برای دیدن و شنیدن مردم و نام آوری که شیطان یا رویا و رفیق شقیق و دشمن
 آنهاست و ان الله ياهدكم ان تؤدوا الامارات الى اهلها و اذا حكمتم بين الناس
 ان تحكموا بالعدل ان الله نعما يعظكم به - ان الله كان سميعا بصيرا - بتحقیق که خدا امر
 میفرماید شمارا که ستم نکنید امانات را بصاحبان یا مستحقین آن امانات و چون حکم مینمایید
 در میان خلق حکم نمائید بطور انصاف - تحقیق که خدا نیکو ناصح است و نیک نصیحت میکند شمارا -
 و بر ستمگر خدا شنوای بیناست و یا ایها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی
 الامر منكم فان تنازعتم فی شئی فی ذلک الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله
 و الیوم الاخر الخ - ای کسانی که ایمان آورده اید فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداران
 کنید از رسول خدا و نیز از صاحبان امر (یا حکومت) که از میان خود شما باشند پس اگر اختلاف
 کنید در امری پس راجع نمائید آن امر را بسوی خدا و رسول او اگر شما بطور حقیقت ایمان آورده
 اید بخدا و بر روز آخرت الخ و چونکه در لفظ اولو الامر و میان مختلف فرق اهل اسلام اختلاف
 است لهذا بنده در آن بحث نمی کنم و میکن در هر حال چون گفتگو بر سر امور اهل اسلام است
 و خدا فرموده است آن اولو الامر را اطاعت کنید که از میان شما و یکی از شما و مسلمان است

و بالتقریر باید اطاعت آن او کو الامر عین اطاعت خدا و رسول و در احکام خدا و رسول و در
امور دین اسلام باشد یک و کلمه عرض میکنم + بسیاری از مسلمانان و خصوصاً جمال اهل اسلام
از سالهای بسیار قدیم بلکه از همان اوایل اسلام چنین می پنداشتند و می پندارند که پادشاه اسلام
هر که باشد و هر لباس و هر رنگ و هر وضع زیست و زندگی که باشد و اگر چه فاسق و فاجر و ظالم و زانی
هم باشد اولو الامر است + مگر در این زمان بعضی از خوشامدگویان لایعلم و دین فروشان جاهل
از مسلمانان هند که گاهی قرآن نمی خوانند و اگر هم بخوانند معنی یک لفظ را نمی فهمند استدلال
از این آیه آورده میگویند که حکومت یا پادشاه انگریز هم بر ما او کو الامر و اطاعت او بر ما لازم و واجب
است + در بعضی از مجالس بنده مکرر شنیده ام که بعضی با و از بلند این سخن را گفته اند و فقیر همین
جواب را بآنها داده که شما معنی آیه قرآن و لفظ منکر را ندانسته اید - البته اطاعت هر حاکم و حکومتی
را که کسی در تحت او باشد باید نمود و چنانکه نوکر اطاعت آقا و عظام اطاعت مالک خود را میکنند و کبر
فرض است که بکنند ولیکن اطاعت او کو الامر اطاعت دین و در امور دین است و او کو الامر و اوقعی
هر که باشد بیشک از طرف خدا مقرر گشته است و باید مقرر شده باشد نه از طرف خلق - این مطلب
را در جای دیگر خواهم نوشت + و اذ احییتم بختیة فحیوا باحسن منها و ردوها
ان الله کان علی کل شیء حسیبا - و چون (مردم) سلام و دعا گویند شما را شما نیز جواب
گویند (آنها) کلمه بهتر از آن یا همان کلمه را جواب بگویند - هر آئینه خدا بر همه چیز حساب
کننده است + البته بیجا ظانسانیت و اخلاق و تواضع هر که سلام کنند باید جواب آرد
گفت نه مختص است بسلطان + و ما کان المؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطا عیث - و نباید
که مسلمان بکش مسلمان را (که برادر است و دین) جز آنکه از روی خطا باشد نه از عمد
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالد افیها و غضب الله علیه و لعنه ما عدله
عذابا عظیمیا - (و لیکن) هر که مسلمان را بکشد بعد از روی قصد پس جزای او در دنیا است
که در آن ابدلده نماید و غضب و لعنت خداست بر آن شخص قاتل و آماوه ساخته است

خدا برای او عذاب سخت را به لیس با ما نیکه و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء
 یجزیه و لا یجد من دمن الله و لا نصیرا - نیست کار بروی آرزوی شما مسلمانان و نه
 بروی آرزوی اهل کتاب (بلکه) هر کس که کار بد کند جزا داده خواهد شد بآن و نیاید برای خود
 بجز خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده را به و من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی وهو
 مؤمن یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیلا - و هر که عمل نیک بجا آورد خواه مرد باشد و خواه زن
 (مگر شرط آن این است که) آن کس مؤمن واقعی باشد آن گروه داخل بهشت میشوند و وزه ستم
 با نهانی شود بزرگوارى نوشته است که چون آیه اول لیس با ما نیکه نازل شد یهودان و غیره
 بمسلمانان گفتند ما و شما یکسانیم و رحمت پس آیه ثانی نازل شده و خدا یغالی صراحت اسلام
 و ملت ابراهیم را قید فرمود و دعوی یهود و دیگران را باطل نمود که سواى دین اسلام دین دیگری
 مقبول نیست به مگر دین دو آیه چند نکته است که این بزرگوار متعنت آن نشده است - (۱)
 اینکه دین اسلام بجای خود است و بهترین ادیان است مگر آنکه دین اسلام ابدانستى ندارد
 به اعمال کسی و خدا را کار است با اعمال مسلمانان نه بدین اسلام - (۲) آنکه بخصوصه شرطی قرار
 داده شده است که هر که مسلمان باشد و عمل نیک هم بکند او جزا و ثواب خواهد یافت نه هر که بزبان
 مسلمان باشد و روز شب با اعمال خلاف شرع اسلام اشتغال داشته باشد - (۳) و در آیه
 اول خدا یغالی میفرماید هر که عمل بد کند بالضرورة عقوبت خواهد یافت - پس هیچ مسلمانی نباید
 خیال کند و خاطر جمع باشد که چون من مسلمانم و محض بزبان هر فعل خلافی از من نخبشیده می شود به
 یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهیداء لله و لوعلى انفسکم او الوالدین و
 الاقربین ان یکین غنیا و فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تعدلوا
 و ان تلوا و تعوضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا - ای کسانی که ایمان آورده اید قائم باشید
 و استوار باشید در انصاف و گواهی دهنده باشید برای خدا اگر چه نقصان دارو آید بر جان شما
 یا پدر و مادر و خویشان شما خواه آن شخص (که حق بر او ثابت می شود) و دو تمند باشد خواه فقیر باشد

(و بهر حال بدانید که) خدا مهربان است بر ایشان - پس پیروی کنید خواهش نفس خود را
و روگردانید از عدل و انصاف و اگر سخن خود را بیچ و تاب و تغییر و تبدیل دهید و اعراض
کنید از انصاف پس بدستیکه خدا آگاه است بر آنچه میکنید *

باید دانست که این آیه دیگری ازین قبیل که بعد از این نوشته میشود بسیار قوی
و پر معنی میباشد که بسیار کم مسلمان و مؤمنی میتوانند بر آن عمل کنند زیرا که خدا تعالی میفرماید
که اگر شما حاکم باشید و اگر گواه باشید حکم کنید و گواهی دهید در حق خود و خویشان و
والدین خود هم خواه فقیر باشند و خواه غنی بموجب حکم خدا عمل کنید و هیچ وجه ملاحظه نکنید -
فَاللّٰهُ اُولٰٓئِیْیَهِمَا بَغْضٌ بَیْنَهُمَا اِنَّ اِیْنَ اَطَاعَتْ خُذَا فَوْقَ اَطَاعَتِ وَالِدَیْنِ اِست - و
میفرماید که اندوی خواهش نفس خود یعنی ملاحظه نفس خود و قربت خویشاوندی و
فرزندی و اطاعت والدین از حق در گذرید و انصاف حقیقی را بر کنار نهید و همانه بخوبید
که آنها را خلاصی بخشید از جرم و سزای آنها یا ادای حقوق بندگان من * این است
معنی واقعی **همدروی** فافهم *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ
قَوْمٍ اَنْ تَقْدُوا اَعْدَاؤَهُمْ قُرْبَ لِلتَّقْوٰی وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ -
ای کسانی که ایمان آورده اید قائم و استوار باشید برای خدا (که) گواهی دهید
براستی و انصاف و بناید که ملاحظه دشمنی قومی (یا ملاحظه دیگری) شما را بر آن بدارد که
خلاف عدل و انصاف کنید بلکه عدل و انصاف (واقعی) کنید زیرا که آن نزدیکتر است به
پرهمیزکاری و برتر سید از خدا را این برای تاکید است چرا که هر آنکه خدا آگاه است با آنچه
شما میکنید * لَا يَحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّعُوْعِ مِنَ الْقَوْلِ اَلَا مِنَ ظُلُمٍ اَلْحِ - چنین معلوم
میشود که غرض است که اگر کسی بی سبب و بی بهت بدگویی میکند از دیگری سزاوار نیست جز آنکه
از آنکس ظلم دیده باشد که بد او را میگوید * اِنَّ اللّٰدِیْنَ اٰمَنُوا وَالَّذِیْنَ هَادُوا وَاَلصّٰبِیْنَ

رانصداری من امن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ہر آنکہ کسانیکہ ایمان آورده اند (محض زبان نہ بہ قلب) و همچنین کسانیکہ یہودی شدند و
 مسیحین یا مسلمانان و ترسیان و غیرہ ہر کہ ایمان حقیقی و از خلوص ارادت و قلب
 ایمان آید بزرگوار و قیامت و عمل نیک و شایستہ بجا آرد پس هیچ خوف و حزن نیست برای
 آن گروہ و ولا تشبوا الذین یدعون من دون اللہ فیستواللہ عدو البغیر علیہ
 کذلک ذینا لکل امة علمہم ثم انی ربہم مدحہم فینبہم بما كانوا یعلمون۔ "وای
 مسلمانان! در ششام مگوئید کسان را کہ میخوانند (یعنی پرستش میکنند) سوای حقیقی را زیرا کہ
 آنها ہم در عین و ششام خوانند و او خدای حقیقی را کہ شما او را پرستش میکنید و میدانند آنها
 همچنین آراستہ کردیم و خوش نمودیم در نظر ہر گروہی کہ در او اعمال آن گروہ را پس باز گشت
 آن گروہ بسوی خدای ایشان باشد پس خبر دہد خدا ایشان را بعبادت حال آنها و آنچه
 را کہ می کردند۔

بزرگواری و نشان نزول این آیہ فوق از بعضی تفاسیر بیان میکند باین نحو "اسلام
 کے غلبہ سے پہلے جب مسلمان مشرکوں کے بتوں کو برا کہتے تھے تو وہ خدا کو برا کہنے پر آمادہ
 اور مستعد ہو جاتے تھے اس پر خدای تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرما کر مسلمانوں کو بتوں کے
 برائی کرنے سے منع فرمایا۔ جب مسلمانوں کا زور ہو گیا تو بتوں کو برا کہنا تو درکنار فتح مکہ کے
 وقت مسلمانوں نے ان بتوں کو توڑ ہی ڈالا اس آیت کے حکم سے یہ مسئلہ نکلا کہ ضعف
 اسلام کے وقت اگر کسی مباح کام سے کوئی بڑا فتنہ پیدا ہوتا ہو تو اس مباح کام کو نہ کرنا چاہئے۔
 آخچہ از ظاہر این آیہ بر بندہ معلوم میشود کہ بتی برخلاف تفسیر و تاویل آن بندہ گوارا است
 جز آنکہ باگوئیم این آیہ دیگر منسوخ شدہ است و لی آن آیہ ناسخ و قرآن مجید بنظر بندہ
 نرسیدہ است۔ و در این آیہ دو مطلب است مربوط بیکدیگر۔ اول آنکہ خدای تعالیٰ مسلمانان
 امر میفرماید کہ شما پرستندگان خدا یاں دیگر را و ششام مگوئید۔ ثانی آنکہ میفرماید تمام خلق را ما را

اعمال خودشان خوش داشته ایم و در عاقبت جزای آنها را میدهیم + اینکه خوشی بندگان در
هر فعلی از افعال از جانب خداست اگر ماتسک خود قرار دهیم معلوم میشود که خدا بجا راست یعنی
محض بخواست خداست که بندگان بت پرستی یا زنا کاری میکنند مگر معنی حقیقی این است که
بنندگان آزاد و مختار نفس خود استند مگر عقل و چشم و گوش با آنها داده ایم در رسول و هدایت ناس
هم با آنها فرستاده ایم و شما نیز ابتدا از جنس آنها و قرائتیان و خویشان بدان آنها بودید پس بر شماست که
آنها یا خدایان آنها را دشنام گوئید بلکه ما خود از آنها سوال میکنیم و آنها را پاداش میدهیم + بری
ظاهر است که اگر شما خدایان آنها را بدگوئید خواه حق باشد و خواه ناحق آنها نیز خدای شما را بدگوئید
گفت - اینکه این بزرگوار میفرماید پس از فتح کعبه و تباهی بتان یعنی پس از غلبه اسلام این امر صباح
گشت بر مسلمانان بنظر من خلاف فرمان خدا و شرع رسول الله و قانون همان بوده و بدست
آن دستگاه اسلام و احکام خدائی و رسالت رسالت پناهی هدایت نامه خدا و آمدن جبرئیل آوردن
وحی بعینه مانند افعال امروزه حکومتها میتمدند است و بحقیقت حکومتها میتمدند از آن حکومت
حقیقی اخذ کرده اند + اگر بطور فرض امروز فرمانفرمای هند را فرمانی از پادشاه خود برسد که فلان
را خراب کن لازم نیامده است که دیگری از قوم انگریز را اجازت باشد که باشندگان آن بنگاه
را بزنند یا دشنام گویند و بیشک اگر کسی چنین کند خلاف قانون کرده است و سزای سخت
بند + پس شکن آن بتان بدست رسول الله یا حکم رسول الله و در آغاز اسلام هیچ ضرورتی
نداشت که بعد از دیگران هم چنین کنند - اگر قانون همان چنین باشد پس انگریزان باید بگویند
که چون ما ملک هند را قابض شده ایم و قوم خارج استیم در پای تخت مملی را در قبضه خود داریم
باید خلق آنها یا تمام هند بزرگان دین آنها را هم دشنام گوئیم زیرا که پس از غلبه و فتح بر ما صباح
است - اگر چنین کردند مسلمانان نباید شکایت کنند زیرا که زعم آنها این اصول دین اسلام قرار یافته
است و این اصولی است که خود قرار داده اند و همان - "ببری مال مسلمان و در دولت ببرند
بانگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست" - همین کیفیات و خیالات بود بر خلاف حکم خدا و رسول او

که مسلمانان را باین تبهایی در انداخت و دین اسلام را بدنام نمود. اول این مقامده را در میان
 خود جاری داشت یعنی رشیده سستی و پس با مذاهب دیگر کمال انوس است *
 قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا
 اولادکم من املاق نحن منہم فکم و ایاہم و لا تقرؤا الفواحش ما ظہر منها و ما بطن
 و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق الخ. (در ای محمد ۵) بگو بیاید تا بیان کنم
 برای شما آنچه را که خدای شما حرام فرموده است برای شما (این است که خدا حرام فرموده)
 اینکه شریک سازید چیزی را با او و یکی کنید با والدین خود و بکشید اولاد خود را از خوف افلاس
 (زیرا که) ما روزی میدیم شما را و آنها را و مرتکب شوید اعمال بیجایی را آنچه از آنها ظاهر
 باشد و آنچه از آنها مخفی باشد و همچنین بکشید نفسی را که حرام ساخته است خدا کشتن او را
 جز بطریق و بموجب شرع الخ * و لا تقرؤا مال الیتیم الا بالاتی ہی احسن حتی یبلغ اشده
 و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا تحلف نفسا الا و سعه و اذا قلتم فاعدوا و لو کان
 خدا قربی و بسعد الله اوفوا الخ. "و نزدیک شوید یعنی بخورید و متصرف شوید مال یتیم را مگر بخوی
 نزدیک باشد تا زمانی که آن یتیم بجوانی برسد. و تمام کنید یعنی بدید پیمان و تراز و را بطور انصاف
 تکلیف نمیدهم بیکس را مگر بقدر طاقت او. و چون سخن گوید پس انصاف را رعایت
 کنید هر چند که آن کس صاحب قرابت و رشتہ باشد با شما. و بعد خدا و اوقات کند الخ * و وایہ
 دیگر پس ازین آید بیابان باید عموم اهل اسلام ملتفت باشند که در این دو آیه فوق سوای منی
 از شر که بخدا و امرایای عهد خدا باقی نسبت دارد بندگان در میان خود که بحقیقت بپای
 استند. خدا یتیمانی امر میفرماید همه بندگان خود را که نیکی کنند با والدین خود و منی میفرماید که اولاد
 خود را نکشند. پیرامون غش و اعمال قبیح و بیجایی نگرند. قتل نفس نکنند. اموال یتیمان را
 نخورند. و پیمان را در وقت چیدن و وزن کردن کم ندهند. این همه خلاف بپای

شاید کرد در این مقام و اذا قلتم بمعنی این است که چون حکم انصاف میکنند بطور حقیقت و نشد میکنند *

و اخوت و مروت و انصاف استند *

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيسة فلا يجزي الا مثليها
و هم لا يظلمون - هر که نیکی کند پس برای اوست ده چندان آن نیکی و هر که بدی نماید پس جزای
او مانند آن بدی است و هیچ تعدی بر آنها نخواهد شد. یا بنی آدم خداوند یکتا عند
کل مسجد و کلو اواشر بوا و لا تسرفوا ان الله لا يحب المفسرين - "ای اولاد آدم
بگیرید زینت خود را (یعنی لباس پاکیزه خود را) و بمسجد بروید در وقت هر نمازی و بخورید
و بیاشامید ولی از حد درگذرید زیرا که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را" چنین معلوم
میشود که غرض از این آیه این است که خدا یتحای منع میفرماید بندگان خود را که لباس خوب
و قشنگ و کتخاب و اطلس بپوشند و خوب بخورند و خوب بیاشامند و کمال آسایش ببرند
مگر منع میفرماید از اسراف و زنجهای بیهوده بمعنی نمودن و از اندازه دخل و شان خود بیشتر خرج
کردن را مثل اینکه اکثری از اهل اسلام و خصوصاً در ملک هند اگر ده روپیه آمدنی دارند بیست
روپیه دیگر هم یا بقرض میگیرند یا از مهر حرام دیگری بدست آورده و بطریق مختلفه خلاف شریعت و
عقل و تمدن خرج میکنند و همیشه مقروض استند و طلبکار بد زحمانی آنها ایستاده و ششام میگیرند
و اینها پروائی ندارند - هر اسیرو فقیری بقرض هر سود گرانی باید بایسیکل و گرانوفون و موتور کار و
امثال این اشیاء بیهوده را داشته باشد *

يا ايها الذين امنوا اذا القيتم فئة فاثبتوا و اذكروا الله كثيرا العلكم تفعلون + و ا
طيعوا الله و امروا بآله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب رشكم و احبوا ان الله مع الصابرين
و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و هم ناء الناس و يصعدون عن سبيل الله
و الله بما يعملون محيط * "ای مسلمانان چون روبرو شوید با گروهی از جنگجویان یعنی خصم
پس ثابت بایستد و رو نگردانید از آنها و خدا را بسیار یاد کنید شاید که رستگار شوید -
و اطاعت کنید خدا و رسول را و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورتها بزدل شوید و از دست بروید

زیر و رعب و دبدبه شما و صبر کنید هر آینه خدا با صاحبان است - و مبادید مانند آنکه از خانه‌های خود بیرون آمدند با دشمنان و فخر نمایند و محض برای خود غنائی و بند میکردند راه خدا را و حال آنکه خدا آنچه میکردند محیط و غالب بود

این آیات مذکوره بالا آن آیات استند که غرض این فقیر است از نوشتن این کتاب باید دانست که ابتدای جمیع از عرب‌های جنگی و گرسنه یا بظاهریا واقع ولی غالباً بظاهر اسلام قبول کردند محض برای مال دنیا و اگر چه جنگجو و جری بودند و از قدیم در میان خود جنگ و جدال و قتال داشتند مگر برای جهاد کردن سستی میکردند و شانه‌های می نمودند بلکه از میدان خصم میگریختند و لهذا پیوسته آیه نازل میشد برای آنکه اینها جهاد بروند و مال و جان خود را در راه خدا بدهند و چون غنیمتی بچنگ می آمد بار رسول الله منازعت می نمودند و تقسیم آن و منافاتی رسول الله را میکردند چنانچه از آیات ماقبل آن معلوم میشود و اعلوا انما عنتم من شیء الخ - و لولا انکم کثیرا لفسدتم فی الاصل الخ و امثال ذلک و این کیفیات و واقعات و اسباب و بهات متنازع و جنگ و جدال از روی بهالت و محض از روی غرض و نفسانیت و برای حب جاه و مال دنیا از همان زمان و در میان همان عربها آغاز و جاری شد که رفته رفته بلحاظ اتحاد وین سر اسر جهان را فرا گرفت و از همان زمان روز اساس اسلام تنزل گشت تا آنکه نتیجه آن امروز نصاری قوی باز شدند و بر مسلمانان غالب ماند و در هر جا مسلمانان را مغلوب و منکوب ساختند اگر چه هنوز بسیاری از بهتال مسلمان چنین میدانند که مغلوب و منکوب نیستند - تمام سعی و جهد ما این است که مسلمانان پیش ازین در امور مذموبه متنازع نکنند و کم قوت و بزدل نشوند و غرّت و شان و شوکت دین و ملت خود را تبا نه سازند بعضی ازین مطالب انشاء الله در مقام خود مفضلاً بیان خواهند شد

انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله فریضة من الله الخ - "بزاین نیست که صدقات

برای فقیران است و میوایان و کارکنان ربح آوری صدقات و آنانکه الفت داده اند و خود را
 باسلام (یعنی ضعیف الاسلام اند) و برای خرج کردن در آزادی بردگان و برای قرض داران و
 برای خرج نمودن در راه خدا (یعنی برای بجا آوردن) و برای مسافران - اینها فرض شده اند
 از جانب خدا تعالی "چه مؤلف القلوب کسانی بوده اند که بظاهر مسلمان بوده اند و به طمع مال
 خود را مسلمان و انموده اند چنانچه بزرگواری از اهل سنت در حاشیه قرآن مجیدی نوشته
 "اور دل جنکا پر چانا ہے وہ لوگ تھے کہ طمع پر مسلمان ہوئے لیکن سردار قوم تھے۔"
 در ابتدای اسلام خدا و رسول او بکثرت آنکه اساس اسلام استحکام پذیر و بعضی اشخاص غیر
 مستحق را نیز در گروه مستحقین شامل کردند البتہ ہزار ہا ازین قبیل بوده اند - مگر ای ضعیف این
 است واقلاً در ملک و در میان قوم خود کہ جز مستحقین واقعی ابداً هیچکس دیگر خیری ندہند -
 مستحقین واقعی نزد بندہ کسانی ہستند کہ از دست و پا عاجز اند و نیز ضعیفانی کہ ابداً قدرت بکار
 کردن و دست و پا حرکت دادن ندارند - بعد از ان کسانی ہستند از ہمسایگان و رشتہ داران
 کہ بطور واقع معلوم و ثابت شود کہ محتاج اند و ہر کس دیگری کہ جمعی از مردمان معتبر را می شناسند
 و از حال آنها بکلی آگاہ اند کہ آنها صاحبان عزت و عفت و آب و میا باشند و روی گدائی ندارند و
 نیز نمازی و پرہیزگار و خدا ترس استند و شاید و کلاش نیستند و اقوی و چرسی و بنگی و مدکی
 و ازین قبیل کسان نیستند - یک قوم دیگر نیز میباشند کہ بنزد برای بندہ از سایرین مذکورہ
 زیادہ مستحق اند و آنها کسانی میباشند کہ طالبان علم و دانش اند و ابداً ثنوی ندارند کہ اسباب
 علم و دانش خود را فراهم کنند - من از درودل این گروہ بخوبی آگاہم کہ اگر اسباب میباشند معلوم
 نیست کہ در بھان چہ میگویم - بہر حال تا ممکن باشد باید از طرف حکومت و با واسطہ قانون حکومتی
 یا از طرف انجمنی بندوبستی بشود و کارخانہ برپا گردد کہ غالب مردمان بیکار و حتی گوران و مطلق
 گدایان ضعیف را بکاری بکارند و بعضی را چیزی روزانہ مقرر نمایند و بی بہتدرستان قومی
 بازوی کشتی گیر و گدایان پر زور بی پروا و بغیرت ابداً چیزی ندہند و اجازت گدائی کردن

هم نبخشند و اگر خلاف حکم کجاست و قانون را نمایند بواجب گوشمال دهند.

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يا مرون بالمعروف وبنهون
عن المنكر وليقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة الخ آیه ثانی - "و مردان مؤمن و زنان مؤمن
بعضی از ایشان دوست و دروگدار استند بعضی دیگر را (بجبهه آنکه) را بهنمائی میکنند آنها را یا
مردمان را بکارهای پسندیده و دفع ینمایند مصلیهای ناپسندیده و برپا میدارند نماز را و میدهند
زکوة را الخ آیه ثانی - ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بجان الله ان یقاتلوا
لقاتلون فی سبیل الله فیه یقتلون و یقتلون الخ آیه ثانی - هر آنکه خدا خرید است بر مؤمنان
جان و مال ایشان را و در مصلحت جان و مال آنها آنها را است بهشت (زیرا که) مؤمنان جنگ
میکند در راه خدا بس یکشته کفار را و خود نیز کشته میشوند الخ آیه ثانی که بیان میدهد
نشانههای آن مؤمنین را و فرموده است یک میدهد آنها را و یا قوم او فوا المکیال و المیزان
بالقسط و لا یجنحوا الناس اشیا بهم و لا یقتسوا فی الارض مفسدین - (ای قوم من
ایضی ای مسلمانان) تمام بدید وزن پیمانه و ترازو را بانصاف و کم بدید مردمان چیزهای آنها
را و در زمین هم فساد نکنید + اگر چه این آیه مربوط بآیه پیش ازین است و نسبت دارد و بقوم دیگر
و کلام شعیب است مگر احکام الهی برای همه بندگان در هر زمان یکسان بود و همیشه چنین
خواهد بود و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم
سرا و علانية و یدعون بالحسنه السیئه او تلك عقبی الدار - "و آنکسانیکه صبر کردند
محض برای رضای الهی و برپا داشتند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشانرا اتفاق میکنند در راه
خدا پنهان و آشکار و دفع ینمایند به نیکی بدی را (یعنی در عوض بدی و دیگران نیکی میکنند) برای
آن گروه است جزای آن سرا که دلایه بعدی آید + این آیه مربوط است به دو آیه پیشتر از
جائی که خدا یتغالی میفرماید "آیا کسی که میداند آنچه را که فرستاده شده است بسوی تو از
جانب پروردگار تو راست و درست است آنکس مانند کسی است که نابینا باشد (هرگز چنین

نیست) تحقیق آنانکه صاحبان دانش و پیش اند پندی پذیرند - آنها کدام گروه استند
آن گروه اند که وفا میکنند عهد خدا و نمی شکستند عهد خود را - و آنها کسانی هستند که پیوند
میدهند آنچه را خدا امر فرموده است با آنچه که باید پیوند دهند یعنی مقام هر امری از او امر
و هر حکمی از احکام الهی را بخوبی میدانند و قیصر سر ندارند پروردگار خود و خائف استند از روز
واپسین و از سختی حساب آن روز - افسوس است که بسیاری از مسلمانان نیدانند و تا ایندم
هم ندانسته اند که این گروه کدام گروه بوده اند - ان الله يامر بالعدل و الا حسان
و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون - هر آینه
خدا ایستای امر سیفر باید (بندگان خود و مسلمان را عموماً) با نفاق و نیکوکاری کردن و بخشش
نمودن بخوابان و منع میکند بندگان خود را از اعمال قبیح و بیجائی و کارهای ناپسندیده و
تندی و سرکشی - و پند میدهد شما را شاید که پند پذیرید - و انت ذا القربى سقته و المسکین
و ابن السبیل و لا تبدلوا بکلامکم و ان المبدلین كانوا اخوان الشیاطین و کان
الشیطان لریبه کفورا - و اما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم
قولا ميسورا - و لا تجعل یدک مغلوله الى عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا - "و بدو حق و صاحب قرابت را وقتی فقیر و مسافر را (و لیکن) اسراف بجا و زیاده
خارجی نکن - بد رستیکه اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان پروردگار خود را
ناپسند و گنهگار است - و اگر رو بگردانی از این گروه مذکور باشند انتظار آنکه از جانب پروردگار
تو رحمتی بشود یعنی چیزی از جانی برسد که امید حصول آن را داری پس سخنی نیک و ملائم بگو بآن
جماعت - و لیکن دست خود را بسته بگردن (مانند بخیلان) و نه هم بجای گشاده دار (که بر بادوی
هر چه داری و آنگاه تمام اسباب و سامان و جاگیر خود را بگردن گذاری و مقروض گردی) و پس
از آن نشینی ملامت کرده شده و در مانده هم بواسطه نقصان مایه هم بواسطه شامت همسایه
پس از آن چند نمی دیگر میفرماید - و لا تقتلوا اولادکم - و لا تقرّبوا الزنی - و لا تقتلوا

النفس ولا تقربوا مال البیتیم + پس دو امر میفرماید - وادفوا بالعهد - وادفوا
 الکلیل - یعنی اولاد خود را بکشید - پیرامون زنا و بیحیائی مگردید - و بکشید نفسی را
 بناحق - و نزدیک مال یتیم مروید و مخورید - و ایضا کنید بوعدهای خود - و آنچه را به پیمان و
 میزان میفروشید کم دهید + چند آیه دیگر بعد از آن می آیند + ان الذین امنوا و عملوا
 الصالحات انما کان نضیج اجر من احسن عملا - هر آنکه آنانکه ایمان آورند و کارهای
 شایسته و نیک کردند تحقیق که ماضی بچنین می کنیم مژد کسی را که کار نیک نماید + مژدا نماید و آیه بعد
 ذکر شده +

قد افلح المؤمنون - هر آنکه رستگار شدند مؤمنان حقیقی واقعی - آنها کدام گروه هستند
 الذین هم فی صلاتهم خاشعون - و الذین هم عن اللغو معرضون - و الذین هم
 للزکوة فاعلون - و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
 غیر ملومین - و الذین هم لا مآنا تهم و عهدهم راعون - " آنها که در نماز خود زاری
 کننده اند + و آنها که از بیهودگی و بیهوده گوئی و اعمال پست روگردان اند + و آنها نیکه
 زکوة مال خود را ادا کننده اند + و آنها نیکه شرمگاه خود را نگاه میدارند از حرام سوای بر زنان
 منکوحه و کنیزکان خود که ملامت و نکوهشی بر آنها نیست + و آنها فی که امانتها و عهد و پیمان
 و وعدهای خود را رعایت میکنند و در آنها خلاف نمی ورزند + پس مجدداً میفرماید و الذین
 هم علی صلواتهم یحافظون - و آنها فی که بر نماز خود مراقب اند و گاهی غفلت از آن نمیورزند
 اولئک هم الوارثون - الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون - " این گروه
 مذکور الصدا هستند و ارثان بهشت که بهشت بمیراث با آنها میرسد و در آن بدام مقیم خواهند بود
 باز در جای دیگر همین ترتیب خدا تعالی ظاهر میبازد علامات مؤمنین و متقیان حقیقی را +
 ان الذین من خشية ربهم مشفقون + و الذین هم بایات ربهم یؤمنون + و الذین
 هم بر ربهم لا یشکون + و الذین یؤتون ما اتوا قلوبهم و جهله انهم انی ربهم راجعون

اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون * بتحقیق کسانی که از خوف پروردگار خود
مضطرب و پریشان اند - و بایات و نشانیهای پروردگار خود ایمانی می آورند - و برای پروردگار
خود کسی یا چیزی را شریک مقررنمی سازند - و در راه خدا میدهند و دلمای ایشان خائف است
زیرا که (میدانند) که آنها بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگان اند و باید جواب خدا را بدهند
و اعمال و افعال خود * الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لصوا في الدنيا
و الاخرة و لهما عذاب عظيم - و آنکسانیکه دشنام میدهند یا تمت می بندند زنان پاکدامن
و بیخبر از افعال شنیعه و مؤمنه اند آنکسان لعنت کرده شده اند و در دنیا و آخرت و برای
آنهاست عذاب عظیم و سخت * لا ايها الذين امنوا لا تلذوا بغير ما غيبوا عنكم الخ -
ای کسانی که ایمان آورده اید سرزده و بی اجازت و بدون سلام داخل خانهای یکدیگر یا غیر
شويد تا که اجازت یا بیدارخ + شاید این هم برای تأویب عریضهای جنگلی بوده است که
بدون لحاظ و اجازت و سلام سرزده داخل خانهای غیر می شده اند یا که بی ادبانه بخدمت
رسول الله و در حجره مقدس اومی شده اند و بهر حال این فعل هم بسیار بد است + قل
للمؤمنين يفضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم الله يعلم بما يصنعون -
گوای محمد بن مؤمنین که پوشند چشمهای خود را و حفظ کنند شرگاه خود را زیرا که چنین کردن
پاکیزه تر و بهتر است برای ایشان بدستیکه خدا آگاه است آنچه میکنند * و قل للمؤمنات
يفضضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها
و لیضربن بخمرهن علی چو بهن و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن الخ - و بگو زنان
مسلمانان را که پوشند چشمان خود را و حفظ نمایند شرگاه خود را و آشکار نکنند آرایش و
زینت خود را مگر آنچه که ظاهر است از آن مواضع و باید که فرو بگذارند مگر یا چادر خود را و نمایند
آرایش خود را جز بشوهران خود الخ * اگر چه در هر امری از امور اهل اسلام اختلاف رای
و خیال بشمار است و در هر ملکی رسوم خاص بسیاری میباشد که بحقیقت همه بدعت است

و بسیاری دیگر امور خلاف شرع و عقل محض از بی پروائی حکومت و علماء بزرگان رواج یافته
اند مگر چند آنکه این امور بدعتیه و خلاف شرع در ملک هند جاری و مروج اند شاید که در هیچ
ملک دیگر نباشند - مثلاً در ممالک دیگر اسلام غالباً کماکان بر طبق همین آیه بالا که نسبت دارد
به عورات محل میکنند و زنان اعلی و ادنی با چادر و برقع از خانهای خود بیرون آمده بهر جای
بخوانند میروند و خرید و فروش هم میکنند - برخلاف در ملک هند در میان گروه محدودی رسم
پرده نشینی رواج دارد - مردان از پرده و پرده نشینی این است که زنان از خانهای خود بیرون
نیایند و لیکن اگر بیرون آیند غالباً لباسی ندارند که آنها را بکلی بپوشد و لباس تن آنها با لکل
ناقص است خصوصاً در دکن - در این زمان که کاری رواج شده در گاریهای نشینند و
چون در گاری بنشینند و از گاری خارج شوند بسیاری از مردم را پس و پیش میکنند که
غض ابصار نمایند مگر عاقبت بهر نحو که باشد او باشد بر آنها نظری اندازند + بعضی از فقرهای
اهل اسلام هم هستند که این رسم در میان آنها نیست و اعلی و ادنی روی گشاده و بازینت هم
از سکنات خود بیرون می آیند و در کوی و برزن میگردند + و دیگر اکثر زنان از هر صنفی از اصناف
اداسط و ادانی بی پرده و با همان لباس ناقص بیرون می آیند + مگر فرقه ادانی خود باشد چنان
در راه میروند که زبان از میان آن عاجز است و حقیقت چشم پوشیدن مردان بسیار مشکل است
در این زمان که کون در همه جا ترقی یافته بعضی از تربیت یافتگان در ممالک یورپ بر آن هستند
که باید بکلی رسم پرده معدوم شود و زنان اسلام تا تابرشال زنان یهود و نصاری و مجوس
بیرون آیند و همه جابروند و همه کار کنند - اگر چه مرا با خیالات دیگران کاری نیست ولی در نزد
رای من اینهمه خلاف شرع اسلام استند و میگویم که اگر اهل اسلام این امور را خلاف دانند
پس بزرگان اسلام را لازم است که برگردند و بنشینند در این امور رای مقتونی زنند و اصلاح کلی
نمایند زیرا که این امور هم جزئی هستند از همدردی + اگر فرصت دست و پانندگی مختل تر
در این امور گفتگو خواهیم نمود -

وَالَّذِينَ إِذَا أَفْتَقُوا لِلْمَعْرِفَةِ وَالْحَقِّقَةِ وَأَوَكَّانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَرَامَا - وَكَسَانِيكِهِمْ
 انفاق میکنند در راه خدانه اسراف و از حد تجاوز میکنند و نه بجای تنگی می نمایند بلکه بطور بیانه روی و
 خیر الامور و سطر عمل نمایند. پس از این آیه چند آیه دیگر هست که باید ملاحظه نمود در سوره
 فرقان. در سوره شعرا چندین مقام از قول رسولان نسبت با اسم خود خدایتجانی می فرماید
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ - پس بترسید از خدا و فرمانبرداری کنید از من. در جایگی پس از این آیه
 میفرماید وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ - الَّذِينَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلِحُونَ - و سرزمین
 کنید فرمان مسرفین یا کسانی را که از حد و صراط مستقیم اعتدال بیکسو افتاده اند و فساد میکنند
 در زمین و اصلاح نمی نمایند. و اینجا نکته خوبی بنظر بنده میرسد قابل تأمل عموم اهل اسلام -
 چونکه اسراف همیشه بمعنی زیاده از اندازه خرج کردن و مسرف زیاده از اندازه خرج کننده است -
 لهذا کسانی که مسرف واقع میشوند دیگران را نیز با اسراف راهنمایی می نمایند و بنا بر این از آن اسراف
 مردم تباه حال میشوند یعنی گدا و گدائی افزایش می یابد و بحقیقت این فساد است برخلاف اصلاح
 حال قوم و ممد روی.

در جای دیگر باز خدایتجانی مکرر میفرماید اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ *
 وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْوَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَقْنَطُوا فِي الْأَرْضِ *
 و تمام به پیمایید پیمان را و مباشید زیان کار در پیوند - و تیراز و بسجید بطور درستی و صداقت
 و کم مدهید اشیاء مردم را بر دهم و بیابک و مفسد مباشید در زمین. و اندک عیش و شادی
 الْأَقْرَبِينَ * وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعْتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي
 بَرِيءٌ مِمَّا يَفْعَلُونَ * (ای محمد) بترسان و بیم ده قبیله نزدیک یا قرابت داران خود را - و
 پست کن بازوهای خود را (یعنی تواضع نما) برای آن مسلمانانی که پیروی ترا کرده اند - پس
 اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو آنها را که بدستی و تحقیق من نیز ام از آنچه شما بعمل می آرید. هَلْ
 أَنْتُمْ عَلَىٰ مِنَ الشَّيَاطِينِ - تَنْزِيلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَافٍ أَلِيمٌ - آیا خبر دهم شما را که شیاطین

بر کدام گروه فرو می آیند. فرو می آیند بر هر دو گروهی گناهکار + مراد کسانی هستند که احادیث
 در نسخ را نمی یابند یا روایات و حکایات بی پارا از خود جعل می نمایند + من جاء بالحسنة
 فله خبر و نفاذ هم + دن شیع یومئذ المنون - هر که یارو (یعنی بکند) نیکی را پس برای اوست
 بهتری و نیکی آن فصل و آن گروه نیکی کننده از اضطراب و سختی روز قیامت این باشند +
 فات ذا القدری حقّه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله
 و اولئک هم المفلحون - پس بده حق صاحب قربت و خوشی و حق محتاج و مسافر (زیرا که)
 این عمل نیک است برای کسانی که طالب و یار خدا میباشند و این گروه هستند زنگاران +
 این آیات بعد از ذکر نصاب لقمان است به پسر خود که خدا تعالی بیان فرموده است
 برای هدایت این امت - ابتدا این است یا بیتی لا تشرك بالله ان الشرك لعظیم -
 ای پسر من گاهی چیزی و کسی را شریک ساز با خدا بدستی که شرک بجز اظلم و گناه عظیم است
 یا بیتی انما ان تلت مثقال حبة الخ - معنی این آیه این است که ای پسر من بدان که اگر
 در ترازین چیزی باشد برابر یک ارزن و آن چیز در میان سنگ بسیار سختی باشد یا در گاهانها
 وزین باشد بهر حال خدا بر آن آگاه است و تحقیق که خدا از هر چیزی و کلی آگاه است + یا بیتی
 اقم الصلوة و امر بالمعروف الخ - ای پسر من نماز کن و امر ما مردم را با اعمال نیک و منع کن
 از اعمال بد - صبر کن بر آنچه بر تو وارد آید از مصائب - بدستی که ایگونه اعمال بسیار معظم اند و از
 همت والا و عزم بالجزم میشوند + ولا تصغر خذک للناس الخ - و روی خود را از مردمان
 متاب از روی غرور و نخوت و بر زمین محرام از روی خود پسندی و کبر و مناعت - تحقیق که
 خدا دوست ندارد و تمکیر آن خود پسند را + واقصد فی مشیك و اعترض من صوتك الخ
 و میانه روی کن و در رفتار یعنی راه رفتن خود فرو و آواز خود را یعنی آهسته و ملایم سخن گو
 زیرا که بدترین و کمزورترین آوازا آواز خراست + و من یسلم وجهه الى الله وهو
 محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی و الى الله عاقبة الامور - و هر که مسلمان شود محض

برای خدا و انیکو کار هم باشد پس هر آنکه دست زده است به ریسمانی حکم و بسوی خداست
 بازگشت همه کارها و ما انما لکم و لا اولادکم بالقی تقربکم عندنا لقی الا من امن
 و عمل صالحا الخ - یعنی مال و اولاد شما گاهی شما را نزدیک ما قربت و عزت نمی بخشند (ایمان
 البته) هر که ایمان آورد و عمل نیک کند آن گروه استند که دو چند آنچه کرده اند مزد خواهند یافت
 (موسوی آن) آنها در گوشه ها و عرفهای نشینند و کمال آرازش به ان الذین یقلون کتاب
 الله و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سراً و علانیة یرجون تجارة لن تبور - هر آنکه
 کسانی که بخوانند کتاب خدا را و برپا میدارند نماز را و از آنچه ما آنها را داده ایم در پنهانی و علانیة
 انفاق میکنند (آنها هستند که) اسید و تجارتی میباشند که تباه نشود (یعنی کسادی و زیان
 در آن تجارت نخواهد بود)

اکنون می آیم بر سر حکایت حضرت داود علیه السلام که مناسبت بی نهایتی دارد بغرض فقیر که
 همدردی باشد و نکات و مطالب دقیقه دیگر نیز در این آیه و این حکایت منسوب بآن میباشد
 یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلاً
 عن سبیل الله - ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما کنسوا یوم
 الحساب - "ای داود بدستیکه ما ترا از جانب خود حاکم یا نائب خود قرار دادیم و در روزی بین
 پس حکم کن میان مردمان با انصاف و راستی و پیروی کن خواهش نفس خود را (که آن خواهش
 نفس) همراه کن در از راه حق تحقیق کسانی که منحرف میشوند از راه خدا حقیر راست برای آنها عذاب
 بسیار سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند (یا میکنند) روز حساب و انصاف تحقیقی را" حکایت
 حضرت داود علیه السلام و نو و نه زن او و خواهش گرفتن دیگری را و آمدن و و فرشته بصورت آدمیان
 و کیفیت نوحه بر هر کسی معلوم است که خود حضرت داود گفت قال لقد ظلمتک بسؤال نعجتک
 الی فاجده بیک این آیه تهدید و تنبیه است و خود خطاب یا داود خطاب تهدید است پس
 مسلمانان باید بخاطر بداند و فراموش نکند که فرمانبردار خدا و امر خدا و خصوصاً که امر حق الناس یا

پیروی برادر پس بی نهایت سخت و مشکل است که انبیاء هم از آن ناگزیر و ناگزیر بودند تا چه رسد
 بسایر بندگان - اگر چه انبیا را با معصوم میدانیم مع ذلک از ترک اولی راه نمی برداشتند *
 انا انزلنا علیک الکتاب بالحق فمن اهتدی فلسفه و من ضلّ فاما یضلّ
 علیها و ما انت علیهم بواکیل - بدستیکه ما فرستادیم بر تو (ای محمد ص) کتاب را برای هدایت
 مردمان پس هر که هدایت یافت پشایت برای فائده و بهبودی خودش و هر که گمراه شد جز این
 نیست که گمراه شد برای نقصان خود (ولندا) تو نیستی برایشان نگاهبان یا وکیل آنها
 نیستی * و دلیل المشرکین - الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالاکفوة هم کافرون -
 اگر این آیه نسبت دارد به مشرکین معنی آن میشود "وای بر احوال مشرکین آنها که زکوة نمیدهند
 و معتقد قیامت و حساب و کتاب و جزا و عقاب نیستند" - پس از دو حال بیرون نیست
 (۱) یا مشرکین محض این گروه استند که زکوة نمیدهند و اعتقاد بر روز جزا ندارند - (۲)
 یا اینکه اینها نیز از جمله علامات مشرکین استند * از جمله علامات مؤمنین بعضی را خداستغاثی
 چنین بیان فرموده است و استجابوا للیه و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینه و
 صهارز قناتهم ینفقون - و آنکه فرمان خدا را اطاعت میکنند و برپا میدارند نماز را و کارهای
 آنها بروقی مشاورت است و از آنچه روزی داده ایم ایشان را اتفاق می نمایند * در این جا
 یک دو نکته باریک بنظر فقیر رسید اول آنکه ملا حفظه باید کرد عظمت و فوائد مشاورت را -
 ثانی اگر برادران دینی معاف فرمایند میگویم که مل و پیروان ادیان دیگر که با هم مشاورت می کنند
 و همدردی دارند بحقیقت آنها مؤمنین استند نه مسلمانان * والذین اذا اصابهم البقی هم
 ینصرون - و آنکه چون بر آنها ظلم و تعدی شود انتقام میکشند از ظالم * اگر معنی واقعی آیه
 همین است پس انتقام کشیدن از ظالم نیز بروقی مرضی خدا و یکی از اوامر الهی و علامات
 مؤمنین است * یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق ببناء فلیکفوا ان تصیبوا قوما بجهالة
 فلیسوا علی ما فعلتم ناد مبین - ای مسلمانان اگر فاسقی نزد شما خبری آورد پس تحقیق کنید

در صدق و کذب آن خبر مبادا که ایدارسانید قومی را از روی جهالت و پس از آن پشیمان
شوید از آنچه کرده اید و آن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بالعدل
واقسطوا ان الله يحب المقسطین - "و اگر دو گروه (یا دو کس) از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند
پس صلح و عهد در میان ایشان - پس اگر یکی از آنها تعدی بر دیگری نمود پس شما جنگ کنید
با آن گروه تعدی کننده تا که او رجوع کند بسوی حکم خدا (یعنی بصلح راضی شود) پس اگر صلح
نمود و به آشتی راضی شد صلح نمائید در میان آنها بر راستی و انصاف و بطریق زیری که بتحقیق
خدا دوست دارد و داد دهندگان و انصاف کنندگان واقعی را" انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون - این است و جز این نیست که مؤمنین برادر
اند یکدیگر پس صلح کنید در میان دو برادر خود و ترسید از خدا شاید که رحم کرده شوید
یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء
عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنازوا باللقاب بئس الاسم بعد
الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون - "ای مسلمانان نباید تسخر کند گروهی از شما
گروه دیگری را (یا شخصی شخص دیگری را) شاید که بحقیقت آن گروه تسخر کرده شده بهتر باشد
از این گروه تسخر کننده - و نه هم باید زنان تسخر کنند از زنان دیگر شاید که بحقیقت زنان تسخر
کرده شده بهتر باشند از آن زنان تسخر کننده - و نیز عیب نکنید یکدیگر را و یکدیگر را به لقبهای
مخوارند زیرا که بدنامی است فسخ و گنه گاری بعد از ایمان آوردن و هر کس که از این اعمال توبه
نکند هر آینه آن گروه ستمکاران اند" یا ایها الذین امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان
بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یا کل لحم اخیه
میتافکره هتموه واتقوا الله ان الله ثواب الرحیم - "ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری
گمان بد در حق یکدیگر هر آینه بعضی از بگمانی ها گناه است و جستجو و کجگوایی از یکدیگر مکشید -
و نباید که بعضی از شما غیبت گوید از بعضی دیگر - آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر

مروہ خوربا۔ پس آن خورون گوشت برادر مروہ مکروہ طبع آن کس باشد۔ (بنابراین) از خدا
ترسید بزرستیکه خدا توبه پذیر مهربان است۔ پس از این آیه می آید آیه یا ایها الناس اتوا
خلقناکم من ذکر و انشی که در جای دیگر نوشته شد *

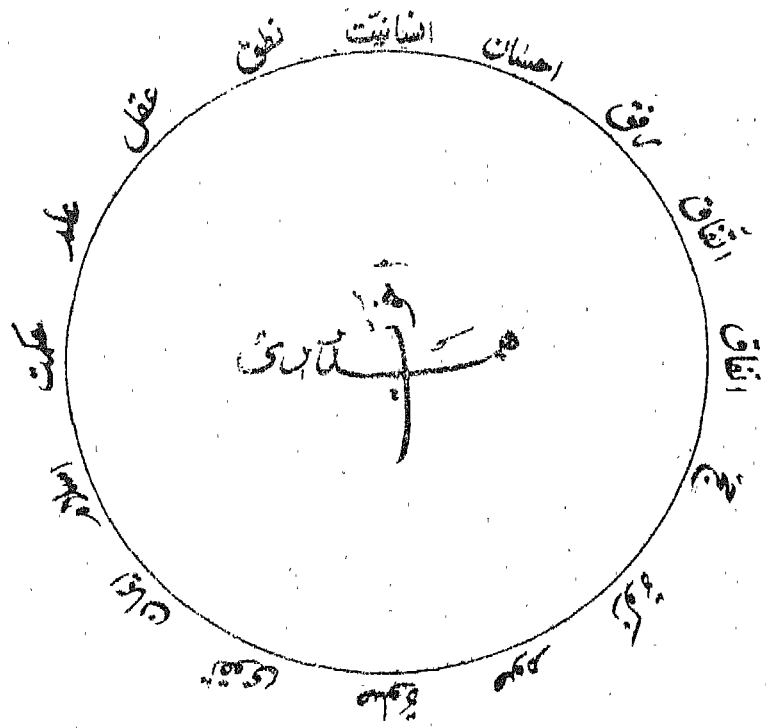
یک بزرگوار نوشته است "صحیحین بن حضرت ابوهریره کی روایت سے ایک بڑی
طویل حدیث ہے جسکے ایک ٹکڑہ کا خلاصہ یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ایمان
دار آدمی کو چاہئے کہ یا تو نیک بات سننے میں سے نکالے ورنہ چپکار ہے۔ غرض اس آیت
اور اس صحیح حدیث سے معلوم ہوا کہ جس طرح ٹھٹھے برگوئی غیبت سے زبان کو روکنا ایمان
کی نشانی ہے اس طرح گالی کا سنہ سے نکلنا جھوٹ بولنا امانت میں خیانت کرنا نفاق کی
علامت ہے۔ اگرچہ این بزرگوار چندین حدیث دیگر ہم ازین قبیل بیان می کنند لیکن نفرمودہ است
کہ شان نزول این آیات چہ بودہ است و در چہ واقعہ نازل شدہ اند *

این آیه اخیر است کہ خدا تعالیٰ در نگاہ داشت شرط اخوت و مہمروی بندگان نسبت
بیکدیگر میفرماید۔ ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یؤتوا فلہم عذاب جہنم
و لہم عذاب الحریق۔ تحقیق کسانی کہ مردان مؤمن و زنان مؤمنہ را اذیت نمودند (یا دہشت
و رانداختند) و پس از آن توبہ نکردند پس برای آنهاست عذاب و دوزخ و برای آنهاست
عذاب ہونزدہ و بسیار سخت *

بر تمام کسانی کہ از روی تحقیق و از خلوص ارادت و صمیم قلب بر خدای واحد یکتا و رسول
مقدس و کلام پاک او ملائکہ و قیامت ایمان آورده اند معلوم باد کہ در آغاز این کتاب فقیر
عرض نموده ام کہ نبرداری ناقص این عبد ذلیل خدای جلیل همان راحض برای انسان خلق
فرمودہ و انسان را برای ہمد روی از یکدیگر و بر خود گرفتہ کہ این دعوی را شہوت رسانم اگر چہ ابداً
ضرورتی بہ شہوت نیست ہر صاحب دانشی خود میدانند کہ حقیقت چنین است۔ مع ذلک باز اندکی
تحقیق در آن ضرور است۔ پس از آنکہ حقیقت اسلام و ایمان و تقوی بیان رفت آیات بسیاری

ذکر شدند و آیات بسیاری دیگر ذکر شدند زیرا که ضرورتی در نوشتن آنها نبود و هر که کلام مجید را بدست بگیرد و از ابتدا تا انتها ملاحظه نماید می بیند که خواه آیات قرآنی نسبت با هم سابقه داشته باشند و خواه نسبت باین اُمت سواى از او امر و نواهی و احکام الهی پیروی و نگرانی در قرآن ذکر نشده و آن همه مطلب و یا بعضی که خدا تعالی بیان فرموده که در قرآن موجود اند سزاوارست نسبت داند یا به او امر یا به نواهی و تمام آن او امر و نواهی منسوب اند به انسان و نظام عالم در میان بنی آدم که یا در حق یکدیگر نیکی کنند یا به نسبت یکدیگر ظلم و تعدی نمایند معنی واقعی و نتیجه حقیقی نماز و روزه و حج و زکوة و دوری گردیدن از فواحش و شراب و زنا و اعمال صالحه و تقوی و پرهیزگاری و غیر اینها نسبت داند به نیکی کردن بندگان بیکدیگر یا احترام نمودن از ظلم و تعدی بیکدیگر پس اگر ما این همه را جمع آورده دایره بکشیم نقطه وسط آن می شود "اخوت" یعنی همدردی

بموجب این دایره ذیل



نقطه دایره گون و گمان همدردی است غافل از درد کسان زن صفتی نامردی است
عجیب این است که درودی تو سراپا و دردی دین عجب تر که همه کار تو از بی دردی است

خفت چسبست همدردی و یکن یکی اکسیر و دیگر است عفت
چون بود این دو مارا خود عجب نی که باشد آسمان را قبر بر ما

رباعی
دردی بنه این لباس همدردی را برسد مستند این کلاه نامردی را
علامه دهر اگر شوی جانوری ناخوانده اگر که حرف همدردی را

رباعی
همدرد بود و نبود تو کم از نوری از دایره و مقام انسان دوری
یا آنکه درین کاسه سرمه غرت نیست یا آنکه زهر دو چشم مینا گوری

رباعی
همدرد و درین زمانه همدردی نبود آری نبود از آن که درودی نبود
دردی بهشت چه نام همدردی بری همدردی کج بود چه مردی نبود

رباعی
انسان نبود که نیست همدرد کسان بی درد نباشد آنکه باشد انسان
قوی که بر آن بوی زهمدردی نیست آن قوم ترقی کنده ای و نیست چنان

And wiser he whose sympathetic mind
Exults in all the good of all mankind.

Goldsmith.

*I value myself upon sympathy; I hate
and despise myself for envy. Kames.*

*"We few, we happy few, we band of brothers,
For he today that sheds his blood with me shall
be my brother."*

Shak

*"Let mutual joys our mutual trust
combine,*

*And love and love-born confidence
be thine: "*

Pope.

حصہ ثانی

اخوت و مفہوم واقعی آن چیت؟

در این لفظ "اخوت" جمع است تمام قرآن مجید و آمدن تمام انبیاء و رسل و نزول تمام کتب محض برای این لفظ است۔ فقیر چندین روز و شب درین تامل و تفکر بودم کہ چرا خدایتعالی فرمودہ است ای مردم بدانید کہ من شمارا از یک پدر و یک مادر خلق نمودم۔ و در ہر مقام خطاب میفرماید "یا بنی آدم" ای پسران آدم۔ و بالاتر از ہمہ میفرماید "یا بنی آدم" یا بنی آدم۔ این لفظ در سائر السنہ و در میان سائر اقوام نیز موجود است۔ بسیاری از جماعات را در زبان انگریزی "برادر" و برادر ہود" میخوانند۔ همچنانکہ ما می گوئیم "برادران دینی" یا برادران طریقت" یک فرقہ از عیسویان انگریز و امریکائی در میان خود مرد و زن یکدیگر خطاب برادر و خواہر میکنند۔ مگر ما دور نمیرویم در تمام کتب اہل اسلام شیعوں و سنی نوشتہ اند کہ حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بسیاری یا تمام صحابہ خود را با یکدیگر برادر فرمود چنانکہ در ترجمہ تاریخ الخلفاء سیوطی طبع مطبع صدیقی لاہور صفحہ ۹۲ نوشتہ است "ترندی نے لکھا ہے کہ حضرت ابن عمرؓ کہتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابیوں کے آپس میں بھائی چارہ کیا۔ حضرت علی کرم اللہ وجہہ روستے ہوئے تشریف لائے اور عرض کیا کہ آپ نے ہر ایک میں بھائی چارہ کر دیا مگر میں رہ گیا۔ آپ نے ارشاد

فرمایا که تم و دنیا و آخرت بین میر و بجائی بودند ازین بالاتر نمی شود که رسول الله با وجود این هم بودن و شریک در انفسنا بودن حضرت علی مرتضی علیه السلام با او را برادر خود ساخت هم در دنیا و هم در آخرت + بالجمله بیش از این تحقیق نمی توان کرد و فکر بجائی نمیرسد که این همه تا کید و مبالغه در امر "اخوت" چیست و ازین همه معلوم میشود که پایه و درجه اخوت از هر چیزی اعلی تر است + البته یکی از کیفیات آن این است که مساوات واقع میشود در میان برادران یکی دیگر این است که بالطبع باید چنین باشد و هر کسی توقع این را دارد که "هم دردی" در میان دو برادر بغایت محال رسد که مافوق آن در بهمان یافت نشود تا بجائی که برادری در جانشانی نسبت برادر خود ابداً مضایقه نکند و در هر امر او را بر خود اختیار نماید +

حالا اولاً الاباب و اولوا الابصار باید تأمل کنند که آیا ممکن است که این مقام عالی برعکس این شود و این عارت عالی شان با خاک برابر گردد؟ بلی این ممکن است و از هر مری از امور سهل تر و هزارها بلکه کم و کور ما بار واقع شده و در پیش چشم ما و همه روزه واقع میشود نه صرف در میان ادانی خلق بلکه در میان اعالی هم - نه صرف در میان صاحبان ملک و مملکت و دولت و ثروت بلکه در میان بنویان هم - نه صرف در میان بهمال لایعلم بلکه در میان عالمان و دانشمندان عالی مقام و بالاتر ازین ما هم + ابتدا این خشت را در بهمان کج گذاشت قایل که قایل را گشت و از روی قرآن مجید معلوم می شود که محض بسبب آن بود که نذر مایل و رزق خدا قبول شد اذ قربا بقربانا فقتل من احدیها یعنی چون هر دو قربانی کردند و قربانی یکی از آنها (مایل) قبول شد پس آن دیگری یعنی قایل قال لا قتلنا گفت مایل را که هر آینه خواهیم گشت ترا + اگر چه تا هر آنچه سببی معلوم نمی شود آن حد و کین را در ابتدای جهان که هیچ چیزی وجود نداشت که موجب انگیختگی آتش آن کین شود مگر باز سببی را بر آن نسبت میدهند + در کتابها نوشته اند که حضرت خداداد هر حلی یک پسر یکدیگر را خواهر را نام می آورد و حضرت آدم از آن پسران و دخترانی که از محل دیگر بودند و از یک شکم بودند

با دیگران مُناکحت می نمود. یک دختر را که اراده داشت به مایل و پدرشاید که توانان قابیل هم بود قابیل چشم بر او گذاشت پس حضرت آدم فرمود که قربانی کنند و قربانی هر که قبول افتاد آن دختر زوجه او باشد. چون قربانی مایل قبول شد قابیل برادرشک بر و او را بکشت و بهر حال این حکایت زیاده مقتوی غرض ماست که آینده فکر خواهد شد. حکایت فرزندان یوسف را هم هر کسی میداند که هیچ سبب دیگری نداشت جز آنکه یعقوب یوسف را بیش از سایر برادرانش دوست میداشت و آنها بی نهایت در پیج و رشک بودند و بهانه می جستند که یوسف را بکشند یا بهر نحو از پدر دور سازند. چنانچه ذکر آن در کلام مجید است اذ قالوا لیوسف واخوه احب الی ابینا منا..... اقلوا یوسف واطرحوه ارضنا یخل لکم وجهه ابیکم و آخر چنین کردند.

پس باید دانست که در جهان و از آغاز جهان بموجب سرشت انسانی از سرشته شتر در حیوان یا شیطان و دو خصالت را حضرت ابوالبشر از کتم عدم با خود آورد و یکی بهل بود و یکی غرض. و تمام مفاسد عالم از ابتدا ازین دو خصالت بوده است و خواهد بود تا بقیامت. مگر هر یک ازین دو خصالت را بیان و شرح طویلی هست که درین مقام نمی توان کرد. مثلاً بهل و غرض مانند دو شاخ عظیم استند که از یک تیغ برآمده اند و هر دو بسیط و خالص اند مگر بهل با یک تیر و مکرور تر است و غرض قوی تر و پر زور تر. از پهلوی هر یک از این شاخهایک شاخ باریکتری برآمده است و آن هم یکی باریکتر و یکی قوی تر. آنکه باریکتر است و در پهلوی بهل برآمده بیم است و آنکه در پهلوی غرض برآمده امید است. پس چنین است که تمام تنباهی عالم (۱) از بهل بسیط است در یک جانب. (۲) از غرض بسیط است در جانب دیگر (۳) از خوف و رجاست در وسط این دو. مثال آن این است که بظاهر فعل قابیل و برادران یوسف از روی بهل بسیط بوده است زیرا که در آغاز و او اکل همان بوده اند که علم چندان نبوده است

بله در این مقام و چیز از بحث ما خارج است یعنی بیان عقل و ثانی بیان اینکه فعل حضرت و آدم و حکایت نوح و فلان آری از روی بهل نبوده است یا از روی غرض یا از روی ترک اولی یا از روی مصلحت خدائی.

برخلاف فعل مامون و پسر او مامون بخصوصہ از روی غرض بسیط بودہ است زیرا کہ
 در بیان علم مامون کتابہا سر اسر پر استند و از انجملہ در تاریخ الخلفاء نوشتہ است کہ در
 طفولیت تحصیل علم نمود و حدیث را از پدر خود و فلان فلان کسان آموخت۔ ادب را از فلان
 کسان آموخت۔ ”بڑا ہو کر فلسفہ اور علوم الاول میں اسکو تو عمل پیدا ہوا۔“ کہ بہ نتیجہ
 آن قائل بخلق قرآن شد + قبل از آن می نویسند ”پھر ظاہر نے این کا سر اور چادر چھری
 اور مصلی (جو کچھ کا بنا ہوا تھا) مامون کے پاس بھجوا دیا۔ مامون پر اپنے بھائی کے قتل کا
 سخت صدمہ ہوا۔ فی الاصل اسکا منشاء تھا کہ امین کو اسکی سامنے زندہ حاضر لایا جائے
 اور خود اسکے لئے کوئی سزا تجویز کرے۔“ + ازین عبارت معلوم میشود کہ ریخ او محض از آن بود
 کہ خود رو برو او را منرا ندادہ بود + جناب فاضل کامل شبلی نعمانی ازین ہم عبارت در ہر دو مقام
 زیادہ علو فرمودہ۔ اول در خصوص علم و کمالات دیگر مامون می نویسند ”اسلام کو آج
 تیرہ سو برس سے کچھ اوپر ہوئے اس وسیع مدت میں ایک تخت نشین بھی ایسا نہیں گذرا
 جو فضل و کمال کے اعتبار سے مامون کی شان یکتائی کا حریف ہو سکتا۔“ اگرچہ این تعریف
 در مامون وقتی صادق می آید کہ دیگر سلاطین اسلام صاحبان علم و دانش باشند و حال آنکہ
 بحدت کی ہی صاحب علم بودہ و اگر ہم بودہ بسیار معمولی بودہ + از آن طرف در خصوص قتل
 امین مینویسند ”اس غیر متوقع فتح کی خوشی نے مامون جیسے رقیق القلب شخص کو بھی ایسا
 سنگدل بنا دیا کہ او نے اپنے بھائی کے خون آلودہ سر کو مسرت کی نگاہ سے دیکھا اور
 خوش خوشی سے سجدہ شکر ادا کیا۔“ قاصد کو مژدہ فتح کے صلے میں دس لاکھ درہم انعام
 دے۔“ الخ + یعنی خوشی امین کا میابی غیر متوقع مامون شخصی چنان رقیق القلب را چندان
 سنگدل ساخت کہ چون سر خون آلودہ برادر را بدید از مسرت سجدہ شکر بجا آورد و قاصد
 مژدہ آور دادہ کہ ہم انعام عطا فرمود الخ +

و این عبارت جناب شبلی چند کیفیت را باید ضرور مندان کمال غور ملاحظہ فرمائید

(۱) در پنج مقامی از کتاب المأمون بنظر نیامد رقت قلب مأمون (۲) رقت قلب یا
 قساوت قلب مأمون هر چه بوده است ازین سنگدلی بر هر صاحب عقلی معلوم میشود (۳) کمال
 بشری و بی خوفی است از خدا که با وجود آنکه در جانی حکم به بنی اسرائیل نموده است یعنی حکم به
 همانیان فرموده و در جانی خود مسلمانان که قتل نفس (و آن هم نفسی که باشد) گناه بسیار عظیم
 کسی از خوشی قتل برادر خود و حضور آن خدا سجده شکر و آن هم شکر او بجا آورد (۴)
 جای تأمل است که کسی از مال ضعیفان و مظلومان رعایای ملکی که بر حقیق خون برادر حاصل
 شود و کمال بی پروائی و اقتدار و لک در سیم را یکسی بدید که خبر قتل یا سر برادر او را آورده است
 این امر یعنی قتل برادر منسوب به مأمون خاص نسبت داشت به غرض بسیط و خالص اگر چه
 بنده را هیچ غرض دیگری نیست جز آنکه ثابت کنم بر مسلمانان این زمان که معنی مسلمانان و دین
 داری اینچنین نیست چنانچه مدروی و لیکن غیر ممکن است که بدون این تهدیدات و بیانات بر نفس
 خود برسم و چنانچه باید و شاید عرض خود را ظاهر سازم و مسلمانان بخوبی معلوم نمایند که
 معنی واقعی چمدروی چیست + بمجمله این است که در هر دو تاریخ اخفاء و المأمون
 درج است در اولین که "اسکی نسبت مشهور ہے کہ وہ شیعہ ہے اور کہتے ہیں کہ اس نے
 اسی لئے اپنے بھائی مؤمن کو مفرول کر کے علی رضاء کو اپنا ولیعہد مقرر کیا تھا" و ثانی
 یعنی کتاب المأمون پس از آنکه مینویسد مأمون در بارعامی نمود و حسین و جواد و فرغانه را
 که تمام حاضرین آن مجلس با حضرت علی رضاء صحبت کردند و باین سبب لباس درباریان
 تماماً سبز رنگ شد که امتیازی باشد مرتبه سادات را و لباس فرج نیز تبدیل شد بنگین
 در سر اسر ملک احکام شاهی نافذ گشت که "امیر المؤمنین مأمون کے بعد حضرت علی رضاء
 تاج و تخت کے مالک ہیں اور ان کا لقب الرضاء من آل محمد ہے" و اگر مأمون برادر
 خود را نکشتہ و ذوال کسیکہ این قول را قبول و یقین میکرد بنده فقیر بود و در این ضرب السلی
 است که مینویسد "ہر کہ با مادر خود زنا کند یا دیگری چما کند" یعنی ہر کہ برادر خود را نکشد

نسبت دیگران چه خواهد کرد +

اما در شاخ و گیر که کوچکترند که یکی در جنب بمل برآمده و دیگری در جنب غرض یعنی خوف و رجا + باید دانست که هر دو خوف و رجا در مقامی محدود است و در مقامی نامحدود -
 ولیکن این هر دو غالباً در لباس مذموم ظاهر شده و میشوند و خصوصاً در آن ممالک در میان آن اقوام و ملل که همیشه حکومتهای آکنای اصول و بی قانون بوده اند و سلاطین در آن ممالک در میان آن اقوام با کمال مطلق التان و سرخو بوده اند و خلق عموماً بنده و عبد عبید آنها بوده اند آنها خلق را عبید خود دانسته و خلق نیز خود را عبید آنها فهمیده اند + مگر همیشه بمقتضای بمل +
 بهمال که فیصدی (۹۹) بوده اند در حالت خوف و رجا بوده اند و علماء که فیصدی (۱) بوده اند در حالت غرض + و این گروه علماء باز بمقتضای حالت خود هم خوشان زیاده بوده است و هم رجا شان زیرا که اینها رؤسای قوم بوده اند و بهمال تمام پیر و ان اینها بوده اند و اکثر این گروه نزد سلاطین و اُمراء و بزرگان تقرب داشته اند و حب مال و جاه و ثروت بیش در دل اینها بوده و از آنطرف صاحبان مال و دولت و ثروت و جاه و آب و جاگیر و زمین و عهده و خدمت بوده اند + اگر فقری را بنظم و شکسته عذاب درمی انداختند آن فقیر جامه در تن نداشت و بی اگر یکی از این گروه علماء مورد قهر و غضب پادشاه یا وزیر یا امیر یا حاکم واقع می شد تمام خاندان و اموال و املاک و غلام و کنیز و زمین و جاگیر و عهده بر باد می شد - لهذا ممکن بود این گروه بایستی زمانه سازی و مکر و فریب و خدعه و دین بدینا فروشی بکار برند و بروقی خواهشهای نفس سلاطین و بزرگان رفتار کنند که بر تقرب و جاه و مال و آبروی آنها بیفزاید و بر نفس و خیالات بهمال نیز زیاده استیلا و غلبه داشته باشند + حالا در این مقام براسه مثال یکی دو کیفیت را منسوب به مأمون الرشید و فرزند او مأمون مینویسم که تمام مسلمان جهان باین دو نفر میکشند و خصوصاً مولانا شبلی که مأمون را بر فلک هفتم برافراشته و همان چیزی را که جناب محدوج عین مدح مأمون تصور فرموده بنده عین قبح و ذم او و اوج قباچ می دانم +

اما مارون و کیفیات غرض

در کتاب تاریخ الخلفاء نوشته است "مارون الرشید کے بعض دلچسپ حالات" +
 معلوم نیست کہ این بزرگوار این کلمات را بطور طعن و از روی نفرت نوشته یا مانند جناب شبلی
 واقعاً از روی دلچسپی یعنی پسندیدگی + پس میگوید "ابن مبارک کہتے ہیں کہ جب مارون خلیفہ
 ہوا تو اس کا دل مہدی کی ایک کنیز پر آگیا اور اسکو طلب کیا۔ لیکن اس نے یہ کہہ کر انکار
 کر دیا کہ میں تمہارے والد کی تنخواہ رہ چکی ہوں اس لئے تم مجھ سے فائدہ نہیں اٹھا سکتے لیکن
 مارون الرشید تولد کے ہاتھوں مجبور تھا۔ اس نے فوراً قاضی ابو یوسف (رحمۃ اللہ علیہ) کو دریا بخاضر
 است) کو بلایا اور ان سے چارہ کار پوچھا انہوں نے کہا کہ امیر المؤمنین یہ فرض کر لینا کہ تمام
 کنیزیں بیچ بولا کر تی ہیں صحیح نہیں ہے کہ وہ جھوٹ بولتی ہو۔ اب اسکو سچا نہ مانئے اور کام
 دل حاصل کیجئے۔ ابن مبارک کہتے ہیں سمجھ میں نہیں آتا کہ اس واقعہ میں میں کن کن باتوں پر
 تعجب کروں۔ آیا ایسا بادشاہ پر جسکے ہاتھ میں مسلمانوں کے جان و مال ویدئے گئے ہیں۔
 اور وہ باب کی حرمت کا بھی لحاظ نہیں کرتا۔ یا اس کنیز پر جس نے بادشاہ تک سے نکار کیا
 یا اس ختمہ زمانہ قاضی مالک سلامی پر جس نے بادشاہ کو مشورہ دیا۔ باپ کی حرمت کی توہین کر
 اور اپنے باپ کی تنخواہ سے قضاء شہوت کر اور گناہ میری گردن پر رکھ" +

حاصل این عبارت در فارسی این است کہ "ابن مبارک میگوید چون مارون خلیفہ مسلمانان
 و امیر مؤمنان شد کنیز کی از پدر را خواست کہ در قبل گیر و کام دل حاصل کند کنیز کہ گفت من
 تنخواہ پدر تو بودم و بر تو حرام استم۔ مارون قاضی القضاات مسلمانان ابو یوسف را طلب داشت
 و از او چارہ کار خواست۔ آن قاضی دین بدینا فروش گفت اگر امیر المؤمنین فرض کند کہ آنچه
 کنیز کان میگوید صحیح است این غلط و خلاف عقل است ممکن است کہ دروغ گویند بر و نفی قوی
 قاضی مسلمانان کام دل بر گیر + ابن مبارک میگوید کہ من میدانم از کدام امر انگشت حیرت بندان

حرم از فضل آن پادشاہ مسلمانان یا از انکار آن کنیزک کہ دین خود را بدینا فروخت یا از فضل چنان قاضی مسلمانانی کہ دین خود را بدینا فروخت۔ آن خلیفہ را ہدایت نمود کہ آن حرام خدا + مگر بندہ را از ابن مبارک ہم زیادہ حیرت است از مصنف یا مترجم این فقرہ کہ بدینال نام چنان قاضی علیہ ما علیہ رحمۃ اللہ نوشتہ است۔ بیچ شک نیست کہ در بین این صد سال تمام مسلمان بہمان ہارون را امیر المؤمنین خواندند و در کتب نوشتند و این قاضی صاحب را علیہ الرحمہ خواندند و نوشتند و یک مسلمان در کتب کہ در این چہ واقعہ بود و چہ شد و سر اسر این یکہزار و سیصد سال تاریخ اسلام ہمین حال بودہ است تا بامروز و ہزار ما خلیفہ و غیر خلیفہ یا کنیزکان پدر بلکہ با مادران خود انخواہ شدہ اند و ہیکس بر قباحت آن نظر نکردہ + اگر کسی بگوید از خلفاء و غیر خلفاء کہ ہیکس با مادر خود چنین نکردہ است ما می گوئیم بر فرض آنکہ میکرد در این کدام کس انگشت حیرت بزدان میگذارد باز حکایتی بیان میکند بموجب ذیل۔

”عبداللہ ابن یوسف کہتے کہ ہارون الرشید نے قاضی ابو یوسف سے کہا کہ میں نے ایک کنیزک خریدی ہے مگر میں چاہتا ہوں کہ اس سے قبل از استبراء صحبت کروں اگر کوئی حیلہ ہو تو بتلائے قاضی ابو یوسف نے کہا کہ اُسکو اپنے کسی بیٹے کو ہمہ کر دیجئے اور پھر اس سے نکاح کر لیجئے۔“ یعنی ”ہارون الرشید قاضی ابو یوسف را طلب کردہ گفت کنیزکی خریدہ ام و میخواہم قبل از استبراء با او صحبت کنم۔ قاضی صاحب گفت اگر ایسی کسی از پسران خود ہمہ کن و پس اورا نکاح نما + مگر حالا باید دید کہ مزو این خدمات لائقہ قاضی صاحب چہ بود +

”اسحاق بن راہویہ کہتے ہیں کہ ہارون الرشید نے رات کو قاضی ابو یوسف سے ہلاک کوئی مسئلہ پوچھا۔ اور پھر انکو ایک لاکھ درہم دینے کا حکم دیا قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ یہ درہم مجھے صبح سے پہلے بجانے چاہئیں۔ چنانچہ امیر المؤمنین نے حکم دیا کہ فوراً ادا کر دئے جائیں۔ لیکن ایک شخص نے کہا کہ خراجی اپنے گھر ہے اور خزانہ کا دروازہ بند ہے۔ قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ دروازہ تو اسوقت بھی بند تھے کہ جب میں بلایا گیا معاویہ سنکر

فورا خزانہ کھلوادیا گیا۔ خلاصہً این فقرہ این است کہ "اسحاق بن راہوی گوید شبی ہارون قاضی ابویوسف را طلب داشت و مسئلہ پرسید (بطور یقین این مسئلہ ہم از قبیل آن مسائل ماقبل الذکر بود) آنگاہ امیر المؤمنین حکم نمود کہ یک ملک در ہم باو بدہند۔ قاضی صاحب گفت این مبلغ را باید قبل از طلوع بمن برسانند۔ شخصی گفت کہ در آن وقت در خزانہ بستہ است و خزانچی در خانہ خود است۔ قاضی صاحب فرمود آن زمان کہ خلیفہ مرا طلب داشت آن وقت ہم در خزانہ بستہ بود۔ بہر حال در خزانہ باز شد و مبلغ مذکور ادا گشت۔" ہمدینان مایعنی مسلمانان بہمان بحال خود را حفظ فرمایند کہ "غرض" چہ چیز است و اسباب عرض چگونہ است و غرض چگونہ خزانہا در بہمان کردہ است از آغاز بہمان و میکند امروز در پیش چشم ما و خواہد کرد و تاقیامت + چگونہ قاضی مسلمانان مردہ و کشتہ و دین فروش مال دنیا بود کہ نگذاشت صبح شود و برای اعمال شیطان خود چگونہ جبری و دلیر شدہ بود و بر پادشاہ مسلمانان غلبہ ہم رسانیدہ بود۔

اما مامون و کیفیت خوف

جناب مولانا شبلی در کتاب مؤلفہ خود المامون پس از آنکہ مامون را در تمام صفات کمالیہ برفلک برافراشتہ ابتدا این فقرہ را نگاشستہ "شخصی حکومت کا زور مامون کے عہد میں بھی پوری قوت کے ساتھ قائم تھا۔ لیکن وہ اس بدعت کا موجد نہیں ہے۔ اور اگر اوسکی جلتی تو اس حالت میں ایک مفید انقلاب پیدا ہو جاتا۔" یعنی حکومت شخصی در عہد مامون ہم بغایت زور و استیلا بود مگر او باعث و موجد این بدعت نبود بلکہ دیگران کہ قبل از و گذشتہ بودند انہما موجد بودند و اگر از عہد او بری آمد در این حالت یک انقلاب مفید پیدای شد۔" حصہ اخیر این جملہ را بندہ بخوبی تفہیم شاید مراد مولانا این است کہ اگر مامون میتوانست کہ این بدعت را دور و معدوم سازد انقلاب عظیمی پیدای شد مگر نمی توانست ولی مولفہ آن چہ بود معلوم نیست و خود مولانا بیان نفرمودہ + مانعی کہ بنظر بندہ می رسد

مولا نا شبلی نے جو یہ فرمایا ہے کہ

بزرگوار پنج چیز دیگر نبوده است و نباید ہم باشد + ہر شخصی کہ ذرہ مغرور سردار و میدانکہ معنی
و مفهوم حکومت شخصی چیست + اکنون بندہ از روی کلمات خود مولانا ظاہر میگویم کہ مفهوم حکومت
شخصی چیست - نسبت بہ بیانی کہ نموده است در صفحہ ۲۲۱ کتاب خود کہ میگوید در زمان حضرت
عمرؓ کمال آزادی بود و مردم براعمال آن جلیفہ ہالیشان نکتہ چینی میکردند جناب شبلی میگوید
"ماہون کے عہد کا مقابلہ کرو کہ اوسکے غیر معتدل اصرافات پر کروں مسلمانوں میں سے
ایک بھی نکتہ چینی کی خیرات نہیں کر سکتا - کل بیت المال (پبلک فنڈ) ایک شخص کے ہاتھ میں
ویدا گیا ہے اور وہ جس طرح چاہے اوسپر آزادانہ تصرف کر سکتا ہے" ہر دو غرض ماورائے
جملہ موجود است (۱) معنی حکومت شخصی و (۲) خوف +

خردمندان باید گوش خود را باز کنند و ہوش خود را بر این کلمات حق و بی بسیار تلخ و
ناگوار بگازند + چیزی کہ موجب تباہی اساس اسلام شد از ابتدا کہ عبور بہ این زمان رسید
این بود کہ نویسندگان اسلام - مؤرخین اسلام - مصاحبین سلاطین اسلام - قاضی القضاۃ
مسلمانان - تمام محض از روی غرض معلوی یا مضموی ہمیشہ تریف و تجید گفتند از سلاطین اسلام
عہد خود یا زمانہ ما قبل خود و تمام اعمال مقبوضہ ذمیرہ آنها را مہم و جہ و پسندیدہ خواندند و در
وفا ہر نمودند + مگر کمال تعجب است کہ در پہار و ہم صدی اسلام و باوجود آنکہ ہمہ مسلمانان و
خصوصاً مسلمانان ہند بزم خود از خواب غفلت بیدار شدہ اند و چشم گوش آنها باز شدہ و چنان
ترقی مروج یورپ را معلوم کردہ اند و آواز "ایجوکیشن ایجوکیشن" بر آسمان بر شدہ و صد ہا
مدرسہ و کالج باز شدہ مع ذلک بزرگوار ی قلم برسیگر و این چیز ہا را می زید و ابداً ملاحظہ نمی کنند
کہ اگر غرض اوبیداری و ہشیاری و ترقی ملت خود است باید ہر چیزی را کہ مضر است
بجہ کند و ہر چیزی را کہ مقبوضہ است دم گوید و ہر فقرہ و جملہ کتاب او مشتعل باشد ہم اندر مداخل
محدود و ہم از دم افغان مذمومہ + بنا براینکہ جناب مولانا تمام اعمال و افعال ماہون را نیک و مصلح
میداند کی وہ فقرہ از سر اسر کتاب مؤلفہ او شان ایک بیان می شود در ذیل -

"مأمون کی فیاضی کی تعریف اُس کے ارکان دولت نے مفرد کی ہوگی جس نے رکاب سے
 پاؤں بچانے کے پیشتر ایک ضلع کی آمدنی کے چار خمس جو بیس لاکھ چار ہزار وینار تھے ویک
 یہ ایک بجزئی مثال ہے۔ شعر اور اہل فن کو ہزاروں۔ لاکھوں درہم و دینار عطا کر دیتا
 مأمون کا ایک معمولی کام تھا۔ "لب مطلب این فقرہ این است کہ" فیاضی مأمون بحدی بود
 کہ پیش از آنکہ پای خود را از رکاب بیرون آورد چار خمس از مالیات یک ضلع ملک کہ بیت
 ملک و چار ہزار وینار بود بخشید۔ و این یک بجزئی مثالی است از بذل و بخشش او۔ شعر اور اہل
 فن را (معلوم نیست کہ اہل فن کدام گروہ مراد اند شاید قوال و قواد و مسخرہ و ہنرال باشند)
 ہزار ہا و لکھا درہم و دینار بخشیدہ و این صرف یک کار معمولی او بودہ "شاید بعضی اشخاص
 و بسیار معدودی کہ از وضع بہان و بہانداری این زمان آگاہ است و دایگو بخششہا را و شہا
 تہذیر و اینگو تہ بذلہا را کار برادران شہا طین میدانند مکتہ چینی کردہ باشند و لذت اجناس شہلی
 و رکال بخش خاطر و قہر میفرماید" این یک غلط عظیم است کہ ماطر سلطنت امروز را با طر سلطنتہا
 ایشیائی زمانہ قدیم برابر کنیم۔ کسی کہ در این زمان تعلیم یافتہ اند روایاتی کہ در تواریخ قدیم استند
 عموماً محل براغراق میکنند و چنین گمان مینمایند کہ پس از مصارف ملکی و فوجی این ہمہ مبلغ کجا باقی
 می ماند کہ برای این فیاضی کافی باشد۔ لیکن این غلطی آنہاست کہ مصارف ملکی و فوجی
 سلطنتہای قدیم ایشیا را قیاس بر این زمانہ میکنند و حال آنکہ آن زمانہا صیغہای مختلفہ
 عمدہ (یعنی ادارہ و شعبہای حکومتی) نبود و مواجہہ نیر بسیار کم بودہ است۔ و اس لئے
 خزائن عامرہ کا بر حصہ ان فیاضیون مین صرف ہوتا تھا جسکو آج ہم فضول اور لغو بتاتے ہیں
 باین سبب یک حصہ عظیم خزائن عامرہ باین فیاضی ہا صرف می شد کہ امروز ما فضول و لغو ظاہر
 می کنیم۔"

بندہ از آن متشخص نیستم کہ این چیز ہا را کہ در تواریخ اسلامیان نوشتہ باور نہ کنم و
 اغراق دانم بلکہ کمال یقین را دارم در واقعیت آنہا و این را ہم بخوبی میدانم کہ این حال در سراسر

ملک جهان از هزاران سال قبل از اسلام جاری بوده است مگر در میان مسلمانان از جهان ابتدا
اسلام یعنی از زمان معاویه جاری شد صد و هزار بار بیش از سایر ائمه و همه جا جاری بود و
پنجاه فرود آمده تا زمانه ما رسیده و در همین وقت هم که قلم در دست بنده است در سراسر
ممالک اسلامیان همین حال است و این کتاب نوشته میشود برای بیان این احوال غیر محدود که
جناب شلی آنها را محدود و محدود نوشته و تا کید و مبالغه هم دارد که بیشک چنین بوده و اغراق
و کذب نبوده و مردم باید صدق آنها را قبول کنند + اکنون در پیش چشم همه مسلمانان است
که در ملک با مجلس شورای ملی برپا شده معلوم گشته است که قبل ازین چه خرابیها شده بوده است
بواسطه آنکه سلطنت شخصی و پادشاهان خود سر و مطلق العنان بودند + سابقا مردم ملک بطور
خفیه میگفتند که خزینه ایران پر است از اشرفی و چند آنکه زور و خزانه ایران است و خزانه هیچ
ملکیتی نیست لیکن اکنون معلوم شد که ایران چندین کرد و مقروض است هر چند که شاه بیچاره رفی
ماند ما چون قیاض بود که در ملک را بر او باش و سرخرگان بجای بخشش و بخش کنند ولی بیشک
این مبلغ گزاف را که مقروض گرفته بوده بطرفی صرف کرده بوده است که بالکل بی ضرورت و خلاف
حکمرانی و سلطنت نیک بوده + اگر بجای بود و فقره چندین از بیهوده خرجی و احوال خلاف دیگر
سلطان مرا کو و سلاطین دیگر اسلام جهان هم بیان میکردم +

مگر بنده یک سوال میکنم از جناب شلی و بحقیقت از تمام خردمندان و علما و مولویان ملت
اسلام که در بین کثیر از سیصد سال همه در خواب غفلت بودند و خود معترف استند که در خواب
غفلت بودند و بی بواقع و بین همین خرم زمان سیصد سال از خواب غفلت بیدار شدند و شروع نمودند
در سراسر ممالک اسلامیان که خود را ترقی دهند و در سبها و اسکو اما و کلج ما بر پا کردند و آوازه
تجارت و پیشرفت را بر تمام جهان رسانیدند و خود جناب مولانا چندین در سیصد سال علم علیگر مدرس و
در هر کجای پیرو سر سید احمد خان نموده است آیا ترقی عالم را در چه میدانند؟ آیا ترقی درین است
که در علم خرم خرم را جاسلی کنند؟ سر سید احمد خان که خیالات دیگر داشت و اساس این را علم

۷۳
را بر وضع دیگر یعنی وضع جدید و بموجب خیالات امروزه همان قرار داد چگونه و آغاز کتاب
الهامون تقریظ بر کتاب مذکور نوشت و مطالب آنرا پسند فرموده ؟

اگر چه همه خردمندان اسلام بطور یقین میدانند که مسلمانان از این درجه ترقی قدم پیشتر
نخواهند گذاشت یعنی از تحصیل علم و برآوردن بی آس - یا بر لیترات لا - یا واکتر - همین علومی
که در زمانه مأمون هم آنها را در کار بودند که یا قاضی شوند - یا شاعر و ادیب و مسخره و هنر -
یا طبیب و سحر و فال گیر و محدث و مؤرخ و سرور نویس و خوشامد گو - مگر آخر کسی بگوید که آیا
مسلمانان ترقی را در وضع حالیه مردم یورپ میداند و میخواهند یا در وضع حالت زمانه مأمون و
مأمون و بنی امیه و بنی عباس ؟ در نظر من فقیر الان کما کان تمام کیفیات و حالات و وضع
مملکتی و حکومت و زیست و زندگی و معاشرت امروزه ترکی - ایران - مصر - افغانستان - ترکو -
حیدرآباد و غیره هم بعینه همان حالت زمان مأمون است و بس - شاید اکثری از خردمندان
اسلام زمانه مأمون و مأمون را بهتر از این زمان بدانند مگر فقیر این زمان را بهتر و برتر میدانم
چرا که در زمانه مأمون و مأمون درجات یونیورسیته - بی آس - آیم آس - واکتر - و امثال اینها -
و نیز خطابات سی آس آس آس - کس سی آس آس آس - سرفلان و سرجهان - و فلان فلان نشان قلمه
نبود و امروز وجود دارد و بیشک برای انتظام مدرسه نظامیه بغداد و کابینه - کرسی نشین -
ترستی ها - سکرتری - پرنسیپال - و غیره و غیره نبوده و از طرف حکومت هم دائر کتر نبوده و امروزه هم
اینها موجود استند و بیشک در آن زمان عدالت العالمیه و هزارها وکیل درجه اول و دوم و
سوم نبود - پولیس و پوستخانه و دفاتر فینانس - هوم سکرتری - مالیات بند و بست - توکل ضد -
محاسن وضع قوانین و کبنیت و غیره و غیره نبوده و امروزه تماماً موجود دارند - مگر معلوم نیست که
چون این همه را مردم یورپ از مسلمانان آموختند کت و تپلون و امثال اینها هم بود یا که اینها
صرف تعلق زبان ناهستند که کون در ترقی است - بهر حال با وجود آنچه ذکر شد هنوز همان آتش
است و جهان کاشه - همان اخلاق و تمدن - وضع زیست و زندگی و اعمال پیوده و اتلاف زر

در گرسنه بودن و خفق و بکین مردن صاحبان علم و دانش و کمال و خوش گزینیدن و بیش
در عشرت بسر بردن او با بیش و کلاش و مسخره و مطرب و شیدا و در قاص و محش و فسق بر جان
سوال است که در زمانه خلفا بر بنی امیه و بنی عباس بود +

بنده یک سوال میکنم از جناب شبلی که آیا خوش میدارد که کسی از او قدر نماید برای آنکه قصیده
غزالی بگوید در مدح آنکس و او را شاعر بخوانند یا آنکه او را احترام نمایند و قدر شناسند بجهت
فضل او و او را فاضل گویند شاید طبیعت مولانا بان امر اول زیاده مال و راغب باشد یا آنکه
شاعر کامل را با فاضل کامل یکسان داند و فی طبیعت بنده خلاف این است پس چنین میدانم
که هر چند فردوسی در فارسی خلاق سخن بود و مروج او را برای اشعار بلند پایه ابدار و تعریف میکنند
و فی بحقیقت تعریف فردوسی در این بود که روزگار سلاطین کهن را نو کرد و سراسر کتاب او اندر روز
نصیحت است برای آیندگان همچنین سعدی علیه الرحمه دیوانی دارد بسیار ضخیم و اشعار و غزلیاتی
که در آن آدم را مست میسازد و ذلک چند آنکه گلستان و بوستان او مفید استند بر احوال دنیا گاه
خدا دیگر اجزای دیوان او نیستند و بکار یکس نمیخورند + بالجملة غرض بنده ذم شعر و شاعری
نیست بلکه غرض بنده فائده است که از هر غزلی بنده گان خدا میرسد و باید برسد +

اکنون یک سوال دیگر میکنم از جناب مولانا شبلی آیا آنجناب که تمام کتب عرب را زیور
کرده است و خصوصاً احوال مامون را بخوبی میداند میتواند گفت که در عهد خلافت مامون عدت
شعراي کامل و صاحبان فضل و کمالی که بودند که بی نهایت مالدار بودند چند بودند و از آن طرف عدت
آنهاي که گرسنه بودند و بینوایان و سرگردان و فرود چند بودند + جناب مولانا در صفحه ۲۵ کتاب مؤلفه
خود میفرماید "سوائی این مفتی هایک طائفه دیگر نیز میس مامون را زینت می بخشیدند
تمام گل اندام نازنینی که از جنگهای روم و ایشیای کوچک اسیری آورده و دلا لان آنها را
بقیمت های ارزان خرید و موسیقی شاعری ایام العرب را و ب خوشنویسی طرافت و حاضر عالی
تعلیم مینمود و در این فنون آنها را کامل کرده بقیتهای بسیار گزاف میفر و خفتند" پس این جمله

را میفرماید که زبان خودش اردو می نویسم " مائون کے شبستان عیش میں ان خورشون
کا ایک ہر اجہرمت رہتا تھا جکی خریداری اور تربیت نے خزانہ عامرہ کو اکثر زیار کردیا تھا
لیکن معلوم ہی شود کہ آیا انہم کنیزکان را خاص مائون یخچرید و واحد کاکھ بود یا دیگران ہم
یخچریدند۔ وہ دیگر آنکہ معلوم ہی شود کہ آن جہرمت مشتمل بود از پنج ہزار یا وہ ہزار پس می نویسید
کہ کنیزکی را باین صفات مذکورہ آورند و قیمت گزافی رای او طلب کردند مائون گفت من
شعری می خوانم اگر جواب آن را فی البدیہہ گفت از اصل قیمت ہم زیادہ میدہم۔ پس شعری بخواند
و کنیزک فوراً در جواب گفت اذا وجدنا محباً قد افتریہ داء الصباۃ اولیاء احسانا۔ مگر معلوم
نشد کہ قیمت او را عطا فرمود + اکنون بندہ از فحای این کلمات میگویم کہ پادشاہ عظیم الشانی
کہ شاید آمدنی ملکش پناہ کرد و روبروہ است و بیچ ادارہ حکومتی نداشته است و چاکران مواجب بخوار
او بسیار معذور و نبودہ اند و شکس را قدرت ہم زون نبودہ است و آن ہمہ ہیودہ خرجی اند
و عیاشی شہوت رانی اوبایں غایت بودہ است بخیل کہ وہ ہزار کنیزک داشته است و تمام
آن آمدنی را در پرای اینہا بار باد میکردہ است و ہمیشہ خزانہ عامرہ اوزیر بار بودہ +

پس بندہ سوال میکنم از جناب مولانا شبلی کہ آیا این وضع سلطنت و حکومت در نزد ہم و
دانش اوشان مطبوع است۔ اگر مطبوع است جای گفتگو نیست۔ و اگر مطبوع نیست کمال
تعجب است از بزرگواری کہ اینکہ نہ چیز ما و اعمال را داخل مدوحات شمار و و اینگو نہ زربندگان
خدا را برابر او دان فیاضی خوانند + خود جناب مولانا از وضع و حالت حیدر آباد شکایت داشت
کہ چنانچہ لازمہ قدر و منزلت او بود از و احترام نہ داشتند و یقین است کہ نزد ہر امیر و بزرگواری
کہ میرفت بقدر موقی جان۔ یا ریشم جان فاحشہ و رقاعہ از این قبیل قدر و منزلت نہ داشتند و
آن فاحشہ را بیشتر احترام میگذاشتند از وہ۔ چنانچہ ما ہی دودھ دروپیہ برای او قرار دادہ بود
و حال آنکہ ہر یک از این فواحش را ما ہی بیخصد و ہزار روپیہ بلکہ در یک شب بیخصد روپیہ میدادند۔
و براین منوال یقین است کہ ہزار عالم فاضل را در نزد مائون احترام کی از آن کنیزکان نبود۔

پس این چه سلطنت و حکومت و ملکداری بود که قابل بیخ و بن باشد؟

گمراہ کیفیات بسیاری از کتاب المأمون کی دو فقرہ دیگر را می نویسم و از این مطلب در اینجا دست میکشیم + در صفحہ ۱۰۷ مینویسد چون مأمون بہ شمس رسید چند شخص کہ سروا را بہا غالبہ نمودی بود در شب جمعہ ۲ شعبان در حمام ذوالریاستین را بقتل رسانیدند۔ مأمون متادوی کرد کہ ہر کہ قاتلان مقتول را گرفتار کند وہ ہزارا شرفی باو بدہد۔ چون قاتلان مذکور را آوردند جو یافتند کہ کدام کس آنها را بران کار بداشت ہمہ گفتند تو خود بودی آن کس شیخ ذکیر آن قاتلان را تمام بگشت + پس در صفحہ ۱۰۷ مینویسد شاید مقتضی بہا مأمون الزام آورد کہ ذوالریاستین کہ اساس حکومت او را استوار نمود باشارہ خود مأمون بقتل رسید "لیکن ہم پوچھتے کہ آخر علاج کیا تھا ذوالریاستین اپنی خود سری سے باز آسکتا تھا نہ اہل عرب اوسکے سامنے سر جھکا سکتے تھے۔ موقع ایسا آپڑا کہ بقای خلافت اور ذوالریاستین کا اجتماع ناممکن ہو گیا تھا" پشا باش مولانا خوب رفع الزام از مأمون نمودی۔ غدر بدتر از گناہی بہ ازین نمی شود۔ در این مقام باید بندہ بقول ابن مبارک بگویم کہ من نمیدانم بکدام یک ازین امور تحقیق نمایم۔ از فضل مأمون یا رفع الزام نمودن بناب شعلی از او + مگر جناب مولانا میفرمایند حضرت علی رضا امام ہفتم را مأمون جانشین خود قرار داد و شیعیان میگوند او را بقتل رسانید۔ (این ہم بر بندہ معلوم نشد کہ بچہ حساب یا اشتباہ حضرت رضا امام ہفتم شدہ) + پس میفرماید در سنی مؤرخ اسکے محاسن و فضائل کا علانیہ اعتراف کر کے بڑی حسرت سے کہتے ہیں کہ افسوس شیعی تھا +

مشہور است کہ وقتی شخصی گفتہ بودہ است "حسن و خیر و دختران معاویہ بودند" شخصی دیگر جواب گفتہ بودہ است کہ "حسن و خیر را درست کنم یا دختران معاویہ را" اگر مأمون شیعہ بودہ است ما باید بگویم کہ شیعہ بسیار بد و مردودی بودہ است کہ اول بر خود را حجت جاہ بگشت و از خوشی قتل او سجدہ شکر بجا آورد۔ بعد وزیر خود را گشت کہ او را

بر تفت نشانید و بسطنت رسانید - بعد قتلان او را کشت - آن غایت شهوت پرست
 بود که صد ما و هزار ما کنیز میخرید و نگاه میداشت - آن همه مال خلق الله را بر باد میداد و آخر آن
 امام مفسر نفس انشاء خود را هم کشت - مرا ابد با جناب شعلی خصوصت بغرض نفسانی نیست بلکه
 شفیق بنده است و او تنها مؤید افسوس نیست بلکه تمام مؤرخین اسلام مورد افسوس اند - افسوس
 است که چنین تا مثل کاملی اینسان ساده لوح و بقول اهل ملک خودش پورانه فیشن است که
 میتوان تمام مؤرخین شنی علانیه بر محاسن و فضائل مامون تعریف اند و لیکن کمال حسرت میگویند
 افسوس که شیعه بوده - از این کلام علوم میشود که تمام مؤرخین شنی بسادگی این جناب بوده اند و از
 ابتداء نام شیعه چنان بدیده است که مؤرخین شنی از روی افسوس گفته اند مامون شیعه بوده -
 در این همه کیفیات مرا یک غرض فاض است و آن این است که مال دنیا و اغراض نفسانی
 چگونه است و چگونه صاحبان بصیرت را نابینا می سازد - و از آنطرف خوف هم عجب چیزی است
 یعنی خوفی که یا از روی بیم جان باشد یا از روی امیدنان - و با آنکه تمام خرابی جهان و از ابتداء
 جهان یا از روی جهالت بوده یا از روی غرض - یا از بیم جان - یا از امیدنان - و در میان این
 چهار کیفیت هیچ کار بد و مذموم و گناه کبیره یا صغیره در جهان فرو نگذارنده است حتی کشتن
 پدر پسر و پسر پدر و برادر برادر و مادر و دختر و دختر مادر و ظاهر خدا و محبین زنای با محارم
 و اعمال از اینها بدتر هر چه را ما تصور کنیم -

اکنون می آیم بر سر کیفیات دینی و امور دینی مربوط به جهل و غرض

پوشیده مباد که بنابر ارتباط غرض این فقیر که ثابت نمودن این امر است که این امر
 جهان و دین و مذہب و ایمان و خدا شناسی و عبودیت و هر چیز دیگر محض برای همدردی جنی
 آدم است از یکدیگر و نسبت با هم باید ملاخط نمود که دین و مذہب چرا کردند و نه زبان و در میان
 هر قوم و هر ملت - همچنین در میان جهل و غرض نفسانی و خوف و رجاء دین و مذہب چه تشبیه باز یها

میکرده اند و هنوز میکنند + باید دانست که دین یا مذهب در هر زمانی در میان جاهل و غرض خوف و درجا چیری بود و اثری داشت مانند شراب و اکثش - بزرگی گفته است "باده فی در سر ری می کند" آسپخان را آسپخان تر می کند - مثلاً اگر شخصی جاهل محض باشد و در حالت هوشیاری اعمال و احوال و اقوال و کردار او همه نامحار استند باید دید که اگر شراب بخورد چه حالتی بهم میرساند و همچنین اگر انگیزه تشنه بسیرم خشکی بگیرد چه نتیجه از او حاصل میشود +

دین و مذهب را از ابتدای عالم چند اثر یا کیفیت خاصی بوده (۱) آنکه در میان معدودی از خلق خدا که بطا هر از گروه جاهل اند کی عاقل و با علم و هوشیار و چالاک تر بودند کیهیتی داشت که آنها خود را رب النوع انسان میدانستند و خود را بر سایرین مالک جان و مال و زن و فرزند تصور میکردند و خود را شبان بر کور و تاریکی پنداشتند (و غالباً و اینگونه جاهل) که محض بار و خواجهش نفوس خود آنها را نگاه دارند و چهار در بینی انگنده بهر کجا که بخواهند بکشند (۲) آنکه گروه جاهل بخت را باین عقیده درمی انگند که باینده و برده و عبید و عبید آن گروه اول استیم و جان و مال و اهل و عیال و زیست و زندگی ما از این آن گروه است ما را ابد اختیار می نداد و ما باید تسلیم محض باشیم و رقیض اختیار و اقتدار آنها - (۳) آنکه در دماغ گروه اولین درمی انداخت که ما باید تمام خلق جهان را بر خود و جبروت طایع و منقاد خود سازیم و در این کار فتح و ظفر میسر نمی شد جز آنکه بوعده و وعید جاهل را بر این کار بدارند و با مقام جیل و زندان و بر غبت بهشت و خوف از دوزخ آنها را بجرکت در آورند و انگیزه سازند برای مارب و اغراض خود - (۴) آنکه در دماغ گروه ثانی درمی انداخت که آری حصول مال و زرد دولت و عیش و نشاط و شهوت رانی این دنیا و اجر و ثواب آخرت محض موقوف است بر این کار که بندگان خدا را بهانه دین یا کفر و زند و احوال بکشیم و مال آنها را بیافزا و زن و دختر و پسر آنها را اسیر آریم یا آلوده و امن سازیم و نیز مستوجب قرب خدا بشویم و بهشت ملک طلق ما گردد + مگر کامیابی در این امر بمقتضای حالت و وقت و چیز دیگر را ضرور داشت اول شمشیر بود و ثانی زبان - اگر شمشیر بود و ابد حاجتی زبان نداشت - ولی اگر شمشیر نبود

بناچار باستی زبان در کار آید. بی بیشک زبان گاهی کامیاب نمی شود و گری شه بی نهایت کم
مگر به صورت حرکت میگردی بنهایت و یکی بخشونت. در صورت اول بی انجمله کامیابی بود و بی
در صورت ثانی قضیه برعکس بود زیرا که هزار ماحون ناقص ریخته می گشت و عاقبت الامر مطلوب و
مقصود هم بدست نمی آمد. این همه که عرض شد از قدیم الایام بر همین منوال در سراسر ملک جهان
وجود داشت و اگر ما در تاریخ جهان ملاحظه کنیم صدق این کلام بر ما معلوم می شود +

اما آنچه واقع می شد در میان نصاری منسوب به تمام این شقوق بالا بر این صورتها بود. چون
شاگردان یا خواهر یون حضرت مسیح پراکنده شدند و خلق را بدین مسیحی دعوت نمودند ابتدایکی از آنها
پائول نام به شهر روم دار الخلافه مملکت روم الکبری داخل شده اهل آن شهر را بدین عیسوی در آورد
و بطیظ آنکه این شهر اولین شهری بود که المشرک بدین مسیح وارد شدند شهری گشت مقدس و متبرک مانند
بیت المقدس ایود و کعبه اهل اسلام + از آن پس نصاری گفتند که شخصی را باید گردید که بنظر رئیس ما
باشد و شخصی را گردید ملقب نمودند به "پوپ". هر چند که یکی از آن پوپهای نخستین پسر فارسی بود
مگر ملاحظه دار تباط دین و مقتضای حماقت خلق آن زمان عظمت و جاه و جلال و جبروت و استیلائی خود
را این پوپهای جباری رسانیدند که مکتل بهیچیک از خلفاء اسلام یعنی خلفاء عینی امیه و عینی عباس بیایه آنها
نرسید زیرا که پوپ در لباس دین کار میکرد و در لباس پادشاهی و ملکرانی و لند مالک بود و بر جهان
مال و عیال خلق بلند. چنانچه نوشته اند وقتی یکی از پوپها در روزی در گذاری سوار و نیزه رفت و دو پادشاه
عظیم ایشان پیاده در رکاب او مانند غلامان میرفتند و شخصی با کمال استعجاب آواز برآورد که عظمت
لله این چه شان و جبروت است که مضافه میشود +

هر سال در روز خاصی پوپ بر منبر خود بر می شد و هر کسی را که درین سال مورد عتاب و قهر واقع
شده بود یعنی بروقی عقیده اهل اسلام گناه کبیره کرده بود و فتوی "اگر کاسیونی کیشن" یعنی ارتداد و
ورق او جاری میکرد. تمام خلق از پادشاه عظیم الشانی گرفته تا فروترین مردم خود میل زدند که آیا
این فتوی را در حق کدام اشخاص جاری خواهد کرد. البته سلاطین و بزرگان بیشتر مورد عتاب و قهر

ا. اقی می شدند بحقیقت غرض آنها هم همین بود که بر پادشاهان و بزرگان استیلا داشته باشند چون
 پوپ حکم از داد کسی را میداد اگر چه پادشاه و ملکتی بود حتی زن فرزندان او نیز از نو کناره می کشیدند
 و ایستنی بدست خود بیز و بخرد و برین حال بسر میکرد تا هر زمانی که پوپ قلم عقور بخطای او در
 میکشید و وقتی دیگر چنان بود که بر شهری و ملکی قهر میکرد و میگفت که این شهر ملعون و مورد غضب الهی
 واقع است. آن وقت تمام خلق در آفت عظیمی در بودند و باب معاطات و آمد و شد مسدود بودند و هوا
 آن شهر ناپاک بود و مردگان را در کوچه و بازاری افکندند زیرا که نمی توانستند آنها را مس نمایند
 و بگورستان برند و بقتبر سپارند. اصولی قرار داده بودند که وابستگان کلیسا و قبول ما اهل شرع اگر
 جرمی کنند حکم سزای آنها با پوپ و ژاب او و اهل کلیسا است و پادشاهان و عموم خلق غیر اهل کلیسا را
 منع داشته بودند که بموجب قوانین ملکیت آنها را سزا دهند. لهذا وابستگان کلیسا و سلسله علماء
 بسیاری از زنان و دختران مردم را آلوده دامن می ساختند و کسی را جرأت دم زدن نبود.
 بلکه مکر خونهای ناحق هم میکردند و روزگاری زنی شده بود که گناه کاران نزد پوپ یا ژاب یا کاشان
 او آمده اعتراف بگناه خود میکردند و بزرگی داده معفومی شدند و کتب مقدس تورات و انجیل در زبان
 یونانی و لاتین بودند خصوصاً انجیل (همچنانکه قرآن و عبادیت ما در زبان عربی است و در هر زمانی
 که در مایه خلق از رویاخت معانی آن لایعلم و عاجز اند) عیسویان آن زبان نیز بر این منوال لایعلم و بخیر
 بودند از معانی و تفسیر کتب خود بلکه پوپ یا ممنوع و حرام داشته بودند که خارج از اهل کلیسا کسی
 زبان لاتین را حاصل کند و لهذا هر نوی که خاطر خواه و بموجب اغراض نفسانی خودشان بود
 کلمات انجیل را معنی و تفسیر میکردند و نیز همچنانکه صد ها کس در میان اهل اسلام هزارها حدیث
 را از خود تراشیدند آنها نیز کلمات و عبارات بسیاری را از خود تراشیدند نسبت به کتب مقدس
 و حار یون میدادند.

بالجملة این حال بر این منوال بود تا آنکه شخصی برخاست بنام "کوتهر" و کتب مقدس را
 زبان خود ترجمه نمود و خلاصهای پوپ و تابعین او را ظاهر ساخت و از آن زمان عیسویان مقدس

گروه شدند مانند سنی و شیعه اسلام گروه اول را که یونانی است "رومن کتولیک" میخوانند
و گروه ثانی که یونانی اند "پروتستان" لقب یافتند. گروه اول حضرت مریم
را نیز در او بهیت شریک کرده اند و اشکال حضرت عیسی و مریم را در کلیسای خود بنا کرده پرستش
میکنند و همیشه چیزی بصورت صلیب از سیم و زر ساخته گردان خودی آویزند و در هر مقام و هر سفر
صلیبی از چوب یا سنگ نصب کرده اند و تعلیم آرا می نمایند و معتقد بسیاری از ادیان و اشیاء متعلقه
آنها میباشند و گروه ثانی میگویند این همه داخل بت پرستی است و تجزیه حکم خدا که در کوه طور
بحضرت موسی ع رسید و بر الواح نوشته بود و نیز یک فرمان حضرت مسیح که فرمود "دوست دارید
همسایه خود را" هیچ عمل دیگری را بجا آورده و فرزند نیست و کفر است و از زمان که تیرشده ام
تا دو صد سال پیشتر این دو گروه دشمن جانی یکدیگر بودند و از یکدیگر بسیاری را بر آتش کباب و
بر آتش تفت بریان نمودند یا در روغن جوشانیدند و حتی آنکه "الیزابت" ملکه انگلستان بی صد سال
پیشتر ملکه اسکاتلند را که خویش او بود یکنهفت مذبح بگشت بلکه تا او اکل صد سال باضی در انگلند
هیچ رومن کتولیک را خدمات عالیه حکومتی نمیدادند و مگر بعد از آنکه تقاضای این وقت بسبب کثرت علم و غیر
تغییر و تبدیل حالت جهان امور مذهبی با امور پویشگی تبدیل یافته و آن جنگ و جدال مذهبی بظاهر
محقوق و معذور گذشته و فی البینه و برالطن و تا قیامت موجود خواهد بود و در این وقت سه شعبه
عظیم مذهب عیسوی در ممالک یورپ و امریکا وجود دارد (۱) مذهب رومن کتولیک (۲) مذهب
پروتستان (۳) مذهب انجلیست که متعلق است به کلیسای یونان و مردم بعضی تمام پیر و ان
آن مذهب استند مگر البته همان سان که شعب مذاهب اسلام وقتی هفتاد و دو بود و همچنانکه
امروز صد تا باشد شعب مذاهب عیسوی هم بسیار است چنانچه گویا در میان پروتستان ۴۰۰ فرق
مختلف اند و فی یکی را با دیگری کاری نیست.

مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا

مسلمانان باید بخوبی چشم خود را باز کرده بر این فقرات بنگارند و بخوبی گوش خود را فرا داشته
این کیفیات را بشنوند که بکار آنها آید - (۱) ابتدا باید دانست که عیسویان یا بموجب رافت
و رحمت الهی و توفیق آسمانی یا بسبب آن تغییر عظیمی که خدایتعالی در کلام خود فرموده است آن
الله لایغیر ما بقوم حتی یغیر و اما با انفسهم از خواب غفلت بیدار شدند و حالت خود را تغییر
دادند و پروردگار آنها را یاری فرمود که بسختی و استواری چنگ در زواید و الوهاتای علم و دانش
و انزال بسیاری از توهمات جاها نهند و هب را از دست دادند و بظاهر جنگهای مذهبی را برکنار
نهادند + (۲) آنکه با وجود علم پیروی نمودند آن آیه دیگر را که خدایتعالی فرموده لیس للانسان
الا ما سعی + که خود را بجستی بر میان بستند و بدنبال محنت و مشقت و پیشه و هنر و کمال و تجارت و
حرف و دستکاری روان شدند + (۳) آنکه بموجب آن آیه عظیم بر فائده دیگر عمل نمودند که
خدایتعالی در قرآن ماسلمانان فرموده است و شاورهم فی الامر و پادشاه و گدایان تاج شاهی
و دلق گدای متحد گشتند و در نیک و بد و فتح و هزیمت و خوشی و ناخوشی و جریان امور مملکتی
یکدل و شریک شدند و تمام زور و استیلا و قوت و جبروت خود را باین کار و دیدند و بطور اتحاد و
یگانگی افعال و قوانین نیک جاری داشتند + (۴) و از همه بالاتر آنکه این آیه مافی هدایه را که
خدایتعالی به مسلمانان فرستاده و در کتاب مسلمانان است که فرموده ان المؤمنون اخوة بکمال
توجه و مواظبت سخت و استوار گرفتند و در آن صراط مستقیم قدم زدند + ولیکن مسلمانان بنیاد فخر کنند
که عیسویان این صفات و فضائل و چیز را همه از دین و قرآن ما اخذ کردند بلکه خدایتعالی عقل و
دانش به فرودی از افراد بندگان خود عنایت فرموده و چشم و گوش هم همه داده و راه نیک و بد را هم
همه نموده و گویی آن راه را پیش گرفتند و بمنزل رسیدند و گویی این راه را پیش گرفتند و در
بادیه حیرت سرگردان میگرددند و راه بجای نمی برند + مقام حیرت و عبرت است که از ابتدای اسلام
یعنی پس از رسول الله هیچکس بر این آیات مذکوره عمل نکرد + بنی امیه و بنی عباس و مارون م
مارون عمل نکردند + خاندانهای دیگر عرب و عجم و ترک و هندی و صفوی و مغول و غیر ذلک عمل نکردند

و امر و سرهم که اهل ایران ماسخواهند عمل کنند نه پادشاه راضی میشود که اختیارات و اقتدارات خود را از دست بدهد و نه علما میخواهند نور و استیلائی خود را فرو گذارند و تا ایدم که بنده قلم در دست دارم هیچ چیز کاری نکرده اند و تحمل که گاهی نخواهند کرد + (۵) آنکه آن آیه عظیم الهی را که در قرآن اهل اسلام است یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء الخ کمال معنی عیسویان پیروی میکنند و پیوسته سعی و جهد دارند که مسلمان و چینی و یهود و هندو و آتشیگیر را از جهان معدوم سازند + برخلاف مسلمانان که از علای و کفشی بر داری نصاری متخف و نفوذ افرازان + (۶) این آیه قرآن را هم کمال ثبات قدم پیروی میکنند که خدای تعالی مسلمانان فرموده و اعتصوا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا الخ + (۷) و لیکن یک کلامی را که حضرت شیخ پسر مولود خدا فرموده است که دوست بدارید همسایه خود را و اگر کسی طایفه بیک رخسار شما میزند رخسار دیگر را پیش آرید بختی فراموش کرده اند و هر یک از آنها دشمن خود را همسایه خود است و اگر ممکن باشد و بشود و چنانکه اگر بر می آرند و اگر چنین کاری ممکن نباشد و از بهارات بسیار عظیم جنگی و لشکرهای گران کاری نباید بوضع آن بجهت توسعه تجارت خود و تنهایی تجارت همسایگان خود در سایر ممالک اقوام دیگر فتنه برپا میکنند و خرابیها میمانند و آن ممالک را بظلم و جور و زور بقبضه خود در می آرند + (۸) علوم حکمتیه طبیعییه ریاضیه و صد ها علم دیگر را بحد کمال رسانیده و از هیچکس مخفی نداشته اند مگر صرف خود میتوانند از آنها دولت و دنیا را بچنگ آرند و کمال خوشی و راحت و بدون بیکاری و بیاری بسر برند و محض از پر تو خود و اسباب و آسایش و راحت و جاه و تجل خود و دیگران را هم خیری و راحت و از پر تو دولت و کمکت خود و دیگران را هم بدولت میرسانند +

اگر چه معاملات دین و دنیا و امور زیرت و زندگی فرزندان آدم که بلحاظ افراد اگر دست بالا را بگیریم زیاده از هفتاد و یا هشتاد سال عمر بیش نیست اما بلحاظ قومیت و اجتماع تا هزارانی است که دنیا و خود دارد و ولی سخن ما بر این است که اگر ما فرض کنیم که این دنیای موجوده آخر شود و پس از آن دنیای دیگری باید باز معاملات دین و دنیا و زیرت و زندگی آن مخلوق نیز اسباب

و بهمان دشنام و شتم و کینهات و مقتضیات لائق و اختصاصی خواهند داشت و اختلافات
 طبایع و آرا و خیالات و افهام بندگان خدا نیز لائق و اختصاصی خواهند بود و بر همین پنج که امروز
 میباشد و سواى این غیر ممکن است + آن خالق حکیم و پروردگار مطلق که این دنیا و اینها را
 آفریده میداند که چرا آفریده و فکر پنج مخلوقی که آفرینش او نمیرسد و هیچ مخلوقی بهر درجه
 طاقت و علم و حکمت و حکمانی که باشد نمی تواند در یک امر بسیار جزئی عالم قاعده کلی قرار دهد و
 دو چیز را که کان یکسان سازد چنانچه دو برادر - دو خواهر - دو پسر - مردی - دزدی - دو اسب -
 دو خر - دو گاو - دو درخت - دو سیب - دو خرپوزه و هر دو چیز از موجودات همان را برابر یکسان
 کند + آدم و حوا را یک طبیعت و خصلت نبود - نایل و قابل را یک طبیعت و خصلت نبود
 و کان و ملک هر کس و هر چیز را که مائلا منطه کنیم بر این حال است + با وجود این همه اختلاف حالات
 و اقتراق خیالات و کیفیات با اعتقاد هر قوم و هر ملت خدایتعالی متشکلی را فرستاده و دستور العملی بد
 او داده است برای انتظام این عالم و اولاد او بالبشر + چنانچه با اعتقاد اهل اسلام خدای آنها
 که واحد لم یلد و لم یولد است رسولی را فرستاد و هدایت نامه هم باو فرستاد که بموجب آن مسلمانان
 عمل نمایند + و آن دستور العمل جانی میفرماید که مسلمانان را فرض است که بر این کتاب کتب با قبل
 این عمل نمایند زیرا که فرقی در میان آنها نیست - در جای دیگر میفرماید هر گروهی از آنچه دارند و در میان
 آنها موجود و مرسوم اند خوش استند + شاعری درین باب گفته است "متل کفر و دین بی شتری نیست
 عجبی این گروهی آن پسندند" + دیگری گفته است "جنگ بهقاد و دولت همه را غدر بهند" -
 چون ندیدند حقیقت ره افسانه زوید +

پس بنظر هر امر بر افراد و اجتماعات هر قومی فرض است که بروقی دستور العمل و هدایت نامه که دست
 دارند عمل نمایند - و همچنین از دیگر مردمان و حیوانات هم هر چه را که نیک بیند و نیک و انداخته کند +
 هیچ شکستی نیست که در این وقت آنچه را که ما از مردم یارب شناسیم در امور نیست و زندگی و تمدن
 و فکرانی و طرز معاشرت و سرسری و محقول و درست و بروقی اصول استند + اگر آن وضع ما را پسندیدیم

نباشد اینقدر میتوان گفت که اقلای برای نفس و ذات و آسایش و راحت آن اقوام ازین بهتر
 نخواهد شد و اگر ما از طرفی فخر کنیم که آن بهات نیکی و آسایش و راحت و افکار دولت و نظام
 مکرانی و تمدن را از ما دار کتاب ما اخذ کرده اند از طرف دیگری ما باید گفتش آنها را بر سر خود بزنیم و
 خاک قدم آنها را بر فرق خود بریزیم و سبزی غیرت خود را بر زیر خاک کنیم که ما خود آن طریق را از دست دادیم
 و پیروی نکردیم که از اخذ و پیروی آن اقوام بر ما چیر شدند و غلبه آمدند و گفتش بر سر ما نیز نهند اگر
 بعضی از اعمال و افعال آنها در نظر ما مکروه و قبیح و ناپسندیده است این بملاحظه وضع همان است
 که بسیاری از اعمال ما نیز در نظر آنها بد مکروه و قبیح و ناپسندیده اند + آنها نیز همین سخن را بر لب دارند
 که شما برب دارید "هر ملک و هر رسم" + قالوا وجدنا اباائنا لها عبادین + مثلاً اگر آنها دست
 زدن یکدیگر را گرفته رقص میکنند شما دست زدن پست ترین ذاتها را گرفته هم بستری شوید و از
 بطون آنها پسر و دختر بهم میرسانید که یکی شاهزاده میشود و دیگری شاهزاده خانم یا یکی فوای شود
 و دیگری بگیم صاحب + اگر آنها خلاف هدایت نامه خود عمل میکنند شما نیز خلاف هدایت نامه خود عمل میکنید
 و ابد آفرینی و دینیت + ان البته یک شخص حکیم میفری باید در میان این دو امر انصاف کند
 و فیصله نماید که ازین دو قبیح تر کدام است + مگر از قباحیت این اعمال با چشم پوشید و بر نیاز
 این اعمال بدیده بصیرت و انصاف و از روی دانش و منیش نظر انداخت که عموماً برای بهبودی
 و خوشی و راحت قوم کدام یک از اینها بهتر است + با وجود این خطی که شما حاصل است و این
 عیش و عشرتی که شما میسر است باز میگوید اللّٰه نیا سجن المؤمن و جنة الکافر پس چو شد که
 دنیا زندان شاگشته است و بهشت کفاره + در این امر بحال دقت باید غور نمود +
 حالای آیم بر سر کیفیاتی که در میان مردم یورپ یعنی عیسویان وجود دارند و آنها خود خوش
 و از پر تو آنها دیگر اقوام نیز خوش اند مگر در میان شما اهل اسلام گاهی وجود نداشته است تا ما فرض
 هر چند این کیفیات نیز بشمارند و کتب بسیاری در کار دارند ولی بنده صرف یک چند را بیان
 میکنم - لیکن ضامن نیستم که نتایج هر خبری چگونه باشد و چگونه بشود +

اول آزادی است. آزادی در ملک مختلشان. در مملکت مقبوضه خود. ابتدا باید ملاحظه نمود که آزادی
 نیک است یا بد است. آزادی بر دو قسم است (۱) آزادی در امور دین و (۲) آزادی در امور
 دنیوی. اول اگر مسلمانان بگویند آزادی در اسلام نبود بموجب قرآن ما ظاهر میکنیم که آزادی
 بحد کمال بود و از بسیاری از آیات قرآنی معلوم میشود. خدا تعالی فرموده است لا یكلف الله
 نفسا الا و سعه. ولا تنزلوا ثمانه و نزلوا اخری. لا الا که راه فی الدین. و امثال ذلک.
 اگر رسول الله یا بموجب علم لدنی یا بروفق و جمیع سمای از هر چیز آگاه بود یقین میدادست
 که چه عدت از مسلمانان صرف بزبان مسلمان بودند و در قلوب آنها زبان نبود و کتب
 خافوش بود و صرف بظاهر ملاحظه میفرموده و اگر سخت گیری هم در کار بود محض برای این بود
 که ابتدای اسلام بود و بایستی که مسلمانان فزایش یابند. گذشته ازین در همان زمان رسول
 مسلمانانی که بواقع از خدا خوف داشتند بسیار بودند و چون چنانکه امروز در سر مملکت اسلام
 همین حال است. اگر چه شراب مثلاً در اسلام حرام است مگر بیشک در بیت الله هم استعمال میشود
 و همچنین زنا و سایر گناهان کبیره. و با لحد آن امور که خاص متعلق استند بارتباط و سرو کار خدا
 بندگان او خاص نسبت دارند بخدا و خواهدی آنها صرف بخداست و پس خواه او عز نماید خواه عقوبت
 آنگاه اگر خواهند که بظاهر مسلمانان چادر را بکنند و علانیه خلاف شرایع دین خود نمایند چنانکه هر کسی
 میداند و هر دم و ساعت به چشم می بیند در حیدر آباد که هزاران گاو شراب و سینه های فروشی موجود
 است و هر مسلمان صابجی که بخوابد بغیر از آنکه داخل میشود و تا بخلق میخورد و بسیاری
 در خانه های خود میهند و هر کسی از اهل خانه بدون استئذانش میفرماید و هیچ مقام تبرک هیچ روز
 تبرکی مستثنی نیست آن موقوف است به کیفیات دیگر. (۱) باید عموم خلق علم بیاموزند و بحال
 خوبی تربیت شوند. (۲) بزرگان قوم باید خود از این امور احتراز کنند یعنی تجارت این اعمال
 و تملک تصرف در این افعال را باند و نیز تامل نمایند که این اعمال و جوانان راتباه روزگار و
 (۳) پدرانی و مادران اول خود را در استقامت قدم نهادن پس اولاد خود را هم هدایت کنند. (۴)

از طرف حکومت یا عموم بزرگان یا انجمن ها و اعطای امتیازی در هر شهر و بلد و مقام مقرر باشد که مردم را نصیحت و وعظت نمایند + (ه) انجمن ها و سوسیتهای مادر هر مقامی که جمعی از بزرگان و صاحبان زور و استیلا و عهده دولت باشند ضروری است که برپا کنند برای اصلاح حال و طرز معاشرت خلق و خود نیز پای بند ضوابط آن باشند زیرا وقتی که امیری یا رئیس سفید بلی در دست دارد و آنان و فرومایگان بطریق اولی در دست خواهند گرفت + (و) از همه بالاتر قانون حکومتی است که حکومت باید برای هر امری از این امور قانونی جاری نماید بدون خوف ملاحظه و مردم سختی پای بندی آنرا نمایند + اگر چه بسیار مشکل است حق گوئی و حق نویسی می بندگی میگویم و مینویسم - از این آب گندیده بدو یعنی سینه می میتوان گفت که در این ریاست آبروی هزاران مرد و جنابک میریزد و ناموس هزاران زن بر باد میشود و لیکن هیچکس قبح آزار نه میداند و نه پروا دارد زیرا که میگویند "هر ملک و هر رسم" بحقیقت این امور از دایره منصب امثال بنده خارج اند و اینها داخل فرائض منصبی پیران و مرشدان و مولیان و قاضی و مفتی شهرند *

ثانی آزادی است در امور انتظام میان خلق الله یعنی حفظ حقوق مردم که کسی بدیگری ظلم نکند - مال دیگری را نخورد - سرقت - زنای بالجبر - و قتل نفس نکند - و بخش میراث حق تلفی نشود و امثال اینها در تمام این امور بالضرورة باید که بروفق شرع و قوانین ملکیه و غیره که با مضای عموم رعایا و خود یافته اند عمل شود و در آن ابد آزادی نیست + البته این امور با واسطه تعلیم و تربیت نیک انجمنهای نیک و قوانین سخت حکومتی بسیار تخفیف خواهند یافت + مگر یک قسم آزادی میباشد که آزاداری حقوق خلق الله میگویند خواه آن شخصی باشد یا غیر شخصی - یعنی که خلق الله عبد و عبيد هیچکس نیستند و اگر مقتداستند صرف مقتدا آن قانون استند که کسی را با کسی کاری نباشد و هیچچیز یکی دیگری را ایندا نرساند و مزاحم نشود + و رایگونه آزادی است که عموم خلق ملکی ترقی میکنند و فوائد محسابی هست بهبودی قوم را + این آزادی اخیر بطور کمال و بدون مونی کم و کاست در تمام ممالک یورپ و امریکا (سواى ملک روس) جاری است که شاه و گدا هر دو در خط حقوق خود را می شناسند و مونی

از آن تجاوز نمی کنند و صاحبان دانش اند که تیز هرنیک و بد را می دهند و تمام اناج و منفاد
قانون استند + حالیکه مثال میدهم اگر چه در نظر اکثر اهل مشرق و عموم اهل اسلام بدعی نماید زیرا که
عادی نیستند و نیز غالباً عقل سلیم ندارند مگر تحقیق بسیار خوب و مفید است خصوصاً برای آن
اقوام و در آن ممالک +

در ممالک یورپ قاعده این است که دختران باید تا حدی که ۱۲ سالگی است عروسی نکنند و
اگر قبل از آن کنند یعنی از ۱۲ سالگی بالا بسیار نادر است + در این عمر دختران بحقیقت زن استند
و عاقل و از جهان با خبر و همه با علم استند و از خوشی و ناخوشی بخوبی آگاهند + پس اینها در کوچه و
بازار و بلع و بستان و تماشگاه و کلیسا و دیگر مقامات مردی را در چهار میثوند و بعضی اوقات در
چهارمرد و او چند ماهی در میان ایشان آمد و شد و صحبت و گفتگو است و در حضور و باطلاع پدر و مادر
هم و آن هر دو از حال و حال و طبیعت و خوشی یکدیگر بخوبی واقف بهم میرسانند و خوشی و ناخوشی
مستقبل خود را کامکان در مد نظر میدارند که آینده موجب بخشش هیچ طرفی نباشد + چون آن دختر
عاقبت الامری از آن کس را پسندید قول میدهد و وعده و اشی میزند که با او نکاح کند و آن مرد نیز
بچنین قول میدهد که او را در نکاح خود در آورده و همین عهد و پیمان و تراضی نخستین نموده نکاح است
و هر آینه اگر یکی یا دیگری خلاف عهد نموده و بر وفق قانون دیگری را حتی است که او خواهی کند و
تقاضای آن عهد شکنی را بنماید که گویند در میان خلق بی عزت شده + پس چون بهر حشیت هر دو کمال
رضایت را از یکدیگر دارند بر وفق قانون ملک استهتار میدهند که فلان و فلانه در فلان روز عروسی
میکنند و آن استهتار را بدیوار کلیسا نصب بنمایند که هر کسی آگاه شود و اگر احیاناً کسی بداند که آنزو
یا آن زن در جای دیگری زن باشد هر وارد خورا اطلاع میدهد و آن استهتار سه چهار هفته بدیوار
کلیسا نصب است تا پس از نکاحت +

بالجمله عموم اهل اسلام چنین می پندارند که باین موجب که ذکر شد با تفرقه تمام دختران قبل از
نکاح خراب میشوند + اگر با بقول این اشخاص فرض کنیم و رسم داریم که واقف این چنین است

میگویم چندان قباختی نداده زیرا که بواقع صلاح همان تراضی طرفین بود و باقی کار ما را رسم آن
استند و آن مرد شوهر آئیده آن زن است و این کار را اصل زبانی با مجریان نایب نیست
یک قانون سخت دیگر این است که پس از صلاح نه مرد را اجازت است که زن دیگری را بگیرد یا باز
بیگانه همزه شود و نه زن را اجازت است که نزد مرد دیگری برود و جز آنکه در خفی باشد فعل هر دو را
ظاهر شود بوجب قانون جدائی و طلاق واقع میشود و بهر حال این کیفیات تماماً برای آن اقوام
بی نهایت خوب استند و پیر فائده و بیشک در وضع مناکحات مابین قبا و مضرات استند که
بند و زنجیری گنم و بی خوردندان مامیداند +

اما آزادی اقوام یورپ در ممالک مفتوحه و مقبوضه آنها مثل آزادی انگریزان در ملک
که فرق کلی دارد با آزادی ملک خودشان و بحقیقت نقصان آن از فائده اش زیاده است و این
آزادی مصلحتانه و از روی حکمت عملی است نه از روی واقعیت + (۱) در ملک انگلستان حکومت
حکومت خودی است و در هند حکومت بیگانه + (۲) در آنجا خلق ملک مفتوح نیستند و در اینجا خلق ملک
مفتوح اند و بالضروره باید فرقی در میان فاتح و مفتوح باشد یعنی بیخیال بند و بیکه بیخیال انگریزان و بعضی از
مسلمانان هم + (۳) در آنجا حکومت در قبضه و کفایت خلق است و قانون ملک با مضای آن یکسان
مستور و مجبور و یا بدو را بیخود نیست + (۴) در آنجا خلق نه بیخیال و نه قهار کامل هر چه می خواهند
و هر خرابی که میخواهد جاری کنند در اینجا فاکت است هر چه میخواهند بکنند و نه با قدرت هم رخن نیست +
(۵) در آنجا حکومت از رعیت خائف نیست در اینجا حکومت از خلق خائف است چونکه از حسن و از
مذهب خودشان نیست + (۶) در آنجا حکومت و مناصب و عهدهای دایمیه همه در دست اهل ملک
است و در اینجا در دست بیگانگان است + (۷) در آنجا تمام خلق یکدات اند و یک مذهب و یک سر
و یک زبان دارند و در اینجا یک لحاظ ذاتهای مختلف و مذاهب و مذاهب مختلف دارند و مگر
بحقیقت و مگر پیشین نیستند مسلمان و هندو و رقابت این دو مانع آزادی واقعی و متشک و همتا
عظیمی شده است حکومت غیرا + (۸) در آنجا غالب خلق با علم و ادب و روح حکومت با اصول و یک

واقف اند و در اینجا غالب خلق جا پس و از هر چیز بجز براند + (۹) و آنچه خلق بخوبی میدانند شکر
 شکران و محبت و فراتس از دو اجتماعات مکه چیست - یعنی که فراتس حکومت کدام و فراتس رعایا
 کدام است - مگر در این ملک کسی این امر را بخوبی نمیداند و کسانی که میدانند بسیار معدود اند و منتهی
 آن این است که فی المثل اگر حکومت خراجی را جاری میسازد کسی نمی پرسد برای چه یا در کدام طریق
 فرض میشود - از آن طرف غالب خلق شاید گمان میکنند که چون حکومت خراج از ما میگیرد اگر ما شب و خا
 نوار ضعیف و بندهیم و در روز بخت ما آید فرض حکومت است که خانه ما را حفظ کند - این هر دو فعل از
 روی جهل و بجزی از جهان است + (۱۰) و بالجملة و بالاتر و لب همه این است که در انگلستان
 آزادی برای صاحبان دانش است و بر خلاف آن در هند آزادی برای بھال و اشرار است
 خلق انگلستان بیش و کم از قدیم آلا میام آزاد بوده اند و معنی آزادی را میدانند بر خلاف اهل هند
 که همیشه عبد عبید بوده اند و معنی آزادی همین را میدانند که مانند حیوانات هر فعل خلاف شرع و عقل
 و تندیب را بکنند و بس و در امور دیگر ابد معنی آزادی را نمیدانند و در پیش چشم ماست که هر روز
 کیفیتی را می بینیم که هر چه بشود هیچکس نمیداند چه میشود و اگر بداند نه وای دم زدن را دارد و نه
 جرأت دم زدن را + در ملک انگلستان هر امر جزئی و کلی که مراع شود بر خلاف حقوق و مرضی خلق هزارا
 اجتماع میکنند و شور و شغب برپا مینمایند - بر خلاف در این ملک اگر مردم جمع شوند و شور و شغب
 کنند فوراً یکی دو کس از بزرگان آنها را گرفته حبس میکنند و باقی خاموش می شوند + اگر چه
 اگر نگران هر روز ظلم و زیادتی ترکان را نسبت به رعایای خود را اخبار مایان مینمایند مگر کسی
 از کارهای خودشان شکایت بلکه نکته چینی کنند نام آن شکایت و نکته چینی را میگذاردند بغاوت و سرشی
 و مخالفت با حکومت و عدم دولتخواهی +

مان البته با بطور انصاف میگوئیم که چون انگریزان وضع ملکرانی را بخوبی میدانند چنان
 بندوبستی کرده و میکنند که اغلب مردم خوش اند - و اینها که خوش اند بدو گونه اند - اول
 آن گروه بیشمار است که تماماً ناخوانده و جاہل و جنگلی اند و بخوشی و آرامش نقد قانع آ

و از آزادی بجز به معضای که مطلق العنان است از هر چه زدن و هر چه گرفتن مستور اند.
 اما از اتحاج آن نمی اندیشند. اگر حکومت بکلیت بکلیت و در تمامی مختلف بخون آنها را در شیشه
 کند و هر روز یک قانون جدیدی جاری کند و خرج تازه بکند آنجا بپندارند و اندکی فمند
 و نه دم میزند. تا می آن گروه معدودی هستند که اگر چه بحقیقت از انحلال و افعال حکومت ناخ
 اندود و اطمینان نمی نمایند مگر از اطمینان انسانی و حب جاه و خدمت حکومتی و رغبت یافتن بکار
 و تقرب به امثال این چیزها را بر بالا تر نسبت مذمبی و رقابت با دیگران آنها را خوش داشته
 و خوش میدارند و از هر چه بشود و هر چه بر سر آنها وارد آید و مگر در این وقت آنها نیز اندکی مایوس
 شده و کم کم بهوش آمده اند که خیال پلاو می پزند و نباید بعد های حکومتی بکلی خاطر جمع باشند
 زیرا که حکومت آنچه میکنند پیش بهیوی قوم خود را در نظر دارند +

باید دانست که در این کتاب عرض بنده صرف این است که بر تمام مسلمان جهان ظاهر سازم
 که با وجود آنکه شور و شغب غاشقیه اسلام که کتاب ما پر است از آثار ظهور اسلام - خاموش شدن
 آشنگاه های ایران - زلزله طاق کسری - انهدام دولت روم - و پیدایش ذات اقدس رسول
 آنرا از زمان صلی الله علیه و آله و سلم - خبر دادن بسیار گاهسان و ستاره شناسان در جهان -
 و معادای و یهود - و خبر دادن حضرت سح از آمدن رسولی که نام او احمد است - آنان جبریل برین
 و آوردن پیام اسلام و کلام حق - و عرض حضرت خیر المومنین بر تمام قلوب و دینین بشکستن اضم
 خانه کعبه شش فقره بیابان با کفار - آن جنگهای عظیم بدر و حنین و خندق و خیبر - یاری نمودن
 مرشدان از مسلمانان - توحید نبوت - نماز - روزه - حج بیت الله - جهاد های بسیار در راه خدا
 ایمان بخدا - وعده بهشت و وعید دوزخ - و پس از آن جنگها - جدای های فانیین مهاجر و انصار و شیعه
 و سنی و آل امیه و آل عباس و همدار و و یا بشیر ملت اسلام که یکی از آنها و نامعلوم نابی
 خواهد بود و باقی بدوزخ خواهند رفت - تا نفع و راه خلافت چه در حین ارتحال رسول الله چه
 پس از رسول الله در میان متعدد و خلیفه و امیر المومنین و شهادت شدن نبیره رسول الله و اسیری

و خزان فاطمه زهرا و جگہا و ملک گیری های بسیار از مائیکس همان وقت قبل انکما سید موسی
 و کشتن هزاران پدر پسر و پسر پدر و آئینه سازعی که از آن روز جاری بوده است تا بامروز و درین
 یکده از وسیع حد و بیت و پنجبال از هجرت نبوی که تحیل حد با کرد و مسلمان کشته شده اند و هزاران کوفه
 زیر بار و شده آیا بر یک شخص واحد معلوم گشته است که آخر اسلام و توحید چه بود و ایمان بخدا و
 وحدانیت او و رسالت رسول و نزول قرآن و حساب و کتاب و جز او عقوبت قیامت برای چیست
 و نتیجه این همه کیفیات و غایت این همه داد و فریاد و غوغا کدام است ؟ این چیزها و کیفیات و غایت
 اسلام و تمام آنچه مربوط و متعلق است به اسلام تماماً برای مضمی واقعی این لفظ همدردی بود و بس
 ولی جز معدود بسیار معدودی هیچکس از اهل اسلام ندانست و امروز هم نمیدانند که همدردی چیست
 و تمام آنچه مسلمانان در بین این سیزده حد سال کرده اند برخلاف این لفظ و مفهوم آن بوده است
 همدردی چیست ؟ هیچکس نمیداند و اگر بدانند نمی توانند بیان کنند که چیست و هر کسی
 از اینطوری بیان کرده و تعبیر نموده است - فردوسی فرمود " پسندی و همدستانی کنی
 که جان داری و جان ستانی کنی " میازاموری که دانه کش است که جاندار و جان شریفین خوش
 است " پسندی علیه از همه فرمود " چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار " و
 و ایضا " زیر پایت گردانی حال نور / چو حال تست زیر پای سیل " دیگری زبان آورد و گفته
 است " در و دل کے واسطے پیدا کیا انسان کو / ورنہ طاعت کے لئے کچھ کم نہ تھے کرو بیان " و
 انگریزان در زبان خود مضمی همدردی را چنین نوشته اند

" Sympathy - The quality of being affected in like manner with others, fellow feeling with those around us, especially in their afflictions. "

مگر احتمال بسیار کلی می رود که هنوز از این بیانات هیچکس بخوبی کیفیت همدردی را ندانند
 البته ممکن است که دو کس مضمی و حقیقت همدردی را چنانچه باید و شاید بدانند و بفهمند و آن هم

در صورتی که هر کس غیبتی یکسان باشند - "آن روزی که هر یک را جوانی نوشته باشد هر روز
 بیک روز و هر روز کام و پیش چشم آن دو بینند - بیشک اینها از نوزاد یکدیگر آگاه اند
 میتوان گفت که همه یکدیگر میزنند پس کسی که بداند حال عسایر خود را که فرودیده اش مرده است
 همان سان که گویا فرودیده خودش مرده است این کس را گویند "همدرو" +

غزل

کسی ز گردش گیتی ندیده درویش
 خبر نباشدش از آنکه همد کرده فلک
 مرا بود خبر از حال عاشق زاری
 چو دست طفل تو باشد دست تو در راه
 کجا ز در دل دیگران شود آگاه
 یکی نشسته بزندان درون تاریکی
 یکی بشارت و یک سخن نیست در دل او
 تفاوتی نمکن پیش مردهگان این حال
 چه حال داند آنرا که خون بود جگرش
 کسی که شاد نشده است و یاد او پیش
 کز انتظار بود و دیده هر زمان بدش
 چنان بود دل طفلی که شد ز سر پیش
 که نیست از غم و اندوه این جهان بخش
 یکی نشسته بساغی و دیده بر قرش
 یکی بکربت و صد کوه در و بر کمرش
 هر آنکه زنده بود در دل آید این اثرش

ز در او چه بود آگهی ترا در وی

زنی که تازه بود مرده نوجوان پیش

گروه بهیچاری جاہل اند که حقیقت نه خوف جان دارند و نه امید نان - گروه بسیار قلیل دیگر
 هستند که هم بیم جان دارند و هم امید نان و فقر و صا ثانی را - گروه اول جهال اند که کللی از نیکی به
 جهان بخیر اند - گروه ثانی صا حیان و انش اند و بی همه دنیا در جاہل غرض اند و یک جنس
 پیش ازین گفتم اگر تعصب را بر کنار گذاریم و بدیده انصاف ملا حظہ کنیم با وجود آنکه اگر میزان
 در این ملک بگازد و فاتح استند نسبت بسایر اقوامی که در این ملک حکومت کردند و بقیه نسبت
 بسلمانان که چه در ملک خود چه در ملک بیگانگان حکومت نمودند بهر حیثیت هزار بار بهتر اند - اگر میزان

صد تا کار نیک کرده اند برای مردم هند + مردم هند تماماً جاهل و لایعلم بخت بودند و امروز صد تا
هزار صاحب دانش در این ملک وجود دارند همه مردمان بسیار کامل + تجارت این ملک را
بی نهایت افزایش دادند + طرق و شوارع را صاف و پاک دانستند و آمد و شد را بطور راحت
آسایش و سهولت نمودند + اشترار و قاطان طرق و خواران را معدوم ساختند + تمام معادن
ملک را برآورند + ملک را از آشوب و فتنه و جنگ و جدال صاف نمودند + مردم را از آفت
و بلیات قحط و غلاد و امراض بسیاری نجات دادند و شفاخانه های متعددی در هر جا برپا نمودند
شک نیست درین که چون قوم فلان هستند و بموجب سرشت و طبیعت انسانی قوم خود را بر سایر
خلق عالم ترجیح میدهند و بیشتر در فکر این اند که ملک خود را آباد و دولت خود را زیاد و تجارت
خود را زیاده و وسعت دهند و ملک خود را برای اهل ملک خود بهشت سازند و ملک مقبوضه و
مقبوضه خود را از حمله دیگر همسایگان هم ندهند و خود محفوظ دارند بسیار کارهای دیگر هم کرده
میکند که خلاف طبع و مرضی مردم هند بلکه تمام اقوام اطراف هند هم میباشند و بهر حال نسبت اندر
میکند و مردمان و اقوام ضعیف را ایدامیرسانند + پس باید گفت که هم عیب دارند و هم نه
بموجب این کلام خدا و انهمما اکبر من نفعهما + ولیکن اگر ماعوم نصاری را متقابل
کنیم با ماعوم مسلمانان می بینیم که نصاری هر دو عیب و هنر را با هم دارند برخلاف مسلمانان
که ابد آشنایی نداشته اند و هر چه داشته اند تا با ماعوم عیب بوده است +

در یک رساله که ترجمه شده است در زبان انگریزی و تاریخ آن سه چهار سال پیشتر است
نسبت بنظم ترکان در سرزمین مقدونیا چیز نادراست رساله درج است که اگر صدق باشند
کمال بهیمة صنعتی است اگر حق هم داشته بوده اند - مگر اینگونه ظلم و جحوظی از انسان دور است
و فی از مسلمانان ابد البعد نیست و باین سبب است که در سر اسر جهان اسلام و دین حق و اصل
انسانیت را بنام نموده اند + یک جمله کوچک را بنده در اینجا از آن رساله می نویسم
و صدق و کذب آن را بر روی حواله میکنم -

"In one place two children - one aged eighteen months, the other four years, had their skulls split open by the soldiers."

یعنی در یک مقام دو طفلک هجده ساله و یک ساله را کشته و دو بچه دیگر چهار ساله و یک ساله را کشته و سرهای آنها را شکافت زود + در هیچ جای قرآن اسلام چنین حکمی نرسیده است. حتی در آیه عذیب هم چنین سختی و ظلم نیست. پیغمبر مسلمانان چون حالت اسیران کفر را میدید و آشوبش از دیدن آن می شد + مگر هیچ بجای نیست از آنست که با اولاد پیغمبر خود از اینگونه معاملات را کردند و گوش و چشمی سه چهار ساله را برای گوشواری پاره نمودند + بعضی مجسم و فقرات دیگر در این رساله انگریزی منسوب بهین مطلب درج است که نوی بردن انسان و مسلمان حقیقی راست میشود + صورت سلطان ترک را بحال فضیحت کشیده اند که به پشت در افتاده است و دو داکتر کنار او از دولت روس و آستریا بر سر او ایستاده اند و چون بیمار است میخواهند زور و دانی در خلق او کنند و که شرایط و انتظام نامه صوبه مقدونیاست. با جمله او را به پشت افکنده و یک داکتر یعنی او را گرفته است بخوبی که دندان او بازگشته و داکتر دیگر فاشتی را زان او آورده است و در و این کلمات را با و میگویند

"Dr Nicholas: You must take it friend Abdul Hamid."

"Dr Franz Joseph: And quickly."

یعنی "داکتر نیکولاس میگوید دوست شفیق من عبد الحمید باید این دوا را در کشی +
"داکتر فرانس جوزف میگوید دوا +"

این است ذلت مسلمانان در برابر سر روی زمین بسبب عدم قابلیت در ملکانی و ظلم جناحون +
و لیکن البته مسلمانان آن اعمال قبیح اول را که بشنوند خواهند گفت "خوب کردند که با کفار و مشرکین چنین و چنان کردند" - و چون این فقره ثانی را بشنوند اول که قبول نخواهند کرد و ثانی اگر قبول کنند

خواهند گشت " این همه از تقدیر است و هر چه خدا می خواهد چنان میشود " و لیکن خود خدا با او از بند
 بر سر باید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یقضوا ما بالفسهم اینهمه از شماست بر شما از من و
 خواست من مانند " به بینید که آنگزینان چگونه بکلیت عملی و خردمندی سعی کرده خلق را درست
 تشبیهی مردی پری چنان نگاها داشته اند که اندکی دم نمی تواند دعا قوام دیگر نمی تواند اندک دم دریا
 نشد و اکثر و اغلب اهل هند هم یا بنظر یا بجهالت از آنها خوش اند و اگر هم ناخوش باشند قدرت
 نفس کشیدن ندارند + چرا مسلمانان نباید چنین باشند و باین نحو ملکرانی کنند که خواه نیک و
 خواه بد بروی یک اصول و ضابطه و قانونی باشد که کسی را بحال سیاهی گری نباشد +

اکنون می آیم بر سر حال مسلمانان از یک هزار و سیصد سال پیش

مگر باید دانست که این یک لفظ "همدروی" اگر چه صرف یک لفظ است و چون حروف
 زواید اول و آخر آنرا که ملحق است اند و در سائریم فقط کتب و اصل و جوهر آن باقی می ماند "درو"
 و به تفسیر حرکتی میشود "درو" و من باید در این مقام بگویم "با در و باز در و یا تا دم مرگ
 زانو که در ای در و تو مرگ بود" در این سه حرف تبحر یعنی در و یک جهان معنی است
 تمام حالات و کیفیات و اسباب و جهات و ملازمات زیست و زندگی و خوشی و ناخوشی و
 راحت و مصیبت و غم و شادی اولاد و ستمدن و مدنی الطبع حضرت ابو البشر نه بلکه مرغان هوا
 و ماهیان و ریاد و بهائم صحرا حتی حوران ضعیف موقوف و وابسته است باین لفظ + دنیا بشت
 است هر قومی را که "همدروی" در میان آنها وجود دارد و دوشاخ است هر قومی را که
 "همدروی" در میان آنها معدوم و صرف لفظی است در کتاب و بر زبان مانند کیمیا و عنقا +
 اگر چه خداوند علی اعلی در کلام خود کما کان کتب طرق همدروی را بیان فرموده است و لیکن بچند
 خلقی همدروی را در کار ندارند پس ذکر آن نیز بی فایده و فضل عبث است و اگر چنین نبود در
 بین این یک هزار و سیصد سال تاریخ اسلام بزرگواری کتابی در این باب می نوشت و مختلف

کیفیات و طرق همدروی را بیان میکرد + در باب نماز و روزه و حج و خلافت خلفاء و شهادت
حضرت امام حسین و شرح حال ارباب کرام و امراض جسمانی و خون و طبع و صفات سودا و بخوم و رمل و
عملیات و کیمیا و ادمیه و جادو و سحر و ایام العرب و ناول و اشعار عشق و عاشقی و حتی خوان الوان و غیره
که در کتاب نوشته و هر روزی نویسد و بی هیچکس تا بامروز در باب همدروی یک کتاب چهار
ورقی هم نوشته + حرف در این است که تا بامروز کسی ندانسته است که همدروی چیست و چه
مخلوق است - دریانی است یا صحرائی - و چگونه کتابی باید نوشت که مشتمل باشد از همدروی +
هزارها محدث آمدند و رفتند و هزارها حدیث دیدند مگر یک کس از آنها تلفت نشد که همدروی چیست
و چگونه باید باشد + اگرچه بعضی از بزرگان ما چیزها نوشته اند مگر یا آنها خود نفهمیده اند که چه
نوشته اند یا خود بخوبی فهمیده اند مگر خوانندگان کتب آنها نفهمیده اند + کتاب خدا و حدیث رسول
که بر طاق نسبیان استند + از زمانی که سعدی علیه الرحمه گلستان و بوستان را نوشته است بحال
که بخواه یا یک جلد آن را نوشته و طبع شده و هر طفل مسلمان تیرگانه آن کتاب را میخواند و
هر بچه که سواد کمی که یک لفظ فارسی میداند و بی معلم مدرسه است آنرا تعلیم صدها طفل میداند - مگر
یک کس از مولوی حاشیه نویسنده و معلم مدرسه ابدان دانسته و نفهمیده که سرسیر آن کتاب در باب
همدروی است و از هر مولوی صاحبی که کسی سؤال کند که در گلستان سعدی ده یا پنج مقام را نشان
دهد که ذکر همدروی شده است بیشک دو چهارم نشان نمی دهد + بحال که اگر یک مولوی صاحبی
یا یک استاد مدرسه که حدیث را سبقی آموزد و کسی بگوید یک شعر از گلستان سعدی نشان ده
شعر بر همدروی چونکه اومی بیند و میداند که هزارها گدا و کلاش و قلاش و او باش را مردم مفت
میخورند و نشان باین شعر را نشان دهد " نیم نانی گزوردم و خدای بذل درویشان کند تم و گز
پس اگر از او پرسند که در این شعر چه همدروی است " است و معلم چو او کم آزار خرسک بازند
طغیان در بازار " نخواهد دانست که در این هم یک پهلوی هم در وی موجود است + آنچه بنده از
حالت مدارس و اسکوهای حیدرآباد میدانم و البته سرسیر ملک هند چنین است بر استا و معلم و

ناظم تعلیمات و حکومت و دالین افعال فرض است که اگر همدروی دارند با صلاح آنها بکوشند چنان
 دانند که در این خصوص هر یک را همدروی و فرض منقسمی جداگانه است. مثلاً بسیاری از مسلمانان غلام
 از ابتدا چنین فهمیده اند (نه از روی قرآن و حدیث بلکه از روی خیالات خود یا بدعت یا رسم یا تقلید)
 که کاری بهتر از خوانیدن و پوست اندیدن فقر او مساکین نیست چرا که آنها مریض استند + بنده هم
 این کتاب را برای این امری نویسم و تمام آیات قرآنی را برای اثبات این امر در این کتاب مروج
 نموده ام و بی‌نیاز بدون شرط و شروط + آن فقیرانی که واقع مریض اند و در دوا باید همدروی آنها
 باشیم و آنها را دوا بخورائیم برای رفع و دفع امراض آنها آن گروه نیستند که پیش ازین ذکر نمودیم
 بلکه رفع و دفع امراض آنها را معالجه دیگر در کار است که بر امراض آنها نیفزاید و از امراض آنها بکاهد
 آنها بیشک مریض استند و لیکن از زیادتی خوردن بریانی‌های پر گوشت و پر روغن بیمار شده اند
 و اسهال گرفته اند و باید آنها را تسهیل و جلاب دهند و امر به پرهیز کنند از بسیار خوردن و پیوسته
 آنها را بخوراند تا برود و کار همیشه و مکتبی را اختیار کنند + پس صاحبان دانش و کنایه فهم ما
 بدانند که از همدروی مراد چیست و شعب و طرق همدروی چند و کدام کدام استند +

همدروی در میان مسلمانان از ابتدا

چون ابتدا از مقام واجب‌الوجود گرفته فرود آیدیم و بر خود گرفتیم که از کلام بیچون و چندان
 خالق بیچون و چند ثابت نمائیم که این جهان خلق شده است محض برای انسان و انسان خلق
 شده است محض برای همدروی و ثبوت این امر جز با واسطه محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم
 که رسول خدا بود و قرآن که هدایت نامه خدا بود هیچ چیز دیگری نمی‌شود پس ضرور است که معلوم
 کنیم که نتایج این همدروی و شعوب و آواز و نذر و شور اسلام و اقرار و اعتراف بوحدا نیست خدا و رسالت
 محمد مصطفی چه بود و پس از رحلت آن رسول و برقرار ماندن آن قرآن در میان این امت چه و چگونه
 از یکدیگر "همدروی" کردند و کرده اند تا با هم قریب و بیشک خوانند که تا به قیامت + پس باید دانست

که ابتدا بالفرض و ذکر می از خلافت رسول باشد خواه شد زیرا که آنچه پس از رسول الله و آن
 اساس حکم و بنای مستحکم اسلام واقع شد که بحقیقت اولین رکن بود و در آن قلعه که راه بسته و بسته
 رفته رفته آن رخنه بزرگ افتاد و دیگر رخنه نیز بهم رسید و کار را بجای کشانید که امروز بجای
 هیچ و بار این قلعه شتر نزل و ستر اکم است و محکم که در اندک زمانی منهدم گردد و از همان زمان
 و همان روز و ساعت آغاز شد که این امت موعود و رقیف بنی ساعده نشستند بر این بنیاد
 و حفاظت این عمارت + و بنی بنده بصداقت و راستی می گویم که ابد امارا با خلافت و حق و
 استحقاق کسی کشتگونی نیست و نه من ازین گروه هستم و نه از آن گروه - نه از گروه ثالث -
 نه از گروه رابع و خامس و غیره هستم و جنگ هفتاد و دو دولت را خدای منم - بلکه افسوس متوهم
 که چرا باید اسلام هفتاد و دو پادشاه ملت و شعبه و پارچه بشود و همه مخالف و مخالف یکدیگر و متخاصم
 عمارت - و من صرف یک مسلمانم از کور و مسلمان جهان و بصداقت و راستی و بیغرضی و خوف جان
 یا امیدنان و بآواز بلند میگویم اشهد ان لا اله الا الله - و اشهد ان محمدا رسول الله و به
 حلف میگویم که اگر چه مرا هیچ غرض و مرضی نیست و به هیچ وجه من الوجوه نه خوف جان است از کسی
 و نه امیدنان و ابداً با هیچیک ازین مخالفین شریک و شامل نیستیم و تمام زاینج هر فرقه را هیچ
 و پیاد و پیاده و افعال تمام اهل اسلام را سوای او امر و نه ای الهی بدعت میدانم مگر پس از
 شهادت بخدا و رسول و شهادت میدهم که علی و ابی القاسم است و این را هم چنین میکنم بتبانی و پیروی قول
 خدا که فرموده است انما وليکم الله الخ -

بطور حقیقت و از صفاتی قلب میگویم و میگویم که هر چه تصور کردم و هر چه تفکر نمودم هیچ کاری را در
 جهان بهیچ وجه و تر از جنگ و تنافس مذابی نیانم خواه در میان مسلمان و هندو باشد - خواه در میان مسلمان
 و یهود و نصاری باشد - خواه در میان مسلمان و آریه باشد - خواه در میان شیعه و سنی و هندوی
 و یونانی و عجمی و مغربی و خارجی و زیدی و اسماعیلی و غیره باشد +
 چندی قبل ازین کتابی بدست بنده افتاد که میرزا غلام احمد قادیانی نوشته بود و در یادداشت

فرقه آریه بر مسلمانان و اکثرین یک کتاب نگاشته اند و در آن آمده است که مولوی صاحبی نوشته است
بجو اب رساله که میرزا حیرت و دیگری نوشته اند در خلافت شیخین و این مولوی بزرگوار شیعیه
پیشین کتاب را در اوایل این قریب از روزگار میفرماید که بعضی را خود تصنیف یا تایید نموده است
و بعضی را دیگران و از جمله یکی را نام برده است که ۹ مجلد است در روایات اهل سنت و با کنگا
و دیگری را ذکر نموده است موسوم به "حقیقات الاثر" که ۳۰ مجلد است و جمله سینه هزار ورق
میشود. کمال حیرت و افسوس است که سر اسیر عمر کرد و مسلمان در این عرق و امور صرف شده است
و افاقه صد هزار بلکه صد یک از اینگونه کتب نوشته شده باشد و علاوه بر این خون صد کرد مسلمان
هم ریخته شده باشد و حال آنکه نه خلافت از چنگ حضرات شیخین بیرون شده بدست حضرت علی
و آمده به یک سستی شیعیه یا یک شیعیه سستی شده است یعنی بروقی و لائل قرآنی و احادیث نبوی و دیگر
و لائل عقلیه و نقلیه و نه یک عیسوی مسلمان شده و نه یک مسلمان عیسوی گشته و مان البته اگر زریا
نور در میان بوده است شده و گرنه آتش شمشیر توپ تفنگ و کت قرآن حدیث و حق
مبایله هم کاری نکرده و توانسته است بکشد و بنده این امر را بهتر از هر کسی فیصله کرده ام و آغاز
این کتاب و اولاد حضرت آدم از نایل و قایل گرفته تا امروز چنین بوده و بعد از این هم تا بهمان
باقی ماند چنین خواهد بود که بندگان خدا از این چند حالت بیرون نیستند (۱) جابل بسیط اند (۲)
صاحب عرض بسیط اند (۳) عالم کامل با عرض اند (۴) عالم نیم کامل با عرض اند (۵) جابل
عالم اند (۶) عالم ناقص اند (۷) جابل با عرض اند (۸) عالمی امید دارند و لب اینهمه
جهل است عرض بیم جان و امیدمان به شیخیه معلوم میشود یا بسط حقیقت به حالت خالص و عرض
خالص امر اختیاری و جلی بوده اند و خوف و رجاء امر اضطراری و عارضی به مگر همیشه جهل تابع و متعاقب
عرض بوده و جهل تابع و متعاقب عالمان با عرض بوده اند و به جهل مرا یقین است که حقیقت این
که کان بر تمام بزرگان و علماء و عقلاء امر است معلوم بوده است خواه آنها با عرض کامل و خالص بوده
اند خواه قائل خالص خواه هم قائل و هم امیدواران بوده اند هیچ شکی نیست که در

هر زمان در میان مسلمانان بطور متعین بنده اقلایک کج جا بل بوده است در مقابل یک عالم چنانچه
 از کیفیات زمانه مارون الرشید و مامون بخوبی بر ما ظاهر گشت زیرا که تمام آن خلوقی که در تحت فرمان
 آن دو خلیفه بودند خواه سنی و خواه شیعه خائف بودند + بیشک بچندین لحاظ خوف شیعهها زیاده
 بوده است از سنی ها - (الف) بلحاظ کثرت سنی باو قلت شیعهها - (ب) آنکه نابا خود حاکم و حکومت
 بهم سنی بوده - (ج) آنکه علماء و دربار سلطان و حاکم که در امور خلوقی و جلعقی و شهموقی و ملکی و مالی و
 محمدی و ضا و غیره بودند سنی واقعی بودند یا سنی غیر واقعی و بی باغرض و دنیا و دین بدینا فروش
 بوده اند - (د) از آنطرف البته بمجبوری شیعهها نیز امیدواران و گذران و زندگی و آسایش بوده اند -
 (س) تعصب بهمال هر دو فرقه همیشه یکسان تحقیق بوده است تا با مرز یعنی که از روی بهل بسیط بوده
 و هر دو یکسان تبرا میکرد و دید میقتند اند از بزرگان مذهب یکدیگر - (ع) تعصب درجات عالیه
 مثل خلیفه و پادشاه و علماء و بزرگان مختلف بوده است - بعبارۀ آخری آنچه از طرف اهل سنت بود
 محض از روی دینداری نبوده است بلکه از روی دنیا داری و حب مال و جاه و دنیا بوده یا از روی
 خوف - ولیکن آنچه از طرف شیعهها بوده اکثر خالص و از روی حب اهل بیت رسول الله بوده است
 امروز هم کماکان همین اوضاع است در همه جای عالم + اگر چه میگویند و مای شیونیم که این حال در همه جا
 اندکی تخفیف یافته است مگر بنده بطور یقین نمی توانم گفت که این حال تخفیف یافته باشد + هر چند که
 امیر حبیب الله فرموده "در ملک من سنی و شیعه همه یکسان اند" اگر شاه ایران هم چنین بگوید و سلطان
 ترکی و نظام حیدر آباد هم چنین بفرمایند از آنها قبول میکنیم ولیکن اگر کسی بگوید که در ممالک اینها سنی و شیعه
 هر دو یکسان آزاد استند و امور عقاید دین و مذهب خود و کلی خرافات مذهبی از میان برداشته شده با
 ما قبول نخواهیم کرد تا هنگامیکه عموم خلق علم آموزند و بخوبی تربیت شوند و علاوه بر آن در اصول
 ملک آزادی مذهب شامل گردد و قانونی پاس نشود و شرائط آزادی مذهب و حدود و آن را مقدر
 و تعیین نمایند و برای خلاف آن شرائط و ضوابط عقوبت و سزائی جاری نمایند +
 در این مقام مثالی را بیان میکنم تا بزرگان هر دو فرقه خوب غور کنند و آن مطلب را دریابند

در آیام محرم این همه اشکال به نام وسباحتی که در کوچه و بازار میگردند و اقسام مختلف اشخاص بیرون میروند و این بیزاران
 می سرایند و رقص میکنند و سینه بزن و شراب میخورند و سبزه پری و دلال بر می میشوند و مردان لباس زنانه
 می پوشند و در مقابل چشم بزرگان و اُمراء رقص و مسخرگی میکنند تا ناستی اند و یک شیعه هم در میان آنهاست
 بلکه تا بوقت و علم هم که در کوچه و بازار میگردانند همه راستی میگویند یا ذواتهای پیست همنو خواه از روی
 اعتقاد و نیک باشد خواه از روی اعتقاد بد مگر بسیاری از آنها این کار را ناستی شیعیه میپند و بد
 میگویند و بدعت میخوانند و در اخبارات رای میدهند که این خرافات را موقوف سازند یعنی لمخاط آنکه
 این اعمال را از شیعه میدانند و لیکن بحقیقت این اعمال در نظر شیعه هم مذموم و خلاف شرع و بدعت
 است و گذشته از خلاف شرع و بدعت بسیاری از روی خصوصیت و دشمنی با اهل بیت رسول الله میدانند
 و آن اشخاص که این کار را می کنند محرم را عید میخوانند و با سهای نوی پوشند و شادمانی می نمایند +
 من نمی گویم که تمام یا اکثری از اعمال شیعه هم که نسبت به عزاداری امام حسین ع میدهند نیک است و
 علماء و بزرگان شیعه آنها را پسند میکنند مگر بیشک از روی عزاداری است نه از روی شهادتی انبساط
 بیشک بعضی کیفیات و رسوم و افعال در ملک هند جاری و مرسوم شده اند در میان شیعه که در ایران
 و جابائی دیگر جاری و مرسوم نیستند + بنظر رای بنده اینها همه خلاف شرع و خلاف مصلحت ملت
 اسلام است و مایه خصوصیت و عداوت اند +

پس جای بسیار افسوس است و ما از روی افسوس می نویسیم که آنچه شد شد و اصلاح آن
 غیر ممکن است + مثلاً اگر ثابت کنیم (و شاید که ضرورت ثبوت هم نباشد) که آنچه در حقیقه واقع شده
 خلاف شد کاری که پس از یک دقیقه از علاج خارج باشد پس از یک هزار و سیصد سال چه
 علاج می پذیرد + مثال آن این است که شخصی دیگری را میکشد و کسان مقتول که بیشک در سجن اند
 و دشان میخورند بکسان قاتل و دشنام میگویند آنها نیز باینها دشنام میگویند - یا آنکه هم می افتند
 و یکدیگر را میزنند یا میکشند و البته یا از هر دو طرف کشته میشوند بطور شهادت یا آنکه از طرفی زیاده و
 از طرفی کمتر کشته میشوند مگر با وجود این آخرت خاص واقعی نمی شود - مان اگر از طرف مقتول غلبه زیاده

باشد. اشخاص زیادی بیشتر از تسان قاتل میتوان گفت که تقاضی شده ولی در صورتی که این
تقاضیه بکسر شود باز تقاضای واقعی نشده و بالجملة سؤال میسرود که لطف و فائده و نتیجه نیک این کار
چیست؟ هیچ نیست جز نقصان هر دو طرف.

باقی ماند در این تنازع یک علاج - یا باید شیعیان بعضاً یا تماماً سنی شوند یا سنی بعضاً یا تماماً
شیعه شوند - این کار از جمله محالات است و آخر الامر این کار هیچ چیز دیگری نمی شود جز برپا آوردن
نظمی است که در ریاستهای اهل شیعه بزرگ حکومت و اجبار یا خوف جان و امیدنان بعضی از سنی ها
بظواهر شیعه شوند - همچنین در ریاستهای اهل سنت بعضی از شیعیان این نحو مذکور سنی شوند و گرنه از
امکان خارج است خصوصاً بدشنام و لعن و تبرک که کسی مذہب خود را از دست بدهد + بنده
بخوبی میدانم که اکنون در حیدرآباد چند شیعه سنی شده اند مگر از باطن آنها خدا آگاه است + شخصی
را از عمده واران بنده می شناسم و میدانم که چند سال قبل ازین شیعه بود مگر امروز سنی است یا از خود
جان یا از امیدنان + البته یک زمانی همین حال بلکه از این هم سخت تر وجود داشت در کهنه
مگر بنده هر دو شیعه و سنی را سوگند میدهم بخدا که تا آنکه در این روز حال تبار خود را و پدید
که پس از یکصد سال تجربه و تحقیق کرور ما خون ناحق و اندام دولت اسلام (اگر چه نه
بلکلی ولی قریب بلکلی) و بدنامی دین اسلام در انظار دیگران پرده برداری یا پرده برافکنی از تمام کمینها
و واقعات اسلام و این مذلت و نکبت امروز این چه حماقت و بلاهت است که زنجیر گبر و شاه افکنند
میکشند که شمار اول بجایه در اندازد و بعد بدوزخ و عاقبت آلام این چند ریاست ضعیف و نیز نام
اسلام را از صفیة نور کار براندازد + حالا بهوش آید و از غرر جهل پیاده شوید و با هم اتفاق
و یکدیگر تمایذ در اصلاح امور دنیوی خود و تهذیب اخلاق + من نمی گویم که عقاید خود را از
کف بگذارید بلکه میگویم بنابر مصالح امور دنیوی این زمانه موجوده با هم یار و مددست شوید و هم
خیال و یکدل گردید که اول ملک و دولت خود را حفظ کنید و بعد دین خود را و ازین کمبخت
فلاکت خود را نجات دهید.

اگر چه من بدون بال کسی نمیدانم با و از بلند میگویم در میان
 بنویسم که شیعه هستم و خب علی و ادلا و علی را بهر دو کون نمی فرود شتم - و هر چند که من و حیدر آبا و کون
 میباشد که پادشاه و حکومت آن سنی المذهب میباشد و از پرتو دولت ابد مدت نظام الملک
 آصفیاء خداوند ملکه زنده باد استم و لهذا از آنها عقیده خود در صورتی که شیعه و سنی را هر دو
 مسلمان و برادر بدانم و زبان و قلم خود را از بدگویی بزرگان هر مذہب و فرقه کوتاه دارم و در
 بهر روی و بهر روی هر مسلمانی سعی و جهد کنم چرا باید عقیده خود را مخفی دارم - و هنگامیکه خود پادشاه
 این ملک فرموده است

”خوش بگو تو خدائی بین بنده یکتا علی که بعد رسالت بجهت من
 سرین لقب سے غلامی کے گر ملکب وہ ہم اپنے عقیدین یہ اعلیٰ خطاب سمجھے ہیں
 جهان بین کہتے ہیں کسیر حبکوی آصف ہم اسکو خاک در پو تراب سمجھے ہیں“
 پس مرا ابد ابروئی از کسی نباشد که بگویم ”من نصیری تیم و بی بخدا که علی نیت از خدای جدا
 مع ذلک چنانچه بارها گفته ام باز هم میگویم که من از صمیم قلب و ادوات خالص از این تفریق
 شیعه و سنی نفرت دارم و این را قرائی و عقیب اسحافی میدانم بر جان مسلمانان عالم و هر چند
 مسلمانان بیشتر بدتبال این تفریق مذہبی روان شوند زیادہ زور آنها کم و زور و استیلا
 دشمنان دین و دولت آنها یعنی نصاری بیشتر میشود بلکه یقین است که آن دشمنان خود همیشه
 بر این آتش می نهند و با دمی و مند و زیاده این آتش را مشتعل میسازند و خصومت میان شیعه و
 سنی را افزایش میدهند و این سچا را گاهی از این کیفیات آگاهی بهم نمیرسانند

در این روز اول جنوری سنه ۱۳۴۱ مطابق ۲۴ ذیقعد ۱۳۴۰ هجری سی کرور اہل
 دیدند و شنیدند معلوم کردند کہ ”نیشنل کانگریس“ ہند پس از ۲۲ سال زور و قوت آن

نیشنل کانگریس محیی است شغل از بزرگان و دانشمندان ہند کہ ہر سالہ چند روز شہر و بلد خاصی مجمع آمدہ
 گفتگوی کنند و رای میزنند و طلب حقوق خود از حکومت انگلیش بہ نگاہات چندی مسلمانان شامل این مجمع ۱۴ اکتوبر سنہ ۱۳۴۰

بواسطه یک مرد بدانش خود سرو با غرض در هم شکسته و متصل گشت "پوز قومی کی میدانشی کرو-
 ذکر را منتزاع نماند نه را" در ملک ایران جمعی از مردم جمع شده در حمایت انگریزان رفعت که ما
 سلطنت با اصول یعنی مشروطه میخواهیم - چون مدعای خود را حاصل کردند بدانند انستد که ترقی خود
 انگریزان و نور و استیلا و دولت ابد مدت آنها از همین نوع حکومت و سلطنت بود مگر ایرانیان
 قدر آن را ندانستند و در اخبار هفته گذشته ما دیدیم که حالت مجلس شورای ملی برهم خورده و این
 اشخاصی که این مجلس را اساس نهادند محض برای استیلا و خود قرار دادند نه برای بهبودی ملک
 و رعایای آن - و مدیر یک روزنامه را بدگفتند و مقصوب ساختند و اخبار او را بند کردند که نوشته بوده است
 که سایر مذاهب از رعایا را نیز با مسلمانان باید یک بایه مساوات بدانند و یکسان شمارند یعنی
 همه را درین و مذهب و عقاید و رسوم مذنبیه خود آرا و گفتند و سواي قوانین شرعیه قوانین مکتبه
 نیز جاری دارند برای بهبودی ملک +

اگر چه مردم ملک من که در عید را با دانستند چرا که فرسخی اند مگر با وجود کفر من برای آنها
 پناهی و پیشگویی میکنم عنقریب ملک ما بخی طرات عظیمه در خواهد افتاد و با وجود مجلس شورای
 ملی هیچ زمانی و هیچ فرصتی بهتر از این زمان نخواهد بود و بیگانگان را خصوصاً که ترکان هم از
 طرفی حمله بر ایران آورده اند و بیشک روسیان و انگریزان خاموش نخواهند نشست و به حال
 دراختی در این میان خواهند کرد - ولیکن این مخاطرات فاقص برای ایران خواهد بود بلکه ترکی
 هم حصه خواهد برد و بحقیقت از هر دو طرف سود دیگران خواهد بود زیرا که هر دو ملک ضعیف خواهند
 شد - و ما باید بگوئیم که این هم از قس و غضب الهی است بر این ملت که در تباهی خود باقی و جاها را

ما نیستند و در این سال از ای این مجمع و گروه شدند - یک گروه که ابتدا همین بودند بر این رای هستند که باید کار کرد
 بر وفق طاعت و گروه جدید بر این اند که طاعت را باید بر کنار گذاشت + با محله گروه اخیر که قلیل اند و این سال شور و غوغای کردند
 در محله مجلس البریم توفند مگر حق بر این است که با حکومت انگلیش نخست پیش آمدن شکل است و اگر این گروه بتواند
 با حکومت برآید خوب است قدم در میدان نهادن و افضل نوی میکنند و خود را ضعیف میسازند +

و زمانی که باید بایم یار و شفیع و یکدل باشند ۴
چند روز پیشتر در جایی کتابی دیدم که اسم باستانی آن این است "دلیل السحرین رد خلافت
شیخین" + کتاب را بر گرفته چند ورقی را اگر دانیدم مالک آن فرمود اگر میخواهی با خود بمانه ببر
بخوبی ملاحظه کن + این کتاب مشتمل است از ۳۲ صفحه و مولوی صاحبی نوشته است و در
رساله یا کتابی که جناب میرزا حیرت دهلوی گویا در اثبات خلافت حضرات شیخین نوشته و کتاب
نذکور میشد ۶۰ صفحه میشود + بر همه کس معلوم است در این ملک که سه چهار سال پیشتر جناب
حیرت در اخبار خود "کرزن گز" مضمونی نوشته تنگتر شده بود و شهادت امام حسین ع را در کتاب
معلوم نیست که جناب مذکور بچه ملاحظه واراده و عرضی آن مضمون را نوشت که هر فرقۀ از اهل اسلام را
بهیچان در آورده و هر کسی نسبت باین حرکت چیزی گفت و بی رانست بان داد و اکثر حمل بر این کردند
که از طرف انگلیزان اشاره شده - ولیکن اگر انگلیزان را در اینگونه مقامات مذهبی فائده یونسکی
باشد بلکه هندیست بلکه در میان مالک و حکومت های ترکی و ایران و افغانستان و غیره ممکن است
باشد + مگر بیشک و شبه این فعل از روی یک غرض خاصی بوده است که معلوم نیست - اینقدر است
که تمام اینگونه امور از ابتدای عالم و از ابتدای اسلام محض از روی غرض یعنی از حب مال و دنیا بوده
است بهر نحوی که حاصل شود + بهر حال جمعی از هر فرقۀ جواب او را نوشتند و زبان بدم او گشودند
و او را جاهل محض خواندند زیرا که هیچ فرقۀ از اهل اسلام تا این زمان منکر شهادت امام حسین ع دور
سر با نشده و در هیچ کتابی انکار آن ترفقه + با صراحت و ابرام بزرگوار ی فقر نیز جواب آنرا نوشتم و
از روی تالیف الخلفاء شهادت امام حسین ع را ثابت نمودم خواه میرزای مذکور قبول کند خواه نکند +

س ۴ در ماه ذی قعدة ماضی (۱۳۲۵) بنگام تحریر این کتاب اندکی پیشگویی شد از خطرات آینده ایران درین وقت که این
کتاب در زیر طبع است باز اندکی از آثار آن خطرات بطور اشاره نوشته میشود + اگر کسی بخواهد از حالت این چند روز یعنی
او از خجای اول (۱۳۲۵) ایران را ببیند ملاحظه کند در روزنامه تیز آف ایندیا + بالفعل که مجلس شورای ملی حدود شده است
باقی کیفیات دیگر را خدا قهر کند + بطور اختصار این همه از آن است که عموم اهل ملک را علی گرفته تا اعلی هم جاهل علمی اند
و هم جاهل از امور ملکانی + مگر چون این کیفیات را انگلیزان نوشته اند سر اسود روح است انشاء الله

در باب حیرت تمام اهل هند را و عدد فرمود که کتابی بنویسد و اسناد انکار شهادت را ظاهر سازد
 و لیکن آن کتاب تاکنون بنظر کسی نرسیده است و گمانی که پس از مرگ او نیز کسی نخواهد دید
 این کتاب که بعد نوشته است در باب خلافت شیخین و معلوم نیست که کدام زمان نوشته مگر فقرات
 آنرا بنده در کتاب "دلیل المستحیرین" ملاحظه نمودم که جواب آنها را آن مولوی صاحب مفضل و او و پنج
 سابقا اشاره شد که این مولوی صاحب بعضی کتب را ذکر نموده است در رو خلافت شیخین که یکی از آنها
 ۹۵ جلد است و همچنین کتاب دیگری که ۳۰ جلد مشتمل است از پنجاه هزار ورق و بنده میگویم که سبب
 این کار او این خیالات پنج چیز دیگری نیست بجز قهر و غضب الهی و بیشک خدا تعالی این امت و این
 ملت را بخود واگذاشته و بهم رسانده است که یکدیگر را بخورند تا آنکه همه معدوم شوند و نامی هم از اسلام
 نماند و آخرین چه بلاست است که مسلمانان را محوط شده است که در این روز آفت و بلا تمام عمر خود را
 صرف کنند در نوشتن اینگونه کتب که صد هزار بار نقصان آن بیش است از فائده آن - بلکه باید گفت
 که صد هزار نقصان دارد و یک فائده در آن مقصور نیست - اگر بعض نوشتن اینگونه کتب ضخیم بزرگ
 و بناوی زربسار و صرف اوقات و عمر عزیز کتابی می نوشتند باین ضخامت در خزانه العلوم این زمان
 یا در اخلاق یا در تاریخ معتبری از عالم - یا در اصلاح تمدن و معاشرت و ملکرانی - یا در حرف و پیشه و
 و سنجاری و امثال اینهایی نهایت بهره و مفید تر بود و نتایج و نقایص مضرة این کتب بیش و کم
 و بطور اختصار اینهاست (۱) - بهیچ وجه فائده ندارد و برای اغراض آنها - خلافت بهر طری که شد
 امروز یک هزار و سیصد سال از آن گذشت و سوائی آن یک هزار و سیصد سال خصوصیت و خونریزی ابداً
 فائده نبخشد و امروز هم دشمنی را زیاد میکند و تحقیف نمیدهد (۲) با وجود آنکه مسلمانان بحسب
 دولت صفوح و بهارات جنگی و هر گونه مسلمانان جنگ بی نهایت ضعیف اند مگر ملتی که ممکن است بهم
 زند و ضاع نصاری را در صورتی که همه متفق و یکدل شوند بجز مسلمان ملتی نیست در جهان و لهذا
 هر قدر که اتفاق و خصوصیت مذہبی در میان مسلمانان باشد برای نصاری بهتر است و هر قدر هم
 که ممکن شود سعی و جهد خواهند نمود که این ملت همیشه در حالت اتفاق و خصوصیت باشند

چنانچه از این جمله ترکان بر ایران بسیار خوش اند و بی عنقریب در میان می افتند و هر دو قوم را
 زیاده از پیش ذیل میکنند خصوصاً ترکان را. (ص ۳) و نظر آشنا و یگانه عظمت و شان و جلال
 اسلام بی نهایت تحقیر می یابد و خود اهل اسلام و خصوصاً بهمال و جوانانی که در این زمان نسبت
 مغربی میشوند و کتب علم مغربیه را ملاحظه و تحصیل میکنند و "فری تینکر" میشوند زیاده بی اعتنا
 خواهند شد نسبت بر دین و شرایع اسلام خود هنگامیکه بعضی واقعات و کیفیات را از روی کتب
 خودی ببینند و از آنطرف نصاری که در کوچه و بازار هر ملک موعظه مینمایند که حضرت مسیح در خدا
 بود زیرا که گاهی زن گرفت و از شهوت رانی مبرا بود این کیفیات را متکبر و دعوی خود قرائت
 و ملعن بر مسلمانان و دین اسلام و پیغمبر اسلام خواهند نمود. زیرا که مؤسسن اسلام و بزرگان
 اسلام اعمال بسیاری نمودند از روی شهوت رانی. پس کمال افسوس است که مسلمانان در این
 زمانه که کون در ترقی است در عین جهالت و ضلالت مانده پیوسته سعی و جهد کنند و خرابی اسلام
 دین و زیست و زندگی خود.

برای مثال یکی دو فقره را از این کتاب یعنی از بیانات جناب میرزا حیرت و جوابهای او در
 مقام مرجع میشود که خود مسلمان مافتور ملاحظه نمایند که چگونه خرابها بوده و شده است در میان ما
 مسلمانان. قبل از آن که این فقرات نوشته شود عرض میکنم که چنانچه معلوم میشود میرزا حیرت
 بهیچوجه پایه و پایه در آگاهی از جهان و تواریخ و علم عربی یا فارسی ندارد. نام چند کتاب اهل تشیع
 را شنیده و بی ندیده و اند آنها آنچه را که مینویسد یا با آنها نسبت میدهد بقول مصنف یا مؤلفی حواله
 نمیدهد یا عبارتی را از کتابی بیان نمی کند و بی معلوم میشود که جمال کاملی است و در سخن بافی
 دست کاملی دارد مانند آن زبانی که نزد مارون الرشیدش آوردند و حکم به قتلش نمودند
 "اس نے کہا کہ اُون ایکہرا را حادیں کو آپ کیا کریں گے کہ جو میں نے اپنی طرف سے وضع کر کے
 شایع کردی ہیں حالانکہ اوسین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان مبارک سے نکلا ہوا ایک لفظ نہیں ہے"
 بختل کہ نسب میرزا صاحب با این شخص منتهی شود.

جناب حیرت و تعجب علیہ کتاب خود مینویسد "حضرت علی کی خلافت پر خدا کی دہکلی" پس
 میگوید "ایک مستند شیعی کتاب بن یہ روایت ہے کہ خداوند تعالیٰ نے حضرت امیر کی امامت
 کے لئے یہ آیت نازل کی تھی جسکا ایک حصہ تورہ گیا اور ایک پارہ لوگوں نے قرآن مجید سے
 اڑا دیا وہ آیت یہ ہے یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک منی علی وان لدفعل عذبتک
 عذابا الیما + جناب میرزا صاحب نہ نام کتاب راوشہ نہ نام مصنف راہ نہ فقرہ روایت را
 نہ نام روی را بہر لفظی معلوم خواہند کہ تا کجا حیرت صاحب بی مایہ و خیر و جمال است اگر
 این الفاظ زید معنی علی و عذابتک عذابا الیما را از آیه خارج کنند کہ الفاظ جلی میباشند
 باقی میماند کلام خدا کہ در ہر قرآنی موجود است و ہیچکس را اجرات آن نیست کہ آفتاب را
 را بر شد یا منکر شود و حق بر قرآن موجود و بیفزاید و لیکن سخن بر سر "دہکلی" است کہ جناب حیرت
 لباسی در بیان فرمودہ و غارہ بر خسار آن زدہ یعنی بقول ایرانی "شاہ کار" حیرت است
 کہ شیہا این سان غلو کردہ اند کہ میگویند خدا تعالیٰ رسول مقبول و حبیب محبوب خدا را تہدیب
 فرمودہ است در امر خلافت (یا امامت) حضرت علی ۱۲ و از آن طرف جمال ایم و حیرت و پارہ
 گمراہی سرگردان نماید کہ این حکایت جل را باور کنند + خواہ این آیه نسبت بہ خلافت فرمودہ
 داشتہ باشد و خواہ با مرد دیگری شکی نیست کہ در این کلمات تہدید است یا توثیق نہادہ
 می آید کہ فرمودہ است وان لدفعل عذابتک رسالہ + جناب حیرت در عالم حیرت و پریشانی
 فراموش نمودہ است کہ بقیہ آیه را بنویسد و ملاحظہ معنی آنرا کنند کہ درست میشود یا نہ - بلکہ احتمال
 کلی میروہ کہ گاہی در مقام عمر خود این آیه را ندیدہ بودہ است چنانکہ آیات دیگر قرآن را + مگر حرف
 بر سر یک مطلب نمکٹہ دیگر است کہ اصل مطلب است و آن این است کہ این آیه تہدید آمیز
 منسوب بکدام امر بودہ است کہ این سان تاکید در آن رفتہ و اہمیت آن باین درجہ بودہ
 خود جناب حیرت سر عجیب تر قزو پر دہ جواب خود را بدہد +

آن مولوی صاحب شیعی کہ گویا تمام عمر خود را در این کار بسر بردہ یعنی در ملاحظہ کتب

اہل سنت کے (راہیگوئے مطالب و مباحث و کتب) بہ تیراب بنوید در کتاب مؤلفہ خود در صفحہ (۲۹۵)
در جواب بعضی از فقرات جناب ہجرت می نویسید۔

”ام المؤمنین عایشہ سے آنحضرت کا خوش فہمی کرنا“

مشکوٰۃ شریف و صحیح ابن داؤد کی کتاب القوم میں لکھا ہے قالت عایشۃ ان النبی
کان یتلبہا یدعوہا لکثیر و یصلیٰ لسانہا عایشہ فرماتی ہیں کہ نبی ﷺ ۱۲ روکھیں بجکر آغوش میں باکر
مہری زبان کو چوسکتے تھے“ + در صفحہ ۲۴۹ می نویسید۔ ”صحیح بخاری میں صفحہ (۲۰۸) پر مرقوم ہے
حدثنی محمد بن المثنی حدثنی عبد واحد شاشویۃ عن شہار عن ابیہ عن عایشۃ ان
ابا بکر دخل علیہا الخ زخوف طوات تمام عبارت عربی نقل نہیں کی گئی۔۔۔۔۔ بخاری نے بسانہ
خود عایشہ سے روایت کی ہے کہ عید فطر کے دن میں آنحضرت ص ایک جگہ بیٹھے ہوئے تھے
اور گائیوانی عورتیں یوم بعثت کے واقعہ کو (یہ وہ لڑائی ہے جو کہ اوس و خزرج میں ہوئی تھی)
گاہری تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور ان گیت گائیوانی عورتوں کو منع کیا کہ یہ شیطان کا کام ہے
حضرت نے فرمایا کہ ابوبکر ان کو چھوڑ دو ہر قوم کے لئے ایک عید ہوتی ہے اور کج ہمارا
عید ہے“ + مؤلف۔ سبحان اللہ جو عمل کہ باجہاد ابوبکر فعل شیطانی تھا اسکو رسول خدا صلعم
از جملہ اعمال عید قرار دین۔ خود بھی گانا سنیں اور اپنی بی بی کو بھی ستوائیں۔۔۔۔۔
صحیح بخاری کی جلد دوم میں صفحہ (۱۶۵) پر لکھا ہے کہ بنی و عایشہ میدان منی تلخ تماشہ راگ
رنگہ دیکھ رہے تھے۔ رسول خدا صہم پر کمر اٹھائے ہوئے تھے اور عایشہ روگشاہ سرگرم نظارہ
تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور گانے والوں کو اس حرکت سے روکا۔ رسول خدا نے چہرہ سے
قناع اٹھادی اور فرمایا کہ اے ابوبکر ہمارے عیش میں خلل نہ ڈالو آج یوم منی ہے۔۔۔۔۔
صحیح بخاری کے صفحہ ۲۰۸ کو پر یہ حدیث بھی نقل ہوئی ہے۔ وقالت عایشۃ رایت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یترقی وانا انظر الی الحبشۃ وھم یلعبون فی المسجد فتجھم عمر فقال النبی صلعم
”ہمام استأجی ارقا یعنی من الامن انتھی کلامہ۔ عایشہ فرماتی ہیں کہ رسول مقبول ص

پر چادر لپیٹ ہوئے تھے جتنی مسجد میں ناچ رہے تھے اور میں ان کی طرف دیکھتی تھی ناگاہ غور سے
ان ناچنے کا نیا لون کو منع کیا رسولؐ نے فرمایا اسے عمر ان کو زبرد تو بیچ نکرو ہم نے بھی ارقہ
کو پناہ دی ہے یہ ہماری امان میں ہیں +

ایضاً۔ "مشکوٰۃ شریف کی کتاب الفتن باب جامع المناقب از ولج میں ایک حدیث
لکھی ہے جسکو بیہ نظر کرتا ہوں عن عائشۃ ان جبریل جاء بصورتها فی خرقۃ حریر
منہ انی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہذا زوجک فی الدنیا والاخرۃ
لہما التوہدای۔ خود عائشہ ناقل ہیں کہ جبریل حریر پہن پر میری تصویر حضرت کے پاس لائے
اور فرمایا کہ دنیا و آخرت میں یہ آپ کی زوجہ ہے " یہ مولوی صاحب در اینجا نکتہ چینی میگوید
میکوید۔ "اہل عقل غور فرمائیں کہ جسکی تصویر آسمانی فوٹو گراف سے لی گئی ہو وہ یہ ہی قابلیت
رکھتی تھی کہ نبی اکو فرط عشق و ازویادی محبت سے بجا بنا چ و کھانے پھرمیں کبھی میدان نبی
میں بجا تین اور گاہے مسجد میں رقص و سرود کھاتین۔ عید الفطر و بقر عید کو ان کا شفا سا
دل طح کے ناچ رنگ سے خوش کریں۔ افسوس ہے کہ حضرت نے اس محبوب بی بی کے
عشق میں غرت نبوی کو بھی بٹھ لگا دیا۔ مگر کیا کرتے خود بھی عاشقانہ مزاج رکھتے تھے اور اتفاقات
وقت سے خدا بھی ایسا ہی شوخ طبیعت و محرک عشق بازی بل گیا تھا جو کہ تصویر بھیج بھیج کر طبیعت
میں گدگدیاں پیدا کرتا تھا۔"

در صفحہ ۲۹۵ کتاب خود جناب مولوی صاحب میرزا حیرت رائے صاحب مولوی فرماید۔
"مرزا صاحب آپکو ایسے واقعات کتب اہل سنت میں دکھاؤں گا جنکا مشہور ہونا حقیقتاً و اعلیٰ
تعجب ہوگا۔ مثلاً حالت تخلیہ میں جناب سرور کائنات کا حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ سے
مصرف ہونا۔ بائیں آنحضرت سے عظیمہ موصوفہ کائناتی کے وہ بے چہرانا۔ رسول کے کانا
پر سوار ہو کر بشیون کا ناچ دیکھنا وغیرہ وغیرہ ہر ایک بات کو بے تفصیل و حوالہ کتب
عرض کرتا ہوں۔"

غرض ای برادران دین و اسلام بدانند که هرگز غیرت دین و دینداری نباشد باید از این خطه این
 کیفیت ببرد و هنوز مطالبی میباشد از اینها هم هزار بار بدتر و قبیح تر - اگر چه مسلمانان از اینگونه
 کتابها بسیار نوشته اند و امکان ندارد که هیچ فرقه از این خرد همل پیاده شود و درک غیرت و بجزکت
 در آید و متهم شود که باب اینگونه خرافات بمعنی جنگ و جدال پوچ هرزه راسد و سازد و مگر
 افسوس باین است که اگر این کیفیات بنظر اخبار و بیگانگان برسد چه زبان لعن بر اسلام
 و مؤسس اساس اسلام دراز خواهند کرد که "چو کفر از کعبه برخیزد و کجایند مسلمانان" اگر این
 بود حالت پیغمبر اسلام پس وای بر احوال دیگران - با وجود این همه پیروده نویسی یا صدق نویسی
 چه از طرف میرزا حیرت و چه از طرف این مودعی صاحب و نهرا یا کله اشخاص دیگر از قبیل
 بزرگواران آنچه شده و چه میشود و یک سنی شیعہ میشود و یک شیعه سنی - مان البته اگر زور یارند
 باشد هر دو فرقی مذہب خود را از دست خواهند داد و خواهی باشد و خواه باطل - مگر همیشه
 افسوسی زیاده ازین نیست که چنانچه خدا خود فرموده است کل حزب بما لدیهم فرعون تمام
 فرق اسلام از آنچه دارند و از آنچه میکنند و از آنچه بر آنها وارد می آید - از این جنگ و جدال -
 طعن و لعن - فحش و دشنام - فتنه و فساد - خونریزی و ضعف و حقارت و خصومت و عداوت و
 عدم اتفاق خود و آنچه از دشمنان بیگانه تحقیقی بر آنها وارد می آید کمال خوشی را دارند و بر خلاف
 از اصلاح این امور بی نهایت ناخوش اند و مصلح این امور را بیشتر تف و لغت میکنند نسبت به
 دشمنان آشنا و بیگانه خود - مثلاً اگر من بگویم "هر که او خلقش نکونیکش شمر" خواه از نسل علی
 خواه از غیر "معلوم نیست که هر فرقه چه خواهد گفت نسبت بن - و لیکن هر که هر چه میگوید بگوید من با او
 نمیدم میگویم که تمام مسلمان بهمان بشوند - اگر شنیدند سود آن بخودشان عاید می شود و اگر نشنیدند
 نقصان آن بخودشان عاید میشود مسلمان بهمان در هر طریق و در هر بی که باشند و باشند
 هر یکی که باشند و تمام اعمال دین و دنیای خود از صراط مستقیم حق خارج اند و همه اعمال
 آنها محتاج باصلاح است خواه اصلاح کنند و خواه نکنند - اگر مسلمانان توقع ترقی دارند

در دنیا همه امور یکی و مقتدی و تندی و حاشرقی و تیزی و تیزی سود را باید نصیب و تبدیل
اصلاح نمایند و این طرز جدید را اختیار کنند که مردم یورپ اختیار کرده اند از قرآن و
هدایات رسول خودشان و ما علی التسلول اکالا البلاغ *

بعضی دیگر حالات ملکیه و تمدنیه مسلمانان از نهان و اعلی

ابتداء این تمهید که بدینال می آید تا بی از کلف نیست *

وقتی از اوقات یک کتاب بنده در پی رآباد بندر بزرگوار و نری نری بزرگوار و دیگری ارسال
شد برای ملاحظه و بعد و سر کار این بزرگوار شانی کتاب را به بزرگوار شانی داد که او ملاحظه نماید
و این بزرگوار هم مانند آن دو بزرگوار اول و ثانی بسیار در ملک هند معروف و مشهور است
و اگر بزرگوار می بیند و یورپین مآب است و به انگلستان هم رفته و از حالات ممالک یورپ لکچر می بیند
برای آگاهی و تهذیب اخلاق اهل ملک خود با آنچه در زمانی که کتاب بنده را ملاحظه میفرمود
روزی در جای بابنده ملاقی گشته گفت شما تمام سلاطین اسلام را دم کرده اید + گفتم آری همه
و من را دم کرده اند + مگر آن کتاب بنده که تا اینجا روانگی آن از و فرقیانش واقع است
سلاطین و غیره تیر ماه الهی ششماه بود و در میان این بزرگواران و مخصوصه در خدمت این
بزرگوار آخر آنکه از دست رفت و تاکنون بمن رسید + جای تا اقل است که این بزرگواران
که اخلاق خودشان چنین است که فهمی از آنکه اخلاق حمیده و پسندیده یا ذمیه و ناستوده است
در میان مسلمانان از برای هیچ امری از امور اصول و میزانی قرار نیافته و هیچ کاری برقی
ضابطه نیست + اگر چه برای عقل و مناظره و محاجه قانون و میزان بسیار نیکی قرار داده اند که
منطق باشد و در مجالس شورای ممالک متهمه جز بروقی منطق نمی توان گفت که دو چنین است
باعث ترقی آن اقوام و بی در میان ما چنین نیست + مثلاً شخصی میگوید "زید در سخنانم حاتم
است" و بی هیچ تمیزی اگر در میان سخاو و اقمی و سخاو غیر واقعی - یا آنکه بگوئیم ابد اگر

رسول اللہ را خود داشت "و حقیقت کر کے تھے کہ یہ دونوں پھر تیر ستر سنہ اور اسکو مہینہ رکھ دینا
 اور جو میرے ارحم الراحمین کے درمیان میں پھوڑ دیتا " باوجود ائمہ سادی کہ در دنیا و برای
 ملک و مال دنیا پر پا کر معلوم نیست کہ ارحم الراحمین باوجود خواہ کرو "عبداللہ بن امام احمد
 حنبل کہتے ہیں کہ میری نے اپنے والد سے حضرت علی و معاویہ کی نسبت سوا ل کیا تو انہوں نے
 کہا "تیر تیر یہ ہے کہ حضرت علی کے دشمن بہت تھے وہ لوگ آپ میں عیب و بوجہ ڈھونڈتے تھے
 اور نہ راتے تھے پھر وہ ایسے شخص سے جا ملے جس نے حضرت علی کرم اللہ وجہہ سے جنگ کیا
 کی اور اسکو کیا دیا " صفحہ ۱۱۱ عطیہ بن قیس میگوید روزی امیر معاویہ بر سر بر شد و گفت "اے
 اگر میں نزدیکو اسکی بیعت کی وجہ سے وہی عہد کرتا ہوں تو مجھکو میری امید میں کامیاب کر اور میری
 مدد فرما "۔۔۔۔۔ "مقلد بن شعیل نے فرمایا کہ ہم نے اسوقت تک بیز کی خلافت سے
 انکار نہیں کیا کہ ہمیں یقین نہو گیا کہ آسمان پھر میں پڑینگے غضب ہے کہ لوگ ماؤن بیٹوں اور
 بہنوں سے تلخ کرین علامتہ شراب پین اور تار چھڑ بیٹھیں " بیشک ابن ہریرہ از احباب و غای
 معاویہ و در خدا بود و بحقیقت تمام واقعات ایام خلافت زید بگردن خداست + عبداللہ بن
 مروان را بسیار تعریف و تجنیہ نمود پس آخر کار میگوید "ہمارے نزدیک تو عبدالملک اور جلال
 دونوں برابر ہیں کیونکہ اسی نے اسکو صحابہ اور مسلمانوں پر حاکم بنایا تھا "۔
 مگر زید معلوم نیست کہ این قول سیوطی است یا قول شرح اردو بہر حال جای خوشی است
 کہ یک شخص باقوم و با انصاف پیدا شد و زید گان اہل اسلام +
 زید بن عبدالملک چونکہ پانزدہ نسبت پروردہ شدہ جو مائتہ تمام مسلمانانی کہ و زید نعمت
 پروردہ شدہ و میشوند لا یرحمہم اللہ " چنانچہ ایک روز مسجد نبوی میں بر سر منبر کہا کہ یا اہل المدینہ
 حالانکہ سادی جب مصاف ہو تو اس پر رفع نہیں آتا۔ یہ ایسی غلطی تھی کہ کوئی مثل مکتب ہی نہ گویا
 اندر اس است کہ بر سر نبوی خرا لا یرحمہم اللہ ہم بر شدہ و ہر کسی آن امر تاں شد و عالمی طبع و منقاد و
 عبد جید او پاستد + "ولید سخت جبار و ظالم تھا پانچ عمر بن عبدالعزیز نے ایک مرتبہ فرمایا کہ ولید

شام بن - شجاع عراق بن - عثمان بن جبارہ حجاز بن - قرہ بن شریک مصر بن - واثق بن زین تو ظلم سے بھر گئی۔ مگر در عہد او بسیار فتوحات ہم شدہ ہوئے است و ازین معلوم میشود کہ "چنان روزی بہ نادان رساند کہ صد و نادان حیران ماند" خدا برودان لایعلم ہم فتح و ظفر عنایت سہر ماید +

سلیمان بن عبد الملک "بنو اُمیہ میں سب سے بہتر بادشاہ تھا جاتا ہے" بہترین فرمانروا بنو اُمیہ معلوم میشود۔ مگر بسیار خور ہوئے است چنانچہ مشہور است یکبار ۱۰ ہزار و یک بچہ کو کشتند شش ماہہ شش مرغ و کشتش بسیار بخور۔ یکبار در آئینہ نظر کردہ از حسن و جمال و جوانی خود تعجب شدہ گفت محمد بنی بود۔ ابو بکر صدیق بود۔ عمر فاروق بود۔ عثمان با حیا بود۔ معاویہ حلیم بود۔ یزید صبور بود۔ عبد الملک سیاسی بود۔ وید جابر بود۔ من پادشاہ جوان آسم۔ لیکن در بین یکماہ بخور + (خوب بود کہ گوید من پر خور آسم) +

عمر بن عبد العزیز بسیار تعریف داشتہ چنانچہ "یزید بن اسلم نے انس رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہے کہ رسول اللہ کے بعد ہم نے کسی شخص کے پیچھے سوا عمر بن عبد العزیز کے نماز نہیں پڑھی جو رسول اللہ سے نماز میں زیادہ شاہ تھے" این عبارت نقل ایراد و گفتگوی بسیار است و فی بندہ رہا میکنم + "محمد بن علی بن حسین سے کسی نے عمر بن عبد العزیز کی بابت سوال کیا تو انہوں نے فرمایا کہ وہ بنو اُمیہ کے نجیب ہیں اور قیامت میں بصورت امت واحدہ اٹھیں گے" الحدیث علی الراوی۔ مگر بندہ انداشتہ کہ مراد از امت واحدہ چیست + "ابو نعیم بسند صحیح روایت میکنند کہ روزی ریاح بن عبیدہ دیدہ بود کہ عمر بن عبد العزیز بنماز میرفت و پیر مردی ہمراہ او بود چون از نماز مراجعت کرد ریاح گفت یا امیر المؤمنین آن پیر عمر ای تو کہ بود گفت خضر علیہ السلام بود کہ برای اموات و قاتلین عدل و انصاف بن آیدہ بود" + در صفحہ ۱۲۵ تا سچ اختلاف ذکر خواہی است کہ شخصی دیدہ بود نسبت بہ عمر عبد العزیز کہ خواہد رفتی یا نہ کہ ناظر ملاحظہ کند + در صفحہ ۱۲۶ کیفیت رد باغ فدک است ہر کہ خواہد ملاحظہ کند + در چنان صفحہ حکایت زوجہ عمر عبد العزیز است + پس از آن این فقرہ است "بعضی از عمال نزد عمر عبد العزیز خطی نوشتہ بودند کہ شہر

با خرابی بنا شده اگر امیر المومنین مناسب داند آنرا بطور جاگیر باید بنام او آبادی آن کوشش کنیم - عمر جواب نوشت "اس خطا کے پڑھتے ہی اوس شہرین عدل کے ساتھ قلعے بناؤ اور ان کے راستوں کو ظلم دور کر کے پاس کر دو پس یہی اسکی مرمت ہے" والسلام +

اگر این کیفیات و بیانات در نزد رای دیگر مسلمانان داخل محامد و تعریف استند من فقیر سر اسرارین بیانات را خرافات چاهلانه میدانم + "وہب بنیہ کہتے ہیں کہ اگر اس امت میں کسی مہدی آئے خواہے تو وہ عمر بن عبدالعزیز ہیں" + یک بزرگوار دیگر کہ صرف او "حق" است اندیشہ گفتہ است کہ اگر عمر عبدالعزیز مہدی نیست دیگر ہی نخواہد بود + این بیان ہم یا محض از روی جهالت است یا از روی غرض یا ہر دو + العرض آنچہ مؤرخین و مصنفین اسلام نسبت بہ عبدالعزیز یا اسون یا دیگر پادشاهان اسلام حمد و خودشان یا بعد از خودشان نوشته اند سر اسرار و بیانی در صوغ و اعراق اند + این اعمال و افعال ہیچوچہ نسبتی بہ تمدن و مملکتانی نیک ندارند و ابد از وضع مملکتانی او چیزی ننوشته است کہ مشتق آیندگان باشد + این حکایات محض برای بیان کردن استعدا برای اطال چند سالہ + گذشتہ ازین من میگویم ہر کسی را در عالم یکدرجہ و مرتبہ خاصی است کہ از آن تجاوز کردن خلاف است و شاید کہ بشر کہ منجر شود بیش از بزرگی گفتہ است احمد اگر بشاید آن پر جلیل تا ابد ہوش ماند جبرئیل - دیگری فرمودہ است "ز احمد تا حدیک سیم فرق است جہانی اندرین یک سیم غرق است" + این بزرگواران ہر دو درست فرمودہ اند و یکا کس نمی تواند بگوید کہ محمد ۴ در درجہ خدا بود یا علی در درجہ محمد ۴ - در این صورت نمی توان گفت کہ عمر عبدالعزیز مہدی بود + و بالجملة ہر کہ چنین بگوید یا بغایت جاہل است یا بغایت اہل غرض و دین بدینا فروش است +

مگر در تاریخ انگیزی نوشته است کہ عمر عبدالعزیز در شلہ ع از جہان بشد و شریف المومنی کی از شرای عرب در تنی او گفتہ است -

"O son of Abdul Aziz if human eyes ought to weep

they should weep for you. You freed us from the cursing of Ali, and if it is possible you should be freed from it yourself."

یعنی "ای پسر عبدالعزیز اگر چشم آدمی باید بگریید باید بگریید برای تو۔ تو ما را آزاد نمودی از سب نمودن بعلی ۳ اگر ممکن باشد باید خود را نیز از آن سب آزاد می بخشی" ۴

باز چند فقره منسوب به مامون

اکنون بازی آئیم بر سر یک چند فقره از کیفیات و حالات مامون ۴ در صفحه ۱۶۶ تا تاریخ الخلفاء در سلسله مامون دوران دختر حسن بن سهل را بکنج خود آورده و ذکر در نماز را بر باد داد و نگذاشت را به همراه بخشید ۵ پدر عروس تمام فوج را خلعت پوشانید و از روز دعوت از عروم نمود و هر شخصی را نوشته جاگیری عطا کرد الخ ۶ جناب مولانا شبلی می نویسد که در این عروسی شخصی مفلسی دو کیسه از نمک داشتند نزد مامون فرستاده خطی نوشت شعر بر معذرت از آن نمک مخمور "مامون حکم دیا که دو وزن تعلیان اشرفیون سے بھر کر اوسکو واپس دیا گئین" یعنی مامون حکم نمود که آن دو کیسه را از اشرفی پر کرده نزد آن مرد فرستند ۷ در آن روز یکپس نمود که بهر پدایین آں مال بندگان خدا را چرا اینسان برباد میدید و این ملک ملک دیگران است چرا اینجا گیرنی قبول نشی میکنید ۸ مگر این حال در این زمان ما هم کماکان در سراسر ممالک اسلامیان وجود دارد و در تمام ممالک اسلام در هر زمان و در میان هر خاندانی بر همین منوال بوده -

در همین صفحه ۱۶۶ تا تاریخ الخلفاء نوشته است که در سلسله "مامون نے مسئلہ خلق قرآن میں لوگوں کا امتحان کرنا چاہا" ۹ در این مسئلہ قیامتی برپا شد و بنده غرض اصلی خود را می نویسم ۱۰ چنانچه علماء را کہ نام ہمہ در تاریخ الخلفاء مذکور است مامون طلب کرد ۱۱ اور جب تک کہ انہوں نے قرآن شریف کے مخلوق ہو گیا اقرار نہ کر لیا انکو رقم سے بخدادنہ آنے دیا۔ پہلے قرآن ربیعہ اس مسئلہ میں

توقف کیا مگر آخر تشفیہ کر کے قائل ہو گئے + یہی معین وغیرہ نے بعد کہا کہ جیسے بھی
 خلق قرآن کو محض تلوار کے خوف سے مان لیا ہے + پس از آنکہ از جمعی از علماء سوال رفت
 و ہر کی بطور سہل و سہل جوابی داد + ”پھر امام احمد بن حنبل سے پوچھا تو انہوں نے بھی کہا کہ
 قرآن شریف کلام خدا ہے۔ اسحاق نے کہا کہ وہ مخلوق ہے یا نہیں۔ امام صاحب نے فرمایا کہ اس
 سے زیادہ بین اور کچھ نہیں کہتا + چون اسحاق جواب ہمہ راز و خلیفہ فرستاد مامون گفت فلان
 کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ از آنجملہ گفت احمد بن حنبل را بگو کہ
 بیانات تو را میرا مومنین معلوم شد اینہمہ دلیل است بر جہل تو + فضل بن خاتم را بگو کہ آنچہ تو در مصر کردی
 ہمہ برین معلوم است کہ در یکسال تضامات مال بسیاری گرد آوردی و ازین خوف نداری + ابن جراح
 و ابن حاتم را بگو کہ از بس سود خورد ایمانی بشما باقی ماندہ + سعد و یوسف واسطی را بگو کہ ہر شخص کہ
 حدیث ہای صحابی با فہر و حرص ریاست دارد انجام اونیک نباشد + بالجملہ چون ہر یک را ازین قبیل
 پیامی داد و از شمشیر خائف ساخت تا مابقی قرآن اقرار و اعتراف نمودند سوای احمد بن حنبل کہ
 کس دیگر۔ پس مامون حکم نمود کہ ہمہ راز و او حاضر آزند کہ خود بہ گوش خود از زبان انہما اقرار شود
 ”لیکن خدا تعالیٰ کی کار سازی دیکھو کہ یہ ابھی پہنچے بھی نہ پائے تھے کہ راستہ میں ہی مامون کے
 مرنے کی خبر انکو پہنچ گئی اور خدا نے انکی مشکلات آسان کر دیں +

این بود سرگذشت حال مامون و بحث او بر سر دین و خلقت قرآن و خوف و ترس اعمال و افعال
 ہر یک از علماء و قضات و غیرہ زمان او + و در این مقام ماسوال میکنیم کہ چنین خلیفہ ظالم و سبوقوف
 و چنان زمانہ پوچ و علماء لایعنی و بد فعل و قضات ہرزہ و فاسق و رشوت خوار چه تعریف دارند + اگر
 مامون خوف شمشیر از انہما اقرار و اعتراف بشرک میخواست بیشک از خوف شمشیر اعتراف میکردند + ہنوز
 بسیار کیفیات نزو بندہ موجود استند از حالت مامون و دستگاہ او و چاکران و خدم و حشم و نشان
 و نشاندارین او کہ بسیاری نصاری و مجوس بودند ہمچنانکہ در این روز ہال تمام ممالک اسلامیات این است
 این زمان زمانی بود کہ گویا مسلمانان بنقطہ اوج کمال رسیدہ بودند و مسلمانان این زمان

و در این زمان
 مامون و حاکمان
 و وزراء و
 و در این زمان
 مامون و حاکمان
 و وزراء و

این مختصر اند. تمام غیر مسلمانان به علم زمان مأمون است مگر استغابی که نزد مأمون بود و یکی بنجر بود
 بنحیث شورش یک فاضل عیسوی بود که مأمون حکم نموده بود هر که بخدمت و عهده مأمور افراز شود اول بخت
 جبرئیل برسد + سید در خراسان بود که معلم اول آن عیسوی بود + عبدالمسیح بن اسحاق کنده یکی
 عالم عیسوی بود که بر عهده جلیل القدری ممتاز بود + ماهوار جبرئیل را بنده حساب کرده ام و در سال
 (۱۶۹۰۰۰) هجده لک نو هزار و دویست بوده است بسیار بیش از ماهوار مستر و اگر مستر و نایب هم
 در حیدرآباد + ترجمه کتب ارسطو به یعقوب بن اسحاق کنده و اگر از ابو + قطان بن ارق فلاسفر
 دیگری بود او هم عیسوی + سهیل ابن مأمون که بهر ایک فارسی النسل حکیم تمام جو نشیون کے علوم
 و فنون کے ترجمه کی خدمت دی + باید ملاحظه نمود که امروز در ترکی - ایران - مصر - مراکش - افغانستان
 زنگبار - و حیدرآباد و هریات خروزی از مسلمانان چند عیسوی عهده های جلیل القدر دارند و در این
 حیدرآباد چند عیسوی و فارسی بخدمات عالیشان مشغول اند و فریدون جنگ فارسی سپهسالار و عظیمی دارد
 که حیدرآباد نیست و هیچکس دیگر اعتنائی ندارد و جز انگریزان و زنان انگریز + مگر جناب عالی این
 اوج و خفیف دیگران و مسلمانان را امروزه میدانند که میگوید

”چکورو اور شہباز سب اوج پر ہیں مگر ایک ہم ہیں کہ سب بال و پر ہیں“

این حال همیشه بر این منوال بوده است و ازین معلوم میشود که گاهی ترقی مسلمانان ذائق نموده +
 از آنجا فروتری آئیم حالت محمود و سبکتگین ویدرو فاندان اوچه بود و فروسی در قی اوچه گفته +
 بعد می آئیم زیانه سعدی علیه الرحمه - حکایت رفیق که شکایت ایام ناموافق را نزد او آورده بود + سنگ
 و دربان - عمل پادشاهان - حال آن رفیق در مراجعت سعدی از حج - حکایت قاضی حمدان - حکایات
 بسیاری که یاد زمانه خود سعدی واقع شده اند یا اندک زمانی قبل از او - و آخر جدال سعدی با مدعی
 و باب تو انگری دوریشی - همه و سینه انقش استند و سر موتی از حالت امروزه سراسر مالک استامپان
 بهتر نبودند + اگر در سر اسر تاریخ اندلس ملاحظه کنیم - اگر در سر اسر تاریخ ایران تا با جهروز ملاحظه کنیم -
 اگر در سر اسر تاریخ هند یعنی تاریخ سلطنت و حکومت مسلمانان ملاحظه کنیم - اگر در سر اسر تاریخ دولت عثمانیه

ملاحظه کنیم تا باین دم - و اگر در تاریخ هر سلطنت دیگری از اسلامیان ملاحظه کنیم همین اوضاع بود
 یعنی برای سیم در تمام حالات زیست و زندگی این امت هر قوم و آنچه که عموم اهل اسلام تعریف
 میکنند و مایه فخر و کبر افزای خود میدانند غالباً در پیش است اول این است که یک زمانه درازی
 (به هر جهت یک ویدی و سراسر بدست مسلمانان حکومت داشتند و بسیاری از حاکم عالم و ثنائی
 آنکه یک زمانه و چند صد سال قلیلی (که قبل از آن چندین هزار سال دولتها و اقوام بسیار عظیم آن
 مثل مصر - اسیریا - یونان - روم - ایران - و هند - بلکه همین هم گذشته بودند و قبل از آنکه اقوام
 یورپ شروع کنند باین ترقی حالیه) علم متخصر مسلمانان بود که بموجب حالات و مقتضیات آن زمان
 بنایت کمال رسیده بود و نسبت باین زمان یورپ هیچ نبود و لیکن اگر با چشم تحقیق و تدقیق و
 موشکافی ملاحظه کنیم هیچ چیزی نمی یابیم که بتوان نام آنرا سلطنت و حکومت نیک و وضع زندگی و
 معاشرت نیک و خوشی و کارهای نیکو بندگان خدا نام نسیم + (۱) بر سر خلافت رسول الله بسیار خرابیا
 کردند که انسان از ذکر آن عاجز است + (۲) سلطنت و حکومت ما همه شخصی و بی اصول بودند و
 خلیفه و سلطان و پادشاه و حاکم ما تا ظالم و جابر و خوریز و بیگانی و شهرت پرست بودند + (۳)
 خلق همه عبد عبد خلیفه و سلطان و پادشاه و وزیر و امراء و صاحبان دولت بودند + (۴) هیچ
 قانون و ضابطه در امور مملکتی نبود و هیچ کاری بروقی اصول و قانون و ضابطه جاری نبود + (۵)
 خلیفه و پادشاه مطلق العنان بودند و هر چه از مردم بظلم می گرفتند در کارهای بیوده و شهرت رانی
 و حفظ نفس خود و برباد میداند + (۶) حکام و امراء صاحبان عمل و قاضیان قضا و علماء و غیره اکثر
 و اغلب اهل غرض و شهرت پرست و راشی و دین بدنیافروش و فاسق بودند + (۷) عموم خلق جاہل
 و ناخوانده و نیز در میان خود ظالم و شهرت پرست و راهزن و مال یکدیگر خور بودند + (۸) همیشه در میان
 خلفاء و سلاطین و پادشاهان و عموم خلق بر سر دین و مذہب و عقاید بدیهیه و از روی تعصب جنگ
 و جدال و قتال و خوریزیش بود + (۹) همیشه علمی نهایت کم و جہل بی نهایت بسیار بود + (۱۰)
 جز معدودی از علماء و دین بدنیافروش و دیگر تمام علماء گرسنه و بیوادبی نان بودند

و هیچکس از آنها نمی پرسید و ذلیل و خوار بودند + (۱۱) برخلاف آن همیشه ادبایش و از آن
 و مطرب سفره و قواد و چاکر و گوی و تیرال و شیار و اشال و ملک در کمال خوشی و مین
 انبساط بودند و در نزد بزرگان عزت داشتند و صاحبان دولت و ثروت آنها را پرورش میکردند
 و صحبت آنها بسر میکردند + (۱۲) همیشه رمال و ستاره شناس و جادوگر و فقیر و درویش و اینگونه اشخاص
 و اصناف خلق بشمار بودند + (۱۳) همیشه علم مختصر بود و به علم دین و پس از آن علم طب و نجوم و دل
 و یک خند علوم و دیگر ازین قبیل همه ناقص و بیکار و همل + (۱۴) همیشه مددی از خلق هر یکی
 بیکار و کسبی اشتغال داشتند و بسیاری بیکار و هرزه گرد و دزد و قمار باز و قین پرور و فحشه + (۱۵)
 همیشه هنر و دستکاری و تجارت بسیار کم بود و بدون علم و ضابطه + (۱۶) گاهی قانون و ضابطه
 برای تشویق اهل علم و کمال و هنر و باین سبب این چیزها گاهی ترقی نکردند و کمال نرسیدند + (۱۷) گاهی
 مردم را شوق محبت و تحصیل کمال و هنر نبود و برخلاف آن شوق بتن پروری و اقسام کارهای
 پوچ و بیغنی و لود و لعب کوچک گردی و پیوده گوئی بود + (۱۸) اگر زنان مسلمانان صاحبان علم یا هنری
 بودند غالباً آنگونه زنان بودند و آن گونه علوم و هنرها را حاصل کردند که برای حفظ نفس شهوات زانی
 سلاطین و صاحبان دولت و ثروت بودند و زنان خانگی و شریف بندرت صاحب علم و هنر و محققانی
 بودند و بسبب بی علمی و بی تربیتی نیک زنان هزاران فساد و مفاسد در هر خانه وجود داشت که
 واقع نمی توان آن گونه زنان را شریفه و عقیفه خواند + (۱۹) گاهی در امور معاشرت و طرز مشیت
 و موسیقی و آموشدن و نشست و برخاست و گفتگو و رفتار و کردار خلق اصول و ضابطه نبود +
 (۲۰) گاهی بزرگان قوم طرز معاشرت و کردار خود را در عقولات سرشقی قوم قرار میدادند و
 برخلاف در تمام اعمال و افعال ناشایسته نامتقول سرشقی قوم خود بودند + (۲۱) همیشه
 نزد بسیاری از خلق در مراسم بیغنی و خرافات مذهبی و تدریجی و نیازیهای پوچ لایغنی برپا میشدند
 هیچکس بحقیقت از آن فائده واقعی و نیوی یا از خودی حاصل نمیکرد و حاصل کلام هنوز
 بسیار چیزها هستند که باید از قلم فرو نگذاشت +

مگر بنده بطور انصاف و از روی تجربه و بدون غرض خاصی میگویم که چنین معلومی شود که
تمام این امور مذکوره بالا در سایر ممالک اسلامیان همیشه کی بوده و در ملک هند صد و هزار و دویست
این امر با ضرورت تحقیق نیست - اول آنکه از روی تواریخ معلوم میشود و ثانی آنکه از روی ملاحظه واضح
است + البته مخلوق خدا و هر قوم و باشند هر ملک درین معایب مذکوره فوق شریک استند و مردم
بیچ ملکی فرشته و کروی نیستند بلکه هر فردی از افراد خلق هر ملکی مثل ملک خود بنده ایران تمام یا
بعضی ازین معایب گرفتار است و برخلاف شرع اسلام عمل میکند + شرابخواری - زنا کاری - لواط
خار بازی - فسق و فجور - لهو و لعب و هر گونه خلاف شرع و تهذیب دیگری در تمام ممالک اسلامیان جاری
بوده و امروز هم کماکان بلکه باضعاف مضاعف جاری است + و بی نظیر چنین میرسد چندانکه این
اعمال در ملک هند جاری بوده و امروز جاری است در پنج ملک دیگر نبوده و نیست + بهمان ابتدای
آن ظاهر است که معاشرت و آمیختگی مسلمانان بود با مختلف ذاتهای هندو + البته ممکن است که در
زمانه مسلمانان که حکومت در قبضه آنها بود و بعضی از امور منع و نهی و بگیر و ببند کمی هم بوده است و خصوصاً
از روی تعصب دینی و نسبت بدیگران - مگر در این زمان بواسطه آزادی عامه و بنده باید بگویم درست
و تعلیم انگیزی هم هیچ وجه منع و نهی از هیچ بابت نیست و لهذا آنچه قبل ازین بوده امروز هزار چندان شده +
در این مقام ضرورت است شرح طویلی نوشتن منسوب بحالات و خیالات و آراء و رفتار و کردار
وضع معاشرت و تمدن آن گروهی که در این زمان در ملک هند تربیت یافته مدارس و کالج های
انگیزی اند و بمالک یورپ رفته سیر و سیاحت کرده و در آنجا مآدر علوم خود امتحان داده اند + ولی
کتاب را بحال درج آن نیست و لهذا مختصری عرض میکنم +

چون آفتاب عالم تاب را در نصف النهار هر فردی از افراد خلق می بیند هیچ ضرورتی ندارد که
ما از او تعریف کنیم - یعنی هیچ ضرورتی نیست تعریف و بیان فوائد و نتایج یک علم هنگامیکه خدا و همه
انبیاء و اولیاء و بزرگان هر قوم و هر ذات نموده اند و رسول مقبول ما صلعم همه امت خود را امر نموده
است که اگر برای تحصیل علم و دانش ضرورت باشد باید به چنین بروند + اگر چیزی تمیز است در میان

انسان و حیوان علم است و بس - و اگر چیزی انسان صوری را انسان نمی سازد و معرفت خدا و اکیان
 خدا را بر او معلوم میکند جز علم خیر و بگیری نیست + و بنا بر این عموماً توقع و امید این است که صاحبان علم
 متصف باشند و متصف شوند با آن صفات و خصای که لازمه انسانیت افتاده و خوبی بهیمة گی را از
 جبلت او میان دو میسازد + اگر چه در هر زمان در هر زبان و در میان هر قوم علم بوده است و فوائد
 و نتایج آن هم یکسان بوده و هر چند که از ابتدای جهان منع و گوازه علم ممالک مشرق بوده و بواقع
 مصر - یونان - اسیریا - ایران - هند و چین همه داخل مملکت ایشیا یعنی مشرق بوده اند و زبان
 هم نگذشته که علم از زمین ایشیا نقل نموده است به یورپ و آمریکا و در مشرق زمین تنزل و در مغرب زمین
 سقی کرده مع ذلک هیچ شکلی نیست که بخاطر چندین علوم و نیز تربیت مغربی امروز تفوق و ترجیح دارد بر
 علوم و تربیت شرقی پیشین + پس بالطبع توقع و امید همه این است که صاحبان علوم مغربیه و تربیت
 یافتگان دارالعلوم و دارالعلومهای انگریزی و یورپ براتب بهتر برآمده باشند و بر آیند و لیکن این قضیه
 غالباً برعکس است و اکثری از آن گروه سابق الذکر در تحت آن شهر سعای علیه الرحمه واقع اند
 "خرعیمی" + بسیاری از این گروه چه در ایران و جانی دیگر که مای ششوم و چه در ملک هند که
 مای بنسیم بالکل اخلاق و وضع معاشرت و زندگی شان ناپسندیده است و جز لباس و اکل و مشرب
 و بازیهای مختلف و صورت ظاهر شان و دیگر هیچ اخلاق آنها تغییر پذیرفته + و کمال افسوس است که
 بعضی از طبقه مافیه آنها که بسیار معدود اند چندان از لباس و رفتار و کردار و گفتار ظاهری اهل
 یورپ خوش اند که در لباس خود غنی گنجد و بحقیقت وضع خود را مشرق این طبقه عالمیه نموده اند که
 همه جوان اند و عدتشان هم روز بروز کثرت بهم میرساند + برای مثال مینولیم که عکس بعضی
 از مجالس را که بنده دیده ام هنگامیکه چند کس از بزرگان و معروفین کهن سال آنها مثل موهی
 نذیر احمد - نواب محسن الملک - نواب وقار الملک - با بعضی از علماء و فضلا و سادات و مشایخ
 دیگر آنها نشسته اند با دستار و عمامه پنجه جوان علقه سفینه طالب العلم یا زوده - چهاره - بیت و بیت
 پنجبای که با سرهای برهنه و موی انگریزی مانند لباس انگریزیان ایستاده یا نشسته اند و درین چند سال

انجیر چاچہ بنیادیت در ہندو اچ یافتہ و ہر ملک ہفت و ہشت سالہ براب دارد (مگر این ہمسوی طبقات
 از این میباشند کہ اطفال و دیار سالہ ہم بپری می کشند) + این است کی از اصول تربیت و تعلیم انگریزی
 جواب تکست است برای دیگر کیفیات + مگر از اخلاق و تہذیب و رفتار و کردار نیک و قول درست و ایفای عہدہ
 و ہمدردی بوی ہشام کی ہم رسیدہ و یکی را گاہی نیست + و گاہی اینہا ازین تربیت خود فائدہ برگیرند
 و نہ دیگر ہم خلقان خود را میتوانند فائدہ برسانند +

حالت امروزہ ممالک اسلام کہ ما بچشم می بینیم

بحال اختصار باید گفت حالت مسلمانان بطور عموم ہمیشہ یک طور و یک نحو بود و رہم جا -
 ولی امروزہ بسبب ترقی و زور و استیلای مردم یورپ بر دوقسمت یا دو حالت شدہ - حالت اول -
 آنچه را کہ قبل ازین ذکر کردیم کہ بحقیقت سراسر داخل معایب نقایص و خلاف شرع اسلام و عقل و تمدن
 و مکتب و معاشرت و تہذیب واقعی نیک و مانع ترقی حقیقی بود - کہ بہ قضای حالت و آب و ہوای ہر قوم
 و ہر ملک بیش و کم در این روزگاران وجود دارد + بر ہر کس پیش و کم معلوم است کہ حالت ملک ترکی
 امروزہ بسبب ملکرانی چگونہ است - چونکہ بندہ ایرانی ہستم و کماکان ہم از حالت ترکی خبر ندارم و آنچه
 در خیارات انگریزی درج است آنرا ہم قابل اطمینان ننیدام یا واقعاً قابل اطمینان نیست لهذا از قول
 یک مسلمان صاحب ہندی دیتی کہ در کتابی نوشتہ و بسیار مہتمم نوشتہ صرف یک جملہ کو چک در اینجا درج
 میکنم - "مگر ایشیائی ترکی کی حالت ابھی بہت کچھ قابل اصلاح ہے - اور وہ بھی ایسی بڑی ذمہ داری
 سمے لئے تیار نہیں ہے لیکن باوجود اسکے سلطان کو اس طرف سے غافل نہیں رہنا چاہئے" + مگر
 آن طوری کہ انگریزان میدانند اگر واقعہ چنین باشد خوب بریدن انسان راست بشود +

حالت ملک ایران ما نیز بیش و کم بر ہمہ کس معلوم است + یک گروہ خواستند کہ
 با راست قرار و ہند و حقوق شاہ و گدرا معین نمایند و از نظم اراکین و اعمال حکومتی بسیار
 شکایات و اخبار ناموس شستہ و پناہ بہ انگریزان بر نمود و عاقبت الامر با منتی را صورت دادند +

ولیکن آنچه در اینوقت بیش و کم یاد فرغ یار است بر ما معلوم است این است که همان گروه
رایک غرض خاصی بود یعنی که خود حکومت و زور داشته باشند - گروه دیگری بملایم
اغراض خاصه خود مخالف پارتیت و اصلاح اند و این گروه هواخواه و متحد پادشاه اند و پادشاه
رغبت ندارد که پیروی کند اصول ملک + بالجملة حالات دیگر ممالک اسلام بر همین منوال استند +

حالت ثانی - این سر و کاری است که اکنون بیش و کم صد سال است بهم رسیده است
در میان مسلمان و اهل یورپ یعنی نصاری + این حالت تخیل که از حالت اول و خصوصیت سابق
که مسلمانان در میان خود داشتند میراث بدتر و سخت تر است + ما باید بطور اختصار بگوئیم که
ابتدا که مسلمانان در میان خود یا خصوصیت مذهبی یا خصوصیت پولیتیکی داشتند غالباً مساوی بودند
و غالب مغلوب یا فاتح و مغترب مانند دو برادر بودند که گاهی ملک اسلامیان در قبضه کی یا
در قبضه دیگری بودند - مثل اینکه خاندان امیه معدوم شدند و خاندان بنی عباس جای آنها را گرفتند
و علی هذا القیاس متعدد خاندانها بنوبت بگذشتند و فرو و آمدند مگر در هر حال دین و دولت برقرار
ماندند ولی در این زمان این حال برخلاف آن است که نصاری بزور و صلابت و هیبت شیران
شده اند و مسلمانان بضعف و بیچارگی گوسفندان + پیوسته آن شیران در پیش چشم این
گوسفندان خوابیده اند و می غرند و در پی فرصت و بهانه هستند که یا بتدریج یا بیکباره حمله آرند
و این گوسفندان را یکی بعد دیگری از هم بدزدند و در شکم خود فرو برند و این بیچاره گوسفندان در
حالت گوسفندی گری و بی پروائی و آسودگی خاطر سپهرند مگر گاهی هم نظرشان بر آن شیران
می افتد و بخودی لرزند + مان البته بسبب آنکه مدت درازی در مقابل آنها بوده اند و بدین
آنها متعاده اند چنانچه باید پروائی ندارند و بکار خود مشغول اند و ولیکن اگر خدا نخواسته
زمان درسد که نصاری این چند سلطنت و ملک اسلام را هم بقبضه خود در آورند آن وقت
دین اسلام هم بدینال ملک اسلام از دست میرود + درین وقت بنده حالت خلق هند
بند و مسلمان را چنین می بینم و چنین می بینم که نه ملک دارند نه دین و نه قدرتند

که بنور ممالک و دیگر اسلامیان برقرار است و احتمال بسیار کمی می‌رود که وقتی اینها ازین بی‌هوشی
و بی‌هوشی بوش آیند و اتفاق کنند عام و دینی + بالجملة هر چه پیش ازین نوشته شود از تباہی
عمال مسلمانان بنور ای بنده همه از عدم اخوت و همدردی است در میان آنها و تا هنگامیکه
این امت معنی واقعی اخوت و همدردی و اتفاق را نداند و ثبات قدم پیروی نکند انسان
و مرد دنیا می‌شوند و گاهی در جهان ترقی خواهند کرد بلکه ملک و دین آنها نیز از دست می‌رود +

اخوت و همدردی چیست

معنی اخوت و همدردی را تا امروز مسلمانان ندانسته اند چیت و اگر سر اسر قرآن را
بخوانند و تمام کتب احادیث را ملاحظه نمایند نخواهند فهمید + شاید که اگر مسلمانان چیزی را از
قرآن و حدیث بفهمند یا فهمیده باشند که معنی اخوت و همدردی چیست همین است که فقری را
(و آن هم هر فقیری که عدا خود را فقیر سازد و بدون امتیاز استحقاق) یا بخوراند یا بپوشانند +
شکی نیست که این اولین و اعلیٰ ترین درجات و کیفیات همدردی است در صورتی که کماکان
مطابق شرع و عقل و اصول و تمدن نیک باشد + مگر خدایتعالی در کلام مجید خود بسیار چیزها را
در شمار همدردی بیان فرموده است که از آنجمله اینهاست -

- (۱) متفق باشید - (۲) یکدیگر را ایذا مپسید - (۳) غیبت از یکدیگر ننمایید - (۴)
- عیب از یکدیگر نجوئید - (۵) امر معروف و نهی از منکر ننمایید - (۶) اگر خاکم شوید با انصاف
- حکم کنید در میان خلق - (۷) در میان برادران خود صلح ننمایید - (۸) اگر گواه باشید
- کتمان شماوت نکنید - (۹) به غطف و نصیحت و حکمت خلق را بدین دعوت کنید - (۱۰)
- در عدل و انصاف ابدلاً ملاحظه کسی را نکنید - (۱۱) دین و مذہب یا خدایان و دیگران را
- دشنام نگویید - (۱۲) صاحبان امر خود را اطاعت ننمایید - (۱۳) در امور بایکدیگر شاورش
- کنید - (۱۴) سوء مطلقاً یا انصاف متضاعف ننویسید - (۱۵) بیچکس ضامن و جوا بده

حنا و دیگری نیست - (۱۶) بکبر و نخوت کسی مغرور شوید - (۱۷) با سایر بندگان خدا با ابراهیم
 و یحیی سلوک کنید و سخن بگوئید - (۱۸) اگر کسی شما سلام گوید او را جوابی بهتر از آن بگوئید -
 (۱۹) مسافران و صاحبان تعفف و استحقاق را دستگیری کنید - (۲۰) همسایگان نزدیک
 و دور خود را بدو نمائید - (۲۱) مال ایتام را بخورید و نزدیک بان مشوید - (۲۲) امانات را
 بصاحبان آنها مسترد نمائید - (۲۳) مال خود را بهیچ وجه در میان خود نخورید و بر باد ندهید -
 (۲۴) مال خود را بطالمان دهید و بخورائید که حقوق یکدیگر را پایمال سازید - (۲۵)
 اسراف و زیاده خرجی نکنید - (۲۶) والدین خود را حرمت نمائید و با آنها آف بگوئید -
 (۲۷) پیچانه را درست دهید و میزان را کم و کاست نکنید - (۲۸) زنا و فسق نکنید -
 (۲۹) شراب نخورید - (۳۰) به عهد و موافقت خود وفا کنید - (۳۱) دروغ بگوئید -
 (۳۲) در خنج کردن میان روی کنید - (۳۳) مال خود را با بلهان دهید - (۳۴)
 در کارهای یکدیگر جستجو نکنید - (۳۵) خشم خود را فرو خورید و بر مردم خفا کنید - و
 امثال ذلک + بعضی دیگر ازین قبیل فرمایشات و احکام الهی میباشند که در قرآن موجود
 است که اگر کسی بر اینها شرح و تفسیر نویسد اقل آنچصد صفحه میشود + البته احادیث بسیاری هم
 منسوب به ربیک از این آیات از رسول الله و کلمات بسیاری هم از ائمه طاهرين و بزرگان
 دین میباشد و سر اسر گلستان و بوستان سعدی از اینها ما بخود ترجمه و فواید اینها
 و همه محض در خصوص اخوت و همدردی اند + شاید بعضی که کم دانش میباشند بگویند که بعضی از این
 احکام الهی نسبتی به همدردی ندارند مثل شرابخواری و اسراف و امثال اینها اگر چه بظاهر خبیث اند
 مگر در نظر غار و بطن غیر مستقیم اینها هم منجر میشوند به همدردی و محبتی که در امتناع آنهاست همین است
 که مقرر اند همدردی را +

اما برادران دینی ما بدانند که بطور انصاف باید گفت که ما مسلمانان بر یکی از این احکام الهی
 تاکنون عمل نکرده ایم ولی بیگانگان از دایره اسلام کرده اند و میکنند و نه خاص در حق خودشان

بسیار است و نیز آنست که اگر بعضی از بزرگان خاص و اولیاء کرام ما از انگلیس اعان را بجا آورده
باشند و مقام آنها مستقام دیگر است و لیکن از سلاطین و بزرگان و صاحبان دولت و ثروت ما معلوم
اینست که گاهی از این امور سرزوده است و بنده نام بسیاری از اشخاص و اعمال آنها را
از مردم یورپ امریکا و اخبارها و کتبشان کرده ام که بنویسم و نه از قدیم بلکه از جدید هم مثلاً
همین شاهنشاه بریتانی و رئیس موجوده امریکا و شاهنشاه جاپان و بلکه شاه انگلستان و غیر هم بعضی
نصفان اند که عقل حیران میشود که کی هم در وجود سلاطین ماضیه و حال ما مسلمانان نبوده و نیست +
اگر چه عموماً از شاهنشاه اکبر هند کسی تعریف میکند و لیکن در حق او بنده دو کلام میگویم (۱) آنکه اگر واقعاً
چنین نصائل نیک در وجود او بوده است آنرا در کالعدم بوده است و از یک گل بهار نمی شود (۲)
آنکه اگر ما در تاریخ حال و شرح احوال او ملاحظه نمایم بر ما معلوم خواهد شد که چون در زمانه او هم در
سلطنت اصول نبوده و حکومت شخصی بود بسیار کارهای خلاف شده بود و می شد و لهذا نیکی صفات
اکبر بالنسبه ب دیگران بود که اکثریاتاً متعصب و جبار بودند + صد و نه سال صاحبان دولت و ثروت
امریکا و انگلستان کارهای خیر برای قوم و ملت خود و ترقی ملک و اهل ملک خود کرده اند و
مبلغهای گزاف خرج کرده اند که عقل حیران میشود + برخلاف آن آنچه سلاطین و صاحبان دولت
و مملکت اسلام کرده اند همه از آن قبیل بوده است که ما تون و دیگر پادشاهان و بزرگان اسلام
کرده اند + بنده در اینجا صرف یکی دو مطلب را بخدمت برادران دینی خود عرض میکنم +

یک فرق از نصاری از شاخ پروتستان (یعنی مذهبی که انگریزان پیرو آن هستند)
میباشند که آنها را میخوانند "میتودیت" شخصی آلمانی که مؤسس انجمن طریقه گرفته بوده و موسوم بود
است به "جان ویسلی" و لذا نام یا لقب واقعی این گروه "ویسلیان" است یعنی پیروان ویسلی - مگر
بسیب طرز خاصی که دارند در عبارت و رسوم مذهبی و عبادت خود و دیگران بطور طرز آنها را ملقب
نمودند "میتودیت" یعنی و فهدار و با ضابطه + اینها نیز بمورد آیام باز شعب دیگر شدند و می
باشند که اختلافی مگر اصول همه یک است + عقل که درین وقت عدت این فرق در انگلستان

و امر یکا بیت میلیون باشد + این گروه غالباً تا ما شراب نخورند + گاهی به موجب همین مشغول
 نمی شوند - غالباً یعنی هر روز و هر شب عبادت میکنند چون سایرین که صرف در روز یکشنبه عبادت
 میکنند بسیار پرهنرگار و خدا ترس هستند و همه یکدیگر را برادر و خواهر میخوانند و بی نهایت همدردی
 از یکدیگر و سایر ناس می نمایند + از این گروه بسیاری از علماء و وعاظ هستند که در سراسر زمین
 رفته و عظ میکنند و خلق را بدین سببی دعوت مینمایند - کورنار در میان خود جمع کرده اند محض برای
 اشاعت دین و مذہب خود - هر یک از علماء و وعاظ و اعیان اینها بهر کجا که بروند و در شهری
 و قریه که سکونت اختیار کنند خود و عیال او در کمال راحت و آسایش میگذارند - مکان سکونت و گاهی
 یا اسب سواری و اکل و شراب او در نهایت خوبی است مثل سایر ناس - میرو برپا میکنند - شفا خانه
 و بیمار خانه را اساس می نهند - کلیسائی می سازند - هر کرا که بدین خود در آرد و میخاید - کتابها
 رسالهای مذہبی هزار طبع کرده میروم منت میدهند - زن و دخترش نیز در خانه های مردم میروند
 بلکه در کوچه و بازار هر مقام همان رسالها را میروم میدهند + بالجملة بنده در یک ساله که انگریزی دیدم
 فقره را که عبارت و مضمون آن این است "شخصی موسوم و اکثرینگی تفصیلی نوشته
 بیانی میکنند از اینکه چگونه این گروه در ملک امریکا بنام بیستم صدی فند چهار کرد و پند جمع
 کردند که چهار بار مضاعف است از آنچه هم ندیدم بدان آنها در انگلستان جمع کرده اند" این جمله
 در زبان انگریزی اصل آن مضمون است که برای بهر روان اسلام نوشته می شود

"Methodists all over the world will be in-
 terested in Dr Buckley's brief but lucid account of
 how the American methodists raised £ 4,000,000 as
 a Twentieth Century fund which is four times as
 much as the British methodists raised."

بر همه کس پیش و کم معلوم است که قوم یهود در این زمان چه حالت بدی گرفتارند مگر خوبی
 کسی را از حالات آنها آگاهی نیست - بطوس یکی از پادشاهان روم - سال قبل از تاریخ مسیحی

در این کتاب
 از کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

بیت المقدس را گرفت و شهر مذکور را با خاک یکسان نمود و از آن زمان این قوم در روی صفحه
 ارض پراکنده شده اند و در همه جا ذلیل اند + قدرت آنها بیش و کم هشت میلیون است که از آنجمله
 چهار میلیون در ملک روس و شانزده لک در ملک استریا و بسیاری دیگر در مجری - ایتالیا -
 ترکی - امریکا - انگلستان و جاهای دیگر میباشند + البته در انگلستان از او تر از مالک دیگر
 استند و بی چون دولت و حکومتی از خود ندارند و همه جافیل و خوارند + بالجمعه یکی از بزرگان این قوم نام
 "اسرائیل زنگویل" در یک رساله مشهور تجارتی "مگزین آف کامرس" یعنی مخزن تجارتی
 شرح طوبی از حال تنباه یهودان نوشته است و میگوید که از بس در هر جای یهودان را اندا
 داده میدهند این قوم از تجارت و کسب و کار باز مانده اند و باین سبب بکارهای پست دیگر
 اشتغال دارند و بسیار فقیر و ذلیل اند + مگر در این زمان که زمانه تجارت است باین خیال و
 امید افتاده اند که باری بعضی از دول و بخصوصه بیاری دولت انگلیش اگر ممکن باشد باز به
 بیت المقدس وطن اصلی و قدیمی خود مراجعت کنند زیرا که اگر بار دیگر بسر زمین خود مراجعت
 نمایند بسبب آنکه سرزمین بسیار محروم است و اراضی بسیار خوب حاصل خیز دارد و برای زراعت و فلک
 و بخصوصه برای تجارت بی نهایت مناسب است تجارت اختیار کنند +

خلاصه مطلب این است که این قوم یک سوستی برقرار نموده اند و نام نهاده اند "زایون"
 (زایون) و شعب و رشتنهای این سوستی در هر جای عالم که یهودی است موجود است و هر فردی
 از افراد یهودان هر ماهه باندازه حالت و قدرت خود چیزی (یک شل) برای مدآن کار میدهد +
 عبارت انگیزی آن برای یهودان اهل اسلام بموجب ذیل است -

*All over the world now there are Zionist societies,
 and every member pays his "shkol," and has a*

شل زایون کنونی بود که پس از فتح بیت المقدس داده و قصه پادشاهی خود را بر فراز آن ساخت و او را داود و گنج
 هاوند داشتند و گویا مسجد اقصی نیز در آنجا بود و آنجا را خانه خدا می نامند + شل شل است بمقدار دو درمیه یا بیشتر +

voted in nominating a delegate to the annual
Zionist Congress, held in the summer at Basle,
and attended by Zionists all the world over,
from Siberia to South Africa.

حالا اگر ما این اتحاد و اتفاق و همدردی یهودیان و یهودان (بلکه هندو و نارائیر) با اتحاد
و همدردی مسلمانان برابر کنیم معلوم میشود که بدترین و پست ترین همه ائمه و ملل مسلمانان اند +
در این مقام من نمی گویم که این چنین اتحاد و اخوت و همدردی در میان شیعه و سنی باشد بلکه
میگویم در میان هر فرقه و گروهی نسبت با جزا و هم مذہبان خود باشد - (اگر چه این کتاب را
که بنده بنویسم غرض اصلی من این است که مسلمان هر ذات و طریقه و مذہبی باید با همه دیگر
متفق و متحد باشند) + مگر کمال افسوس است که نه شیعه با شیعه با اخوت و همدردی بسبب سنی
و نه سنی با سنی - و نه دیگران در میان خود - این عجب غضبی است از خدا بر این امت + اگر چه یقین
کامل نمی توانم گفت ولی با احتمال کمی میتوانم گفت که شاید در میان تمام مسلمان بهمان یاد وجود
نداشته باشند یا بسیار معدود باشد که دو برادر چنانچه باید و شاید شرط اخوت و همدردی را بجا
آند + مثلاً اگر دو برادر باشند یکی بزرگ و صاحب دولت و ثروت و دیگری خرد و فقیر و محتاج و
هر دو را یک حاجتی باشد و آن بزرگ نزدیک وزیر یا امیری برای اظهار و درخواست آن حاجت
برود و هیچ شک نیست که ابتدا عرض و حاجت خود را اظهار میکند - یا آنکه چنین بگویم که اگر برادر
و پیشکش هر دو یک حاجت داشته باشند اول حاجت پیش را اظهار میکنند و تا هنگامیکه آن
حاجت حاصل نشود اظهار حاجت برادر را نمی کنند و خواه میکنند زمان و فرصت استقبال که ابدانه
بان زمان و نه بآن فرصت اعتمادی هست و شاید گاهی بدست هم نیایند +

و قتی از اوقات جدا از دین این مضامین بنده تخمینی کردم فرضی نه حقیقی که اگر ما فرض کنیم که
امروز در ملک هند هفت کروڑ مسلمان هست و بعضی از اینها در سال ده لک آمدنی دارند و بسیاری دیگر

غالباً باقیه میگذرانند ولی همه روی هم بر روی در بر روزه و آنه آمدنی دارد و هیچ شک نیست که یک این
 و نیم آن آمدنی در خوراک و پوشاک و مایه نرم واقعی آن کس خرج میشود و نیم آنه آن در اقسام خرافات
 بمعنی خواه در نذر و نیاز و امور و رسوم مذمومیه بدعیه باشد و خواه در دیگر امور خلاف شرع اسلام +
 اگر این هفت کردیم آن در کارهای خیر واقعی صرف میشود تا بچه اندازه موجب ترقی ملت بود و علم
 و هنر و مکتب و تهذیب اخلاق + از آنطرف به گامیکه در آن اعمال خسران دنیا و آخرت است و این
 اعمال خیر دنیا و آخرت بود + مگر شیک بسیار بیش ازین بلکه تحمل اقل پنج کروڑ روپیہ در هر سال
 در میان تمام مسلمان هند با امور خلاف بر باد میشود و حال آنکه یک عمل نیک در هر روی ملت نمیشود
 (همین بود حال مسلمان عالم در بین اکنون و سیصد سال تاریخ اسلام) +

باز خیال میکنم که اگر بطور فرض کسی یا جمعی اراده نمایند که برای یک امر بسیار عظیمی که در آن کمبود
 و ترقی هفت کروڑ مسلمان متصور باشد چهار یا یک کروڑ روپیہ جمع آوری کنند چه مدت ضرور و در کار است
 تا آن مبلغ جمع آید + بنظر بنده می آید که برای جمع آوری یک کب اقل یک سال و برای جمع آوری
 یک کروڑ مسدال ضرور است + ولیکن البته اگر زور انگیزی یا امید حصول بعضی خطابه یا نشانهائی
 شک فانی انگیزی در کار باشد این مبلغ بسیار زود جمع آوری می شوند +

بنده را ابد با تصور و نییه و اعتقادیه هیچ فرقه از فرق اسلام کاری نیست و هر چه میکنند بر آن
 بحث نمی کنم ولیکن بطریق آن اعمال مرا گفتگو بحث است + مثلاً در حیدرآباد دو کوه است یکی منسوب به
 علی مرتضی که میگویند نشان چرخ آن حضرت بر سنگی نقش است + دیگری منسوب به حضرت بابا شرف الدین
 که قبر آن ولی در آنجا است + مردم حیدرآباد و همو تا بهر دو خصوصاً شیعیان کوه مولاعلی و کوه کوه
 بابا شرف الدین معتقد و گرویده اند و نذر و نیاز و امور عرس میکنند و هر دو مقام + حالا چنانچه نفتم مرابا
 اعتقادات مردم کاری نیست بلکه بطریق اعمال آنها کار است + این هر دو مقام ساهر فرقه تبرک میداد
 هم چنانچه پناه بخدا اعمال خلاف شرعی که در این مقامات تبرک میشود و همچنین در دیگر مقامات تبرک نیز
 در ایام محرم و رجب جای عالم نمی شود + اگر کسی بحقیقت معتقد امام مدنی باشد و حضور و غیاب و موت و حیات

آنها را یک دانه و بدانند که آنها در آن مقامات حاضر اند که این قابل می رود و هیچ خوراک و چیزی در آنها
عرض نمیکند و از آنها مراد میخوابد - یا که خیر آنها در این مقامات نیستند و بی این مقامات بنام آنها
منسوب اند پس در حضور آنها یا در مقامی که نسبت بآنها دارند نباید اعمال خلاف شرع و خلاف حرمت
آنها را بجا آورد + مگر افسوس است که در حضور این بزرگان صدای خم سینه های نهاده اند و این مسلمانان
پاک و زائرین و حاجتمندان ارادت کیش آن آب ناپاک شفعن را مانند شربت گلاب می نوشند و هرگز شوق
و خجسته دیگر را هم بجای آرند + مگر باید دانست که "گرچه تیر از کمان همی گذرد از کماندار بیدار می شود"
این ملامت را باید بر حکومت مسلمانان کرد که خود قلع و قمار صاحب آبکاری در این مقامات حاضر است و در این
اوقات و مقامات فائده حکومت بیش از اوقات و مقامات دیگر است +

بنده را حکایتی است در این مقام که شاید برای مسلمانان جامی دیگر موجب حیرت و عبرت شود +
چندی پیش مردی نه از اجایی و اواسط الناس بلکه از ادانی (اگرچه در این امر و از اینگونه احوال
و اواسط نیز شریک اند) خواست که نوی سر فلک خود را بر سر تربت حضرت بابا شرف الدین تبریز
بعضی از متعلقین بنده را نیز دعوت نمود و اینها اصرار کردند که تو هم در این رسم شرکت شایسته
اول انکار کردم و عاقبت با خود اندیشیدم که این رسم را نیز ملاحظه نمودن چیزی بر یکبار بنده می افزاید
لذا قبول کردم + این سیاره و ده شکر ام بکرایه گرفت بسی بدیدم و از آنها یکی را خاص برای ما فرستاد +
چون مکان بنده از مکان او دور بود و دیگران از طرفی روان شدند و ما از طرف دیگر و از ساعتی که روان
شدیم تا آفتاب برآمد و در وسط شهر حیدرآباد بیکدیگر ملحق گشتیم + تنگی نیست که از این همه زائرین آن
تربت مبارک یکی هم دو گانه صبح را برای خدای یگانه بجا نیاورد مگر یک قاضی صاحبی در میان آنها
بود که بنده را آگاهی نیست که او نماز بجا آورد یا نه + بهر حال چون از دروازه شهر قدیم تبریز می گذشتیم
و بهامون در افتادیم پدر ما از شکر امها بکناز شد همه بزرگتر زن و دختر و بچه در می مروان و جانان از پیش
پس روان بودند + نه تمام این شکر امها او از طبله و نغمه بر فلک بر شد + در وسط راه جای آبی ایستاد
بود همه بی چادر و مقنع از شکر امها بیرون آمدند بزرگهای مختلف قوس قزح + سیاه و سرخ و زرد

و عنای و نیلی و پیازی و نعل و اناری و اشال و زنگ چه که پهرهای آنها باین رنگها بود و دیگر که لباسهای
آنها همه اطلالت رفتند و باز آمده بجای خوشنشدند و خمر ساز کردند + چون بمنزل مقصود رسیدند
در مکانی فرو درآمدند که گفتند این مکان ما را مضای یا مامای دیگری باین نام بود - در آنجا دیگران بر
آتش بودند و پلاطین میشدند + باز این زنان سیاه چرده از شکر آنها بیرون آمده شور و شغب غلظ
نمودند + بنده یک شطرنجی گرفته در جای دور دستی پهن کرده ششم و ملا حظه اخباری را نمودم +
درین بین یک بزرگوار که گاریها دار و بکرایه میداد بر یک کاری و واسطه نشسته با چند کس از هم
شهربان خود تشریف آورد - کسی مرا گفت که این بزرگوار در راه که آمده است اندکی سینه‌های
نوش فرو داده و حالاً میخواهد قدم بوسی حضرت ولی شریف شود + ساعتی بعد مرا گفتند باید بالای کوه
رفت و مراسم مذکوره را بجا آورد + بنده برخاسته با اتفاق دیگران روان شدم - نزدیک زینه اول
که رسیدم گدائی ناتراشیده نشسته بود مرا گفت فاعل فعلک انتک بالواد المقدس طوی گفتش خود
را از پای بیرون کن مرا سپار که در اینجا پادشاه هم نقش خود را بیرون میکند + گفتم گفتشهای خود را
بیرون میکنم ولی ترا امانت دار ضرورت دارم + چون بر سر تربت پیر رسیدیم چادر بسیار بزرگی از گل
سرخ که معلوم نیست چه بیرون آن بود بالای مزار او افکندند + صدای گدای قوی گردن ایستاد
بودند و چراغ طلب میکردند + از اتفاق چشم بنده افتاد بر عریض بشماری که همه سرگشوده بود و
هر یکی بیک عنوان خاصی همت و حاجت خود را از آن ولی طلب نموده بود + زنی شکایت از شوهر
خود در قمار و بی مهری او داشت - یکی را شکایت از بد رفتاری هموی (سومن) خود بود - یکی طفل
طلب کرده بود - یکی از بد رفتاری قرین خود گلگه داشت - یکی پسرنخواست - یکی نوکری و دروگاه
میخواست و اشال و زنگ + و در این همه عریض نام هر کسی صبح بود مثل غلات بی بی و فلان
بگم مثلاً قمر بی و شمس النساء بگم و غیره و غیره +
در آن مقام کوه پاره است که در این بوزن که از زمان خلقت جهان در آنجا افتاده و پدید
قدرت خالق زمین و آسمان از میان بفاصله یک گز شکاف خورده است از بالا بسپایین و

ما بین این لخت کوه را ارادت کیشی زیننه ساخته است برای آمد و شد + هنگامیکه از آن صبر
عبور میکردیم شنیدیم که بعضی بعضی دیگر میگفتند که حضرت بی بوضای خود این سنگ را شکاف
زده + چون بپایان این کوه پاره رسیدیم قبر دیگری را ملاحظه کردیم و پیر زنی پیشش دیده زاری
را گفت "تربت بی بی را زیارت نمی کنید؟" من جواب دادم که این مزار کیست گفت این مزار
"یکه بی بی است" زوجه آنحضرت + یکه در زبان هندی بی نمک را گویند. اگر چه وجه این تشبیه
یا لقب تاکنون بر بنده معلوم نیست مگر اینقدر میدانم که هر که بنزد این بی بی طاعی تلخ کند آن
طعام باید بدون نمک مزج باشد + هر حال آن بی بی صاحب را نیز زیارت کرده روان شدیم +
بالای این کوه بعضی جاها صاف و سطح است و بعضی جاها را سطح هم نموده اند و صدها بساط گدایی
گسترده است از گدایان که بعضی خود برای دیگر شغل خود رفته اند و هر آن بساط را گسترده
هناده اند و صاحبان خیر از زیرین یک پیله یا چند گونی بر آنهای اندازند و میروند + همین
حال است در صدها زینه که بالای کوه میروند. همچنین در سراسر راه از دروازه خیدر آباد تا بان
کوه همه جا فقیر و گدا و کلاش موجود است +

چون بمنزل مراجعت کردیم سفره را گسترده و جمعی کرد آن نشستند و پلا را آوردند گرم گرم
و بی گوشت آن مانند چرم نچسته گامیش سخت بود + بعضی از جوانان پخیری از آن گوشت را را
به نیش کشیدند و باقی را بناچار نزد سگان انداختند + سگان هم که در آنجا بیشمارند شکم سیری
از آن ماده لذیذ نوشجان کردند و بی بدون جنگ و جدال با یکدیگر پس نگاه من بسوی
فترت کتاب را بخاری داشتم زمانی بر آنها ملاحظه کردم و بعد خواهیم - ساعت چهار کسی آمده مرا خبر
کرد که اکنون وقت رحیل است بیا سوار شو + آن بزرگوار که بار خیمه اتان خود در گاری دو اسبه
آمده بود گاری خود را بشتاب برانده و روان شد - کسی مرا گفت که در راه و میان صحرای مقام
تبرک است که این وقت در آنجا تنهای سینه بی غالی میشود و این شخص با آنجا میروند + اندک
زمانی بآن جای تبرک رسیدیم که اگر چه وقت آمدن در آنجا متفق نمی بود و در این وقت مراجعت

آیتا مستی بر پا بود و همدام وزن و سپهر و دختر از هر زانی و خصمه صا از این گروهی که خدا اکهارا
 خطاب فرموده میگردد گسستم غنیمت انداخته آن بزرگوار را با یاران دیدم که دایره داشتند و می
 در میان بنوازه اند و از نیک و بد جهات فراغی دارند + چو قطار گاریها طویل بود و ما از همه پیشتر
 بودیم لهذا معلوم نشد بر بنده که آیا آن زمانی که در گاریها بودند نیز کسی از آن آب حیات نوش
 نمود یا نه زیرا که چون گره (خم) رسیدی را از دور می بینند آب در دهان آنها جمع میشود و ایشان
 دیگرگون میگردند + بالجملة ما گاری بان خود را گفتیم که بشتاب برو و مگر چنین معلوم میشود که این بزرگوار
 وعده کرده بوده است که در مراجعت این گاری بانان را بخششی نماید و لهذا اینها آمده همه در گاری
 خانه آن جمع شدند که فاسخ از شاهراه بود و زمان طویلی در آنجا مکث کردند + اکنون دو ساعت از
 شب گذشته و ظلمت عالم را فرا گرفته و هر کسی را در خانه خود کاری و بخت و بیزی است ولی گاری
 بانان با سینه بخشش قدم برمی گیرند آخر الامر جمعی با اتفاق گفتند که تا آن خم رسیدی تمام نشود آن
 بزرگوار نخواهد آمد و بختی که نیم شب شود - آن وقت گاری بانان مایوس گشته روان شدند و
 یک پاس از شب گذشته بکانات خود رسیدیم +

حالا باید صاحبان دانش ما غور نمایند و ملاحظه این کیفیات نمایند - چنانچه سابقا عرض شد
 بنده با اعتقاد مذنبیه هیچکس هیچ گروهی بخشی نیست و هر گونه خرافات مذنبیه یا مسلمانان
 یا غیره را که در دست مردم خواهد شد جز آنکه علم و تربیت نیک و مایه شریعت و لیکن بنده راجحت است
 بنویسم مثلاً (۱) این است که یک فقیر بچاره برای یک سر تراشی طفل خود اگر یک یا دو مکرام بکند
 بگوید که کس از اهل خانه و قریبانش خود را همراه گرفته چنین مقامی برده و یا پانزده سیه و عظم
 صرف کرده و بقیه نیست ولی بیشک در این کار چهار چندان مبلغ را بر باد و حال آنکه اگر بچاره
 برای سر تراشی طفل خود یک آن بخواهد یا دیگری برای سر تراشی سجده چهار آن یا دیگری برای
 مخارج سیه یک رویه طلب کند خواهد داد + (۲) آنکه این همزه و دختر جوان و خرد یا پیر را بر فتن
 و باین تعانات بیرون و در صورتی بیکانگان نوازش و سر آیدن برای کسانی که میگویند

با سلامیم بی نهایت توحیح است. (۱۲) در چنین مقامات بزرگ و در حضور چنین اولیای بزرگوارام شریک
و سینه‌های خوش فرمودن کمال بجزیستی و بی ادبی است. (۱۳) اگر هیچ یاده یک این مبلغی که در
این امر بمیمنی و ابراق گناه عظیم صرف شد برای محتاج مدرسه یا مسجدی صرفی شد هزار بار
فائده و ثواب آن بشیش بود. بنده این مطالب را باین گونه عوام کالافام بازاری نمی گویم
و ردی خطاب من باین اصناف خلق نیست بلکه این چیزها را بفرولیان عالی شان و بزرگان
و حکومت مسلمانان میگویم و روی خطاب من با آنهاست +

بنده بطور نمونه از حالت تمام ممالک اسلام و خصوصاً از حالت حیدرآباد بیان میکنم نسبت
باین مقام سکندرآباد که سالهای دراز است بنده در آن سکونت دارم + در این مقام که شهر بسیار
آباد و همواره پر خلقت است و بطور احتمال ده هزار یا بیشتر مسلمان و در آن ساکن اند یک مدرسه
است نه بسیار قدیمی یک مسجد بزرگ است و یک قبرستان مسلمانان این سرزمین مانند مسلمان
جهان اکثر و اغلب لایعلم استند مگر خدا تعالی بکفایت بالقه خود بعضی از این اشخاص را بسیار صاحب
دولت و کفایت نموده یعنی که این اشخاص از پنجه روپی ای ده روپی می توانند در ماه اقله پنجاه روپی
در میان خودشان جمع آرند و بعضی دیگر از چهار آن ای یک روپی پنجاه روپی و دیگر جمع آوری کنند
که صد روپی شود + قبرستان اینها مانند قبرستانهای مسلمانان هر مقام دیگر است تباه و خراب و
بی بند و بست و مردگان را همه بر روی هم دفن میکنند + آن مسجد بزرگ که جامع خطاب دارد
همیشه پیشی امام آن شاک است که مسلمانان این مقام چندان مدونی کنند که اقله خرج روشنی
مسجد برآید و غالباً بجای دیگر رفیه و از کسان دیگر چیزی اخذ میکنند + مدرسه این مقام را چه گویم
که مقام افوس است و از کیسه یک شخص یک آنه برای محتاج این مدرسه بیرون نمی آید + در
اینجا ضرورت است که بطور جمعه معتزفه و مطلب دیگر را هم ذکر کنم. (۱۴) اینکه این یک عمل همیشه
در میان مسلمانان از قدیم مروج بوده است که بعضی از صاحبان دولت در جانی مسجدی میساخته
اند چنانچه در این مکنه را باد سوای آن مسجد جامع چند مسجد خرد دیگر هم میساخته که در هر یک سوای

امام سجد دو یا سه کس دیگر هم نماز میکنند و شبها یک سپراخ گلین در آنها میگذرانند + (۲)
اینکه این مدرسه سکندر آباد را یک برادر یا خواهر خود هم میباشد یعنی کما بجان است که چند اخبار را
در آنجا ملاحظه مینماید مگر از جای این کما بجان تا بنده دیده ام از چهار یا پنج کس چنین نیستند +
و لیکن برخلاف آنچه اکنون ذکر شد در این سکندر آباد اقل در هر سال صد عروسی -

رسم تسبیح خوانی - رسم سرتاشی - ختنه - گل پوشی - عقیقه - نذر و نیازهای بمبئی - تقوید و پلیتیه - پهلای
تازه مولود - دهم و چهارم مردگان - و بسیار کارهای بیهوده و دیگر بجا آورده میشود که از اعلی گرفته
تا ادنی همه شریک و شامل اند و اگر هر یک صرف ده روپیه زیاد از حد اعتدال خرج کند یک هزار
روپیه میشود - مگر چنین است بعضی ازین رسوم و نیازها که بکلی بمبئی و ناجایز است و در هر یک اقل
پنجاه روپیه زیاد صرف میشود و با آنکه پنجاه روپیه در سال محضت بیاورد و حال آنکه نه یک مسلمان
واقعی و مستحق از آن میخورد و پوشیده میگردد - نه یک طفل از آن علم حاصل میکند و تربیت معقول
میشود و نه پنجاه روپیه از آن بحد خرج مدرسه یا برای روشنی مسجد یا در تعمیر قبرستان صرف میشود
و خدا تعالی در حق این اشخاص فرموده است و ان المرفقین هم اصحاب النار +

همین است حال شیعه و هر فرق دیگری از مسلمانان + اگر چه در مذہب مختلف اند و بی موجب
این کلام که بر سر زبان همه است "هر ملک و هر رسم" یعنی اتا و جدنا ابائنا علی امة و انا علی
انار هم مقتدون در رسوم و عادات و روایات بمبئی و خجهای نوچ و اعمال خلاف شرع همه
یکسان اند و من از کارهای فرقه شیعه بشنیدم و کم با خبر استم مگر جای ذکر آن را اینجا نیست - همین قدر
میگویم که مثلاً آنچه در آیام محرم برای امام حسین علیه السلام میکنند معلوم نیست که اگر خود امام حسین
در این ملک ممکن باشد که تشریف آرد با او چگونه سلوک خواهند کرد + برای شهرت و نام آوری
جایس متذکره برپا میکنند و بی پنجاه روپیه در کارهای خیر و دیگر صرف نمی نمایند +

مگر هیچ مسلمانی از هیچ فرقه از من رنجیده نشود زیرا که این حالات مخصوص یک فرقه با اهل
یک ملک امروز نیست بلکه اهل هر ملک و هر فرقه از اهل اسلام همیشه باین حالات در برده اند +

و گذشته ازین غرض فقیر صرف این است که مسلمانان در هر زمانی از آن کارهایی که فایده کلی داشته اند بر احوال عموم خلق الله و باعث ترقی ملت آنها بوده بسیار کم و بندرت کرده اند و بر خلاف کارهای دیگر که ابداً مفید بر احوال خلق نبوده اند و غالباً خلاف شرایع اسلام بوده اند بسیار کرده اند. برای مثال عرض میکنم که در تمام ممالک اسلام از ابتدا مساجد بیشمار می ساخته اند که اکثر و اغلب خراب و ویران افتاده اند چنانچه در حیدرآباد و اطراف آن دیده میشود و صد ها مسجد کوچک کوچک که بعضی بزرگ هم هستند در صحرائی و سنگلاهیها بفاصله پنجاه و نه اقدام افتاده اند خراب و ویران. امروز هم هر صاحب دولتی از هر صنفی و از هر جای و هر بخشی که دولت خود را حاصل آورده باشد مسجدی می سازد + مگر بهیچ وجه من الوجوه آثار یک مدرسه در هیچ مقامی دیده نمیشود + و حال آنکه بهر حال باید مدرسه مقدم باشد بر مسجد زیرا که در مدرسه معرفت خدا حاصل میشود و در مسجد صرف نمازی میشود بدون معرفت + مگر ما باید بگوئیم چنین معلوم میشود که درازمنه پیشین نمازی بیش از این زمان مابوده و امروز هم با نمازی معرفت بی نهایت بیش است از بی نماز با معرفت + غرض آنکه کارهایی که همیشه در میان اقوام متحذنه دیگر و امروز در میان اهل یورپ مایه ترقی بوده گاهی در میان مسلمانان وجود نداشته و امروز هم وجود ندارد هر چند که دولت هم در میان آنها بوده و بهست مگر دولت همیشه در غیر مقام حقیقی خود صرف شده +

اجمالی از شرح حال فقیر

باید دانست که این شرح حال فقیر نیز بر سر شکل است از بیان بهر روی و اخوت و مروت و فتوت عموم اهل اسلام و خوانندگان باید در همه جا در مد نظر داشته باشند این کیفیت را + این شرح حال کمال اجمال خواهد بود که اصل و کتب مطلب معلوم گردد و کتاب هم حجم نشود + قاعده کلی همان و بهمانیان و هر قوم در سراسر زمین این بوده است تا باین دم خواهد بود تا بهمان موجود است که بموجب بود و باش در یک خاک خاص و یک قسم عادت خاص یک وضع تن

و زندگی خاص و یک طبیعت و سرشت و زبان خاص و از همه بالاتر یک بین و ذهن خاص اگر شخصی
 از اقصای شرق برخاسته با اقصای مغرب روان شود خواه بارادۀ سیاحت و مسافرت باشد -
 خواه بارادۀ کسب و تجارت باشد - خواه بارادۀ جلب منفعت یا بارادۀ گدائی باشد بالضروره
 و مجبوراً باید بخط استقیم برود و نزد جنس و قوم و ذات و هم دین و هم مذہب خود و در صحبت آنها
 بسربرد و هر حاجتی که دارد از آنها و بدستگیری آنها حاصل کند - و غایت نتیجہ این همه ہمدردی
 و اخوت است + اگر این کیفیات باعث و در میان نبودی هیچ فردی از افراد بشر را نمجسبی نبود
 و نتیجہ آن جنسیت و تمدن و ہمدردی و اخوت و مروت در بہمان وجود داشتی و ارسال ریل
 و انزال کتب ہم بکلی بی ضرورت و فعل لغو بودی و تمام اولاد آدم در بیوفت مانند بہائم و حشرات
 الارض در صحرا پراکنده بودندی +

از آنظر حکمت باللہ خداوندی در آفرینش بنی نوع انسان متمم و بہر حال محتاج
 بیکدیگر و تماماً غیر مساوی در حالت و طاقت و دولت و کمیت و ہر چیز و ہر کیفیت دیگرند پس
 کہ بہر حال و در ہر احوال از یکدیگر یاری کنند کہ آنرا (یعنی آن یاری کردن را کہ صور تہما و
 حالات مختلف دارد) آدمیان بنا ہمای مختلف میخوانند مثل حمیت - اومیت - انسانیت - ہمدردی
 اخوت - مودت - مروت - فتوت - مردانگی - جواغزوی - ہمت - جود - سخا - بدل - دوستی -
 اتحاد - اتفاق - وفاق - جانفشانی - جان نثاری - و امثال ذلک - و نیز ہمین حکمت بود
 در اینکه خدا تعالی غالباً گروہ قلیل را صاحب این کیفیات و دارای این صفات و صفات
 مذکورہ بالا نمود و بسیاری دیگر را نسبت بآن گروہ اول ضعیف - کم طاقت - بی نوایی و دانش
 جابل - عاجز - فقیر - بیچارہ و امثال اینہا خلق فرمود + پس بہر حال قانون کلی بہمان و
 نظام عالم بر این قرار یافته است کہ بنی آدم ہمہ بحسب حالات مختلفہ خود یکدیگر را یاری کنند و نتیجہ
 کسانی کہ دارای آن کیفیات و صفات اول ہستند از کسانی کہ دارای کیفیات و صفات ثانی
 میباشد - بعبارة آخری کسانی کہ صاحبان دولت و ثروت استند خدا تعالی مقرر فرمودہ است کہ

تنگ نظر حال کسانی باشند که بی تواری نان و سیاره اند + پس این کیفیات تمدنی و احتیاجات
خلق الله است بیکدیگر که یک بنده خدا را از امر یکبار داشته بملک هندی اندازد و دیگری را
از هند بلند کرده بر چین میبرد و بر هر فردی از افراد خلق واجب است یاری کردن از هم خلقان
خود + اگر این امر بر اهل اسلام بطور عموم و اهل دانش آنها بطور خصوص معلوم شد اینک فقیر
ی اکرم در بیان شرح حال خود که بحقیقت شرح حال تمام مسلمان جهان است +
فقیر از ملک خود که بر آدم چون سایر بندگان خدا که ابتداء باراده حصول ثانی و کسب و
ثانی از ملک خود بیرون می آیند باراده آن بر آدم که بهر صورتی باشد یا بگدائی یا به کلاشی یا بطور
دیگری چند صبا می درمی بخانم و چند روپیه از بزرگی گرفته بوطن خود مراجعت کنم + از آنجائی که
خدا ایقانی بنا بر مصالح بسیاری که جزا و پنجه کش نیستند طبایع و خصال بندگان را بی نهایت مختلف
خلق فرموده و دو حالت نیز در وجود فقیر خلق فرموده است که نمیدانم نیک اند یا بد و نیز نمی توانم گفت
که این حالات رحمت الهی میباشد و در وجود من که باید برای آنها شاگرد باشم پروردگار خود را
یا نعمت اند که باید شاکر باشم از او + مگر بهر حال من این دو حالت را رحمت و نعمت خداوندی میدانم
هر چند که از آنها مصداقات و مصائب بی غایتی بمن وارد آمده است و تا ایندم بسبب این دو حا
لته روز خوشی ندیده ام و مدام در آفت درآمده ام + اقول اینکه همیشه بالطبع از طفولیت از صحبت
عموم خلق برکنار بودم و نمی توانستم که در صحبت مختلف مردم بسر برم و با هر فرقه و گروهی بسازم
و خوش باشم خصوصاً از صحبت کسانی که از نهرل و یاده و سحرگی و شوخی و از اینگونه چیزها و
کارها خوش اند + ثانی اینکه از وطن خود که بیرون آمدم بحالت و صورت سایر اهل ملک خود
و از جهان بخیر و بی پروا بودم مگر در اندک زمانی حالت من و درگون شد یعنی آن زمان باین
خیال و در این حالت نبودم که بعد از آن کتابها در سالهای متعددی نوشتم از قبیل این کتاب
همه در سهرودی و اخوت و اصلاح حال عموم برادران دینی خود و بی زمان درازی نگذشت که این
خیال بلکه جنون لاعلاج بر من افتاد + اگر این دو حالت را عاقبت خیر و نتایج نیک باشد و این

شاخ نمون روزگاران بری اگر موی مشک گدایی خواهد بود از آن حکیم علی الاطلاق که شش ماه
اراده ماندن مزدور ملک بند مبدل نمود تمام ایام حیات من که دیگر روی وطن و دیدار والدین و
برادران و خواهران و بچه داران خود را ندیدم تا امروز و ابد امید بازگشتن بوطن هم قطع نموده ام +
چون طبیعت آن بزرگ مانند سایر بزرگان و صاحبان دولت و ثروت اهل اسلام شیخ وانه
هزار سال مسخره بی نهایت خوش بود لهذا چند روزی بعد بنده ترک آمد و شد او را گفتم و چند سالی را
در مکان شخص تاجری اقامت داشته خیزی مینوشتم و در عوض آن چیزی هم میخوردم + پس
یکسال بطرف بنارس و کمتهو رفتم و آن زمان تازه آن شهر بقصد انگریزان و آمد و بهر حال
از مردمان آن صفحات هم بوی همزدی بشام نمی رسید یعنی که بوی همزدی را خودم تشنیده بودم
پس از آن قسمت شده بود که باین خاک پاک یعنی حیدرآباد فرخته بیا و در افتم + اگر چه در روز
و عا میگویم که خدای تعالی این ریاست را اتمام برقرار بداد و رئیس این ریاست را یکصد و بیست سال
عمر و در سایه عاطفتش را از سر بیگانه و آشنای این زمین باز نگردد و خلق این ملک را توفیق
هر گونه عمل خیر خصوصاً همزدی و مروت عطا کند مگر تحقیق که خلق این ملک خواه ملکی باشد و خواه
غیر ملکی غالباً گاهی از همزدی بوی تشنیده اند و از اخوت و فطرت و مردمی خبردار نموده و تشنید
و این خاک و آب و هوای آن چنان است که هر کسی چند روزی قدم در آن نهد صورت و سیرت
خلق آنرا حاصل میکند و خوی آنها را میگیرد + اگر چه صاحبان دولت و ثروت درین شهر بسیار است
و کردار و زور هر سال بر باد میشود مگر یک پیمه و یک حبه آن در راه رضای خلق و در بهرزدی
و اخوت خرج نمی شود و بطریق نیک صرف نمی گردد زیرا که مخارج بیهوده در این ملک بحساب است +
هر کس که بی هنر یعنی نیکبخت و خوش نصیب خوش قسمت است در این سرزمین در بهشت برین است
بر خلاف آن هر که با هنر یعنی بدبخت و آسمان با او بر سر قهر و غضب و کدکب نصیب او در حقیقت است
با و در خیانت قرین است + هر چند که این حال خاصه این ملک نیست و در تمام ممالک اسلامی است
همیشه بر این منوال بوده و امروز هم بر همین منوال است مگر چنین معلوم میشود که این ملک و این

خاک فوقیت داشته باشد بر سایر اقطار زمین که در قبضه مسلمانان است + مثلاً اگر علم و هنر و
کمال هم در جهان و در میان اقوام متقدمه عالم قدر قیمتی دارد و در این سرزمین هزار خرمین علم و هنر
بیک جو نصیب قسمت برابر نیست - اکثر اصناف و ضعیف و رفیل در کمال خوشی بسر میبرند و اکثر
اصناف شریف و نجیب و عزیز در حالت پستی و مینوالی گرفتار میگردانند +

ولی باید دانست که در اینجا مطلب بنده دیگر است + در تمام ممالک اسلام خلق چنین
می پندارند که هر کاری را باید پادشاه یا حکومت بکند + مثلاً در حیدرآباد امرا و صاحبان دولت و
مقدرت چنین میدانند که اگر غریبی وارد این شهر شود باید از کیسه پادشاه یا خزانه عامه هر
چیزی را بدو داده روانه کنند + یا آنکه ساختن مسجدی و شفاخانه و یتیم خانه یا مسافر خانه و امثال
اینها و مدو طبع کتابی یا صدای کار خیر و دیگری ازین قبیل کار حکومت است و باید از زیر حکومت بشود
وزراینها باید در طرق بسیاری همه خلاف شرع و انسانیّت بر باد شود + ولی چنین نیست و نباید
چنین باشد - این امور کار افراد قوم است که همه بالاتفاق یا هر گروهی جدا گانه و بروفق یک ضابطه
خاصی همیشه هر فردی باندازه مقدرت خود از بهشت آنه الی میت روپیه و زیاده ازین بدید + باین
کارهای خیر بسیاری صورت می پذیرند + بعضی از صاحبان دولت هستند که میتوانند هزار روپیه بدهند
و اگر خزانهای سمعی را موقوف سازند یا تخفیف دهند از این مبالغ هم زیاده میتوانند + در همین وقت
صبح شنبه ۲۴ محرم الحرام شخصی بیان کرد که شب گذشته عروسی را از سکندرآباد به حیدرآباد برزدم
با دستگاه شاهانه - هر آن عروس یک لک روپیه و یازده هزار و بیست و پنج اشرفی بوده و
هر ظرفی که در بهیمه عروس داده بودند نقره بوده است + البته در چنین عروسی پنجاه هزار روپیه
دیگر هم بر باد شده که ممکن بود صدای کار خیر از آن شود و بسیاری از بندگان خدا همیشه از آنها
بهره مند شوند و ترقی کنند + ولی این مردم چنین توفیقات را کی حاصل میکنند که مادی آنها
شیطان و هوای نفس است و از جاوده همدروی و اخوت و مروت خارج اند +

چون بنده از جهان اوایل اندکی از حالت رُوزگار با خبر شده بودم و همیشه شوق بر این

داشتیم که اگر ممکن شود و ازین برآید از حالات زمانه چیزی بماند میان خود را آگاه سازیم لهذا شروع
 کردم بنوشتن بعضی از کتب و رسائلات + از آنجمله کتابی بود در یک علم بسیار شریف پرفایده
 که در زبان انگریزی "پولیتیکال کانفی" گویند و در مکرانی بی نهایت ضروری است و گمان میکردم
 که در حیدرآباد بی اندازه از آن قدر شناسند و خصوصاً ما سر سالار جنگ اول که بسیار مردم
 تعریف میکردند که بی نهایت ساحی است و در ترقی و سرسبزی و افزایش زراعت و دولت ملک خود
 و قدر دان اینگونه چیزها و اهل دانش و بتیش و مردم شناس است - مگر بعد معلوم شد که هیچک
 ازین صفات در وجود او نبود و شهرت بیجانی بود + آن زمان با خود می اندیشیدم و از خوشی
 در جامه خود می گنجیدم که اگر سر سالار جنگ قدر این کتاب را بشناسد و مبلغ مستوفی بطور انعام
 عنایت فرماید ممکن خواهد بود که بکک خود مراجعت کنم - یا آنکه مانند دیگران منحصی یا وظیفه قرار دهد
 و بجام تا میرم + مگر افسوس است که چنانچه گفته اند "ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال کاری که
 فلک نمود ما را چه بحال" عاقبت الامر پس از سه سال پریشانی و سرگردانی و یاس آن کتاب را
 باز پس گرفتم و شخصی فارسی شاپورچی آنرا به اقبال الدوله داد و با آنجمله آن کتاب از دست بنده
 برفت و گرامید و بخت مرا شکست و یک پیه از آن محنت چند ساله عاید من نشد - آن وقت
 دانستم که در دول فردوسی چه بوده مگر این قدر بود که او را فرمان دادند که آن محنت را بکشد و مرا
 فرمان نداده بودند +

ابتدا بخدمت خوانندگان این اوراق عرض نمودم که این شرح حال و سوانح عمر خود را اگر
 بنده بخواهم مفصلاً بنویسم که مشتمل است از حالات و اوقات ۴۷ سال زلیست بنده در ملک هند
 که ۳۵ سال آن را در حیدرآباد و غلند بنیاد بوده ام بی نهایت طویل و جگر خراش میشود و بی اراده
 بنده این است که خلاصه و لب اینهمه اوقات را مانند مشتاق نمونه از خوداری تحریر نمایم - لهذا عرض
 میشود که از ابتدا فقیر در سکنه را با در حل اقامت افکندم و تا امروز هم در آنجا سکونت گزینم - از همان
 اوایل که در امیدواری عنایت سر سالار جنگ چند سالی بسر بردم و پس از آنکه برای حصول لقمه نانی

مجبور بودم که از دراجت تنجو کنم و نیز بیک نیکه بسیاری اوقات بامید آنکه بعضی از صاحبان
 کرم به همدردی بخیری عنایت فرمایند برای طبع بعضی از کتب بنده اقله نیمی از این سنوات ملاکه
 در حیدرآباد بوده ام در طی مسافت فیما بین سکندرآباد و حیدرآباد و در این زمان و ایاب بوده ام
 و غالباً پیاده و امروز هم همین حال است + حضرت علی مرتضی با وجود آنکه هر روز در نجاستها
 آبیاری میفرمودند از باغات یهودان و برای هر دو آبکی کمی کشیدند یک دانه خرما میگرفتند و دستهای
 مبارک آنحضرت آبکه برآورده بود مع فلک میفرمایند مشتقان کائنات لها المشق بالاقلام
 و المشی بالاقلام و این هر دو از ابتدای نصیب من بود و خصوصاً در حیدرآباد + مگر جای عبرت است
 که با وجود طی و ده دوازده میل مسافت و تنهایی و یاسه روز از ایام هفته باز چندین کتاب
 مجسم و ضخیم و صد ساله نوشتم که هر یک کم از کم از سه یا چهار جزو و بعضی از چهل یا پنجاه جزو کم نبود
 این همه کتاب و رساله را محض در همدردی و برای بهبودی و ترقی مسلمانان نوشتم بمضامین و
 کیفیات مختلفه - در همین وقت ده دوازده کتاب نامطبوع نزد بنده موجود است و همه مفید
 و بی نتیجه اینهمه محنت و خدمت از مسلمانان چه بعد و چه شد و ذیل درج میشود +

اقل - اگر چه بنده اهل این ملک نبودم و بلحاظ بیگانگی ابداً مرا حتی بر حکومت و خلق این ملک
 نبود و بی بلحاظ آنکه مسلمان نبودم و در پای تخت ریاست مسلمانان وارد شدم البته حتی بهم دینی را
 داشتم - و گذشته ازین در این ریاست مردم هر ملکی و پیرو هر دین و آئینی میباشند و این خوان
 عظیم گسترده است و چه دشمن و چه دوست میخوانند و میسرند و بسیاری از حقوق خود هم بی نهایت زیاده
 خورده و بریده اند و میخوانند و میسرند - بلکه بسیاری بطور زوری و کهر امی و خیانت بصاحب مالک این
 خوان کههار برده و خورده اند و همین قدر است که ما باید پیوسته دعا کنیم که خدا تعالی این رئیس اعظم
 ملایانی در دوسر عنایت فرماید و این ریاست را بدین خاندان آصفیه تاقیام قیامت برقرار و دوام
 دینی آفت جاری و مستمر دارد + مگر چیزی که بود و هست فرق میان من و دیگران که من باندازه
 خوراک موری بهره گرفته ام و دیگران باندازه خوراک سل و مکرگدن دارند و این است که من بی نهایت

بر نصیب کم قسمت بوده ام و دیگران بی نهایت خوش نصیب و پر قسمت بوده اند +

دوم - هنگامیکه من قلم برگزفتم نوشتن بعضی نصایح در مهربودی و محض بهبودی اهل اسلام و نیز بهبودی این ریاست بعضی گفتند که کسی ترا فرمان داده است که این کتاب مادر سالها را بنویسی و اگر فرمانی نیست ترا از کسی چرا فعل نفوی میکنی و باز مردم شکایت داری و ترا هیچ بجای نیست که شکایت کنی + بیشک این سخن درست و بجای صحیح است - ولیکن اگر نزدندان صاحب تمیز کامل و با انصاف و مهربور بنی نوع خود این امر را فیصله نمایند که این کار را عمل هیچ کس نیست و با صواب و خدمت به همدمان و خدمت صادقین به این ریاست و اهل این ریاست محسوب نیست بنده تسلیم میکنم - و اگر انصاف دهند که این کار هم در شمار کارهای نیک و خدمات عالی شان محسوب است پس بنده دعوی آنرا اینکستم که بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم چندان که من خدمت بعون اهل اسلام و اهل این ریاست کرده ام هیچکس نگذیرد و است - و لکن امر امروز در کار بوده است و اگر آن مرد و چنانچه باید و شایسته رسیده است من حق دارم که شکایت کنم + و گذشته ازین اگر بجای ادای مرد و راجعی از خلق رسیده است بیشک جای گله و دوا له است +

سوم - (۱) چنانچه ابتدا گفتم با وجود آنکه من بیگانه ازین ملک بوده ام و مرا حق نبوده است باین ریاست اکنون ۷۱ سال است که از خزانه عامه و از خوان عظیم رئیس این ریاست زکریا بستم و هر ماه یکصد روپیعه مفت بمن میرسد که بحقیقت جسم و جان و دماغ و خون و گوشت و پوست من و عیال من پرورده نعمت این شاه هر دل عزیز است و بر من فرض است که هر نفسی هزار شکر احسان او را بجا آورم و هر دم از خدایتعالی بدعا طلب کنم که عمر او یکصد و بیست سال گردد و همیشه وجود مبارکش صحیح و سالم و در ممدان و انبساط و خوشی و راحت و از هر آفتی دور و دولت و اقبال و بقاء و جلالتش روز افزون و این ریاست او در دودمان او دایم بر قوام و از هر انقلابی مصون باد تا بصبح قیامت و دشمن جان و دودمان و ملکش در کام ننگ بلا گرفتار ماناد +

رباعی

ای شاه ز نعمت تو باشد پاسم در پاس نمک نه همچو دیگر نام
از نعمت تو بود مرا خون لب و روق کافر بوم از که قدر آن نشناسم

(۲) مگر حصول این مبلغ و وصول این نعمت در زمانه سرسار جنگی اول و ثانی نشد بلکه در زمانه سر آسمان جاه جنت آرامگاه شد + (۳) طرق حصول این یکصد روپیه هم بدون بهات خاصه و اسباب غیر معمولی نبود یعنی ابداً بلحاظ این خدمات و قدروانی ازین ظرفی مانده بود بلکه خاص از روی رعایت و عنایت بود اگر چه باز این هم خوب و باین هم قانع و شکر گذارم + (۴) واسطه این کار الحق نواب عماد الملک بهادر دام اقباله بودند و من باید مدام شاکر و ذاکر او باشم و بی باید دانست که در این هم سبب دیگری نبود جز بخش خاطر بنده از جناب مدوح یعنی خیال نبود که نواب صاحب معظم الیه بطیبت خاطر یا بلحاظ محن و تکالیف یا از روی قدروانی کارها و دوستجات تحمیل این عنایت را در حق تحقیر فرموده باشد بلکه بهات دیگری بود که در این مقام ذکر آنها مناسب نیست همین قدر است که مرا اندک بخشی بود از جناب معظم الیه و از اندیشه آن "که شاعر چو بخندد بگوید
بها بماند بجا قیامت بجا" قلم برگرفته در خواست صدر روپیه برای بنده فرموده و با لطف درین وقت باید فقیر بمضمون این شعر سعدی که فرموده "آز آ که بجای تست هر دم کرمی خدش نه
از کند بجزی ستمی" قلم بر بهات آن ریختگی (و بموقع تمام ریختگیها از همه اهل جهان) در کشیده
شکر احسان جناب اوشان راجا آرم زیرا با وجود آنکه قلم در دست دارم و در باب همدردی نسیم
ممکن است که کسی حمله بر من کرد و گوید خلاف شرط همدردی است احسان فراموشی و اصل
شکایت از انبای روزگار خلاف عقل سلیم است و جاده مستقیم +

چهارم - ابتدا هنگامیکه بنده مضمونی می نوشتم در اخباری که تازه در حیدرآباد جاری
و اخبار ابتدائی بود موسوم به "شفیق" بسیاری از مردم حیدرآباد پیوسته مرا می گفتند تو بسیار
سخت مینویسی و دشنام میدونی + قاعده و نیاست که هر خبری که ابتدا و بنده هم میرساند که

قبل از آن مردم ندیده و نشنیده اند چیزهای بسیاری نسبت بان میدهند و خصوصاً بجمال مثل
 اینکه تلگراف را اول مخترع میدارند و بحقیقت از مخترع هم کمتر نبود و لیکن امروز تلگراف بدون تا
 هم پیدا شده و هنوز بسیار چیزها هستند که از تلگراف هم عجیب و غریب تر استند + خلقی که گاهی
 حرف حق نشنیده اند چون یکبار می شنوند گمان میکنند که دشنام است + بالجمله اخبار مذکور
 چون اخبارائی که در حیدرآباد و ایران (بلکه در سراسر مشرق زمین) برآورد و مجروریکه پای گرفته اند
 و فاشان در رسید در همان خرد سانی از بهمان روان شد + پس از آن بنده شروع نمود
 بنوشتن بعضی از رساله ها و کتب که مفت بروم می دادم و همچنین مضامین بسیاری که در روزنامه
 بیرونی درج میکردم + مقرر شده مردم نرم و عادی شدند از طرز تحریر من و خاموش ماندند مگر
 چنان گمان میکردند که این بیچاره چندی را فریاد میکند و چون دید که فریاد او بگوش کسی نمیرسد
 خود خاموش میشود + مگر چون دیدند که من در طریق خود ثابت بقدم ایستم و بهر گونه سخت و سست
 زمانه و نا بهنجاری و بد رفتاری و بد کرداری اهل زمانه در ساخته ام و در پیروی سودای خود قدم
 استوار دادم نوای خود را و اگر گونه کردند و شروع نمودند بتعریف و توصیف کردن و پیوسته مرا
 گفتند که الحق تو بسیار محنت میکنی در خدمت برادران دینی خود و هیچکس دیگر چون تو فالصا
 لوجه الله و بجز خدمت نمیکند برای بهبودی اهل اسلام خدایتعالی جزای ترا دهد + چون من سؤال
 میکردم از اثر این همه محنت میگفتند که بیشک اثر کرده و میکنند و این سخنان من همیشه کمال خوشنودی
 را داشته ام که کلمات من و رقوب هم دینان من اثر کرده و میکنند و حقیقت هم بایستی اثر کرده باشد
 زیرا که حق مینویسم و بغرض و از روی همدردی و حمیت دینی خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود البتة
 کسانی که این بیانات را میگردند بسیار معدود بودند و هنوز اقلین است که بسیاری از سخنان
 حق من ناخوش اند و بسیار هم کم اثر نموده است و قلوب خلق +

اما اهل ملک خودم که خدا آنها را توفیق خیر دنیا و آخرت دهد و در طریق حق و صراط مستقیم باشد
 فرماید همیشه برکت و خوشحالت من بدیده است که راه و استغفار و بی پروائی ملاحظه فرموده اند تا امروز

همیشه مرادشمن دین و ملک خود و بی غیرت و بی حمیت و بیدین خوانده اند و دشمنها گفته اند و
 اراده زدن و کشتن نموده اند و بواقع مرا کشتنی و سوزختنی و سزاوار لعن و طعن دانسته اند و اگر چه
 بحقیقت چنین بیش از نیم و بی نه موجب خیال و پندار آنها + ابتدا یکی از آنها قلم برگرفته و اخباری
 چیزهای بسیاری که در وجود خودش بود و ثمت های سخت نامنواوری و رقی من نوشت + بار دیگر
 بنده و اخباری که اسم بانتهای آن آزاد بود و مضمونی نوشته بودم در آزادی همی از سلطان من نزد
 بزرگوار رفتند و از او خواش نمودند که جواب آنرا بنویسد + آن بزرگوار قلم برگرفته ابتدا شرح طویلی
 در مذمت آزادی و از آن پس هزارادشنام و صد تا ثمت نسبت بشخص آزادی موبوم که سر پا
 بشکل دشمنان فقیر بود بزرگداشت + اینهمه برای چه بود و محض برای این بود که از روی حمیت و همدردی
 و اخوت و غیر خواهی صادق و واقعی من همیشه میگویم که اهل ملک من متصف اند بعضی از صفات
 نامحمود که باید از خود دور سازند و در حکومت و سلطنت آنها اصول و قانون نیست و باید جاری سازند
 اینها بجا من میگفتند و مودی هستی که لایق نوشتن این چیزها نیستی و خود را با عیبی چرا معایب
 اهل ملک خود را ظاهر میسازی که دیگران آگاه شوند + و دیگر آنکه میگفتند همین گونه اصول و همین
 قوانین و همین بی انتظامی و ظلم و جور و عدم آزادی برای ملک اهل ملک بهتر است از اصول و قوانین
 کفار و مردمان فزنگ و تو کافری که نام اصول و قانون را بر زبان جاری میسازی + مگر در اینوقت
 فقیر هزارا شکر میگویم بدرگاه خدا که عاقبت الامر پس از نوشتن و محنت سالهای من و با وجود آنهمه
 دشمنها که من شنیدم بیکبار اهل ملک من از خواب غفلت بوش آمدند و دانستند که ملک را
 اصول و قانون و آزادی در کار است و بدون این چیزها ملک را فی محال است + مگر هنوز هم اهل ملک من
 از من راضی نیستند و هنوز هم دشنام میگویند - و لیکن من در حق آنها دعا میکنم که خدا آنها را براه راست
 و صراط مستقیم هدایت کند زیرا چنین معلوم میشود که "ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است" هنوز
 مجلس شورای ملی ما کماکان قوام پذیرفته و کسانی که در مجلس یا خارج آن مجلس هستند اهل غرض
 و جاه طلب و نیاز دارند و طالب زور و استیلا و فاصله خود میباشند + و بالجملة تا این فصلانیت را

از خود دور سازند و بموجب اصول هر کسی حد اقدار و اختیار خود را شناسند و آزادی واقعی در
ملک جاری نشود - و عوالم خلق ملک علم نیا نوزند - ابداً امید نیست که ملک با انتظام و قوم ما
انسان و مذهب شوند +

پنجم - نتایج این همه سخن چه بود؟ - اهل ملک خود را در اینجا برکنار میگذارم که گاهی این
همه سخن قدرند استند و یکس هم شکر گزارین نبود و نیست + اما اهل این ملک - ابتدا چندی را
مختلف طور را گفتگو میکردند - بعضی میگفتند در وی صاحب و از بس سخت مینویسی و دشنام
میگویی خلق همه از تو و دشمنجات تو بیزارند و بهین سبب است که تو نتوانستی در این شهر نانی بفزانی
بچنگ آری و مانند دیگران صاحب دم و دستگاه شوی و همیشه گرسنه + بعضی دیگر میگفتند که حاج
و دیگران را می بیند و رشک میرود از اینجهت است که سخت و سست و تلخ و ترش مینویسد و دشنام
میگوید + بعضی دیگر میگفتند (و در روی خود هم) که در این لباس و عطا و نصیحت و روشن این کتب
و رسالجات اغراض خود را پوشیده وارو + بعضی دیگر میگفتند که عصمت بی بی از بی پادری است
یعنی که چون اسباب و لوازم اعمال دیگران او را میسر نیست لهذا بر اعمال دیگران نکته چینی میکند و
افعال دیگران را مذموم و مقبوح میشمارد و امثال ذلک + از اینگونه سخنان و کلمات در حق انبیاء
و اولیاء و بزرگان هر دین بسیار گفتند حتی در حق خاتم الانبیاء و ائمه هدی کافر همه را یکیش خود
پندارد + مگر البته این گفتگوها را کسی نمیکند که جابل محض و لایعلم بحت و از بهمان غیر باشد - یا خود اهل
غرض و دنیا دارند و دیگران را هم چون خودی بینند و چون خود میدانند + یا آنکه چندان عقل
بدر که ندانند که هر کاری را بعقل رسائی خود بسجند + مثلاً شخصی شراب خوار است و میخواهد فعل خود را
از خلق پوشیده دارد - مگر تا چند میتواند آن فعل را پوشیده دارد و از امکان خارج است که همیشه
فعل او پوشیده بماند + یا آنکه گروهی در حق آن شخص بدگمان یا و رشک متند که آیا واقعا شراب
میسوزد یا نمیسوزد + یا آنکه اهلین دارند که خورد و بی چشم ندیده اند + یا آنکه جمعی از روی خصومت
خست طبیعت آن کس را متهم میسازند بخوردن شراب و با جمله آغزا لا مرقیقت آن امر در اندک زمانی

برعالیان ظاهر خواهد شد و چنین خواهد بود که مدام مخفی ماند پس صاحبانش مدّ که آن کس است که تا بطور حقیقت امری بر او نكشف نشود یقین در واقعیت آن نکند +

پس از آن حالت و طرز کلمات و بیانات مردم تغییر یافته بطور دیگر سخن گفتن آغاز کردند که هنوز هم چنین سخن میگویند و در حضور خودم که بحقیقت نیدانم که اینها در قول خود صادق استند یا کاذب و بی بیشک بعضی هم صادق اند مگر در بعضی از بیانات خود + مثلاً بعضی که بحقیقت دروغگو هستند بموجب عادت خود زیاده از حد در ریاضت من تعریف و توصیف مینمایند از علم و دانش و هنر و کمال من در حضور دیگران و اظهار افتوس و همدردی هم میکنند باینسان "دردی صاحب هم کی از مردمان عالی و مانع رُز و گلاست - در علم و دانش از افلاطون و ارسطو در گذشته - اشعار او هیچ کم از اشعار فردوسی و انوری و سعدی نیست و از اشعار آنها تمیز داده نمی شود - بجای هر چقدر میگوید و چه کتابها مینویسد - تمام رُز و شب باین کار اشتغال دارد - شاید تا بحال پنجصد کتاب نوشته است - در زبان انجری هم بی نهایت کمال دارد و حقیقت وجودش مُعْتَمَد است - و عجب بهمتی دارد که همیشه کتابی یا رساله نوشته بر خود طبع میکند و در زیر بغل گرفته مُعْتَمَد میبرد - معلوم نیست که بجای هر از کجای آرد که خرج این کتاب نمیکند - هیچکس از حال این بجای هر پرسیان نیست - هیچ ماهی نمیکند و که کتابی یا رساله طبع نمی کند و مردم مُعْتَمَد نمیدهد - مگر در این ریاست کسی از او قدر نگیرد - یک ساله آن صاحب رُز و شب است که یکی از اشعار آن این است "همه غارتگران ملک خوش اند کس نرسد ز نیکو آه و کن" حقیقت راست میگوید - مان البته بزرگان و دانشمندان و بیکان جهان همیشه چنین در سختی در بود اند - ولیکن در روی صاحب خیال مکن که این هیچ و محن تو را یگان شود - اگر در حیات تو بکار نیاید در محنت تو بکار خواهد آمد - مسلمانان مُرده پرست استند و این کتابهای ترا پس از تو بسیار قدر خواهند کرد و همیشه از تو یاد خواهند نمود + تمام کلمات این بزرگواران را نمی توانم در اینجا بکار و بیلافت و طلاقی که بعضی از اهل این ملک بیان میکنند بیان و درج کنم - منی باید دانست که من آنم که خود آنم "طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق ستین کنند و او خجل از پای زشت خویش" - مرا هیچ

دانش پیش کمال و هنری پیش از آن نیست که درین کتب درج اند و ظاهر نموده ام و ابداً
 ازین تعریفهای پنج بمعنی هم خوش نمی شوم + ان البته این بزرگواران بوض این همه تعریف تحیری
 که میفرمایند اگر دست مبارک را در جیب نموده یک رویه سکه عانی برآورده بطور سهر روی برای
 طبع کتابی بر فقیر بدهند هزار بار زیاده مرا خوش و ممنون و مرمون خواهند فرمود. مگر چنین است
 "قرآن بر سر زبان است و رز در میان جان" آن رویه برای کارهای بسیار مفیده دیگر است نه
 برای این کار پنج که نه حظ نفس در آن است و نه حظ روح + بخوبی باید یاد داشت که همین تعریف
 کنندگان اند که گاهی یک پول یعنی یک پیسه برای هیچ امر خیری نمیدهند و اگر صد هزار تعریف
 بخوابی میکنند که "تعریف بر سر زبان پیسه در سویی قلب نهان است" + احتمال میرود که در تمام
 عمر خود یک سخن راست بپذیر خود هم نگفته و یک وعده با وفا با ما در خود هم نموده اند. از این
 گروه است یک وکیل صاحب که اگر کلمه شهادتین بر زبان راند بطور یقین دروغ میگوید +
 ششم - در این مدت دراز که فقیر درین شهر بوده ام بجات چندی و خصوصاً بجهت آنکه کسوتی
 رسالما و کتابها نرفته در کوچه و بازار و مساجد و محال و محافل عزاء و عروسی و ایام محرم
 و غیره بهر کسی محضاً داده ام یا هزار نامردم آشنا شده ام - بختی کم خانه باشد در شهر حیدرآباد
 و اضلاع حیدرآباد که اغلب یک رساله یا یک کتاب من در آن خانه نباشد و بعضی دیگر پنج و ده بار
 در میان این آشنایان امرای عالیشان هستند - جاگیر دار و زمیندار منصبدار - عاید و عهده داران
 ریاست شیعه و سنی - عرب و عجم و ترک - و کنی دهند و ستانی و مدراسی (و هند و فارسی) و غرض که
 هر صنفی از اصناف خلق میباشد از اهل اسلام + امروز زمینداران و جاگیر و منصبداران غالباً بلکه
 تماماً باشندگان ملک استند و بی بسیاری از عهده داران عالی شان و وکلای صاحب دولت
 و ثروت و کسانیکه در پیش چشم پنده صوبه دار و تعلقدار و نواب و جنگ و بها در شده اند و ثلثی ملکی
 بیگانه بوده و هستند + اگر نخواهم بطور تخمین بگویم تخمین که این آشنایان پنجاه یا بیشتر شده اند که
 بعضی ازین ملک رفته اند و بعضی فوت شده اند و بسیاری زنده و موجود هستند که خدا بر عمر و عزت

دولت آنها بیغزاید و توفیق خیر و دنیا و آخرت با آنها عنایت فرماید از این عدت مردم بلبور منصف
کس بخوبی مرا شناخته و می شناسد و بکدر و محاسن و محافل صحبت و گفتگو هم در زبان تشبیه
آنها دست داده و غالباً هم مرا در کوچه و بازار و محاسن و محافل دیده اند که لیست رسالجات یا کتاب
زیر بغل داشته ام و تقسیم میکرده ام و از میان همین اشخاص بوده اند آن گروه تعریف و توصیف
کننده و روغلو و وعده خلاف سابق الذکر +

حالا باید تا قیل نمود که نه لحاظ آنکه مرا بر آنها حتی بوده یا احسانی بر آنها داشته ام یا نه
با آنها کرده ام که مردمن پرورنده آنها باشند و مزد خود را طلب کنم بلکه بمقتضای عالم بشریت - همان
بهیمنی - هم مذهبی - همدردی - اخوت - فتوت - مروت - و اخلاق و ترقی قوی مرا توقع بوده
است که هر فردی از افراد این پنجهزار یا پنجهصد کس از امیر بسیار عالی شان گرفته تا کسانی که
اقلابیت یاسی رویه و راه آمدنی دارند بحسب قدرت و طاقت و استطاعت خود گاه بگاهی
برای مد و خارج این کتب و رسالجات اندکی از من دستگیری کنند + مگر باید دانست که باز بمقتضای
عالم جنیت و قرابت دینی مرا از انگریزان و هندوان و فارسیان ابداً توقع نبوده است بلکه از
مسلمان همین خود توقع بوده + باز پیشتر آمده میگویم مرا از سنی توقع نبوده بلکه از هم مذهب
خود شیعیان حضرت علی مرتضی ع توقع نبوده + باز میگویم مرا از هندوستانی توقع نبوده بلکه از
حیدرآبادی و از دوریشان توقع نبوده بلکه از صاحبان دولت و ثروت توقع نبوده + ولیکن از
آمرای صاحبان دولت اهل شهن هم توقع نبوده بلکه از آمرای صاحبان دولت اهل تشیع توقع
بوده است زیرا که گفته اند الاقرب صبیح الا بعد + اکنون می آیم بر تفصیل این اجمال

(۱) آمرای حیدرآباد و مومناستی و شیعه و خصو صاً گروه ثانی + از قدیم الایام رسم همه ملوک
اسلام بوده است و این رسم این زمان و مختصر به حیدرآباد نیست چنانچه سعدی در گلستان خود
کیفیت ملاقات خود را با یکی از بزرگان بیان میکند و در آنجا دیگران را آگاه میسازد که بدو
پادشاهان و وزیران و امرای و دیدنیرا هر که بدون وسیلت یا بدون کاری و اسباب ظاهر یا

بدو از این کسان برود بهر وجه و مرتبه که باشد اگر آبشام بر پا بایستد کسی از منی پرسد که تو
 کیستی یا آنکه چند سخن نامحار هم می شنوی این گریبان میگردد و آن دامن + باین سبب من
 گاهی بدو از این بزرگان عالی شان زفته و میروم + (۲) مگر لحاظ مذکور بگویی استخوانا و بعضی
 ملائین این امر اشیه که باینده آشنائی دارند گفتگو کرده ام که آیا ممکن است که نواب شما در طبع این
 کتاب یا این سبک مراد می فرماید + این اشخاص که غالباً خود نیز تنگ نفس و با مروت نیستند زبان
 افشوس و اسف گشوده میگویند "آقا چه گویم که این نواب صاحب چگونگی است و چه مزاجی دارد -
 گاهی در این عوالم نیست و باین امور التفاتی ندارد - گاهی باین کتابها نگاه نمی کند - تمام کارخانه او
 در قبضه اختیار و اقتدار فلان منشی یا فلان هندوستانی است - بدون اجازت و مشاورت فلان
 منشی یا فلان هندوستانی آب نمی خورد و یک پیسه کسی نمیدهد - این اشخاص و کسان این اشخاص
 مثل فلان منشی و چهار پیس او را رنگ گرفته و خود میوزند و میزدند و ابدائی گذارند که یک پیسه کسی بدهد
 علاوه بر این بیچاره بسیار مقروض است و اشغال ذلک + مگر بنده در اینجا تمام کیفیات و واقعات
 را نمی نویسم زیرا که دیگران همه از حالات خود و یکدیگر بخوبی آگاه اند - صرف برای نمونه منشی از
 خروار کی دو حکایت را بیان میکنم در ذیل -

دوسه سال پیش چندین عریقه رحبه کرده خدمت یکی از امرا بسیار عالی شان فرقه
 شبیه این شهر عرض نمودم مشعر بر اینکه چندین کتاب زرق و برق موجود است که برای طبع آنها محتاج
 بدو دیاری صاحبان بهمت در شناسا استم اگر ارشاد و اجازت باشد اینها را آورده از ناظر
 سرکاری بگذرانم پس از مدت روزی جوابی آمد (که رسم جواب عریض هم در اینجا مرسوم است) +
 مقتضی آن جواب این است

"مکرمی - تسلیم - بجواب مرفوضه شما موصومه عالیجناب وزیر
 سرکار عالی موصومه مرقوم می فرماید که حکم جناب محترم الیه نوشته می شود که شما غرض
 همچنین کنند که بعضی تعلیمات کارآمد خواهد بود و چون که

لذا جناب محوج به افسوس ارشاد میفرمایند که در این باره کاری که کردن نمیتواند فقط

سپه سالار

نوروز خرداد و اسفند ۱۲۱۲

چونکه میخواهم در این کتاب که موسوم است به "همدردی" نام هیچ بزرگوار را از این قبیل ذکر کنم بلکه نام این بزرگواران را نامبارک میدانم که در کتاب بنویسم لذا بعضی از کلمات این جواب را از قلم فرو گذاشته بای آنها را خالی نهادم + مگر این حکایت پیری شباهت دارد بان حکایت که در حکایات لطیفه درج است "فقیری بدروازه توانگری شده و تقیه نانی طلب کرد و از اندرون خانه جواب آمد که بگیم در خانه نیست - فقیر گفت تقیه نانی طلب کردم بگیم را نخواستم که چنین جواب میدی" بنده صرف چند روپیه از جناب محترم الیه توقع داشتم و گزیده خود صیغه تعلیمات و دفتر تعلیمات و ناظم تعلیمات را بخوبی میدانستم و می شناختم + شاید که چون عریضه فقیر در زبان فارسی ایرانی بود این محترم الیه مطلب آنرا نفهمیده بود +

چندی پیش بطور اتفاق بکان حکیم صاحبی رفتم - و ضمن گفتگو او خود فرموده غلانی من در نزد فلان امیر عالی شان نوکر استم اگر شما خدمتی داشته باشید بفرمایید تا انجام دهم + گفتم بیشک جناب فرشته که میخواهی محضاً کار خیری برای برادر موسی بکنی + کتابی با و داده گفتم در دست نواب صاحب پیش نما شاید بخواه جلد از این کتاب را فی جلد هم خریده در میان چاکران خود تقسیم فرماید یکماه دیگر باز حکیم صاحب را ملاقات کرده گفتم نتیجه عنایت جناب چه شد - گفت هنوز نواب صاحب آن کتاب را ملاحظه نفرموده + در ماه شوال گذشته که حصه اول این کتاب تمام شد روزی علی الصبح نزد حکیم صاحب رفتم گفتم این کتاب را ملاحظه فرمایند که چه نام نیکی دارد یعنی "همدردی" غالب این است که اگر نواب صاحب ملاحظه فرمایند عرق همدردی او بگردد و آید برای طبع آن فقیر را مددی فرماید + حکیم صاحب زبان به عذر گشود و در حضور چند کس که نشسته بودند فرمود مددی صاحب اگر من این کتاب را خدمت نواب صاحب برسانم یقین است که ملازمی را خواهد گفت که کتاب را

بر من نگذاشت تا بعد ملاحظه کنم و اگر گاهی اندر فرصت ملاحظه ایگونه خیر ما دست میدهند. نزدیک می
باید بدقت تمام از دست تو میروم + بنده با خود اندیشیدم که حکیم صاحب این معافیر را پیش میگیرم
که تو قریب را بهی نیاوردی. گفتم بسیار خوب من کتاب را میبرم مگر زبان جناب که درو نخواهد آمد و تکلیفی
ندوختن چارک نخواهد رسید بس جناب زبان خیری ب حرکت در آید و باقی را به نصیب بنده و اگر آید
من هزار یا پنجاه روپیه از ثواب صاحب می خواهم اگر در روپیه هم غایت فرماید کافی است +
هفته دیگر خدمت حکیم صاحب رفته گفتم بفرماید که خبر میدارید یا خبر یاس جناب حکیم صاحب
در حضور خدیو کس فرمود "به والله همان روز عرض کردم و ایدای جوانی نشنیدم" با خود اندیشیدم که
حکیم صاحب مؤمن است بیشک چنین سوگند میخورد و در قول خود صادق است بر خاسته از پی کار خود
بروان شدم + پیروی در آنجا نشسته بود گفتم "تر فرمان داده بودند که کتاب بنویسی" گفتم
آسمان دینی پرور فرمان داده است مرا که کتاب بنویسم و از دینی طبعان برای طبع آن مدو خواهم +
سوال قبل ازین کتابی نوشته بودم که خصوصیت داشت بحضرات شیعیهان فاضل مخلص
دینی زبانی حضرت علی مرتضی ۲ و خدمت بعضی از این بزرگواران بردم برای مدو طبع آن + اگر چه ابتدا
عزم خود را ختم کردم که در این کتاب ایدای نام کسی را بر قلم جاری سازم خواه کسانی باشند که
از آنها شاکیم و خواه کسانی باشند که از آنها شاکر و احسانم مگر ایدایا حتی نمی بینم درو کنان
کسانی که از آنها شاکر و ممنون استم و آن هم خالی از فائده نیست + لهذا بخدمت خوانندگان
عرض میشود که منسوب باین کتاب مذکور الصدرا ابتدا در خدمت دو جوان رفتم یکی ثواب وزیر جنگ
و دیگری دکتر میرزا کریم خان و هر یک پانزده روپیه نقد داد + پس از آن چند وکیل هندوستانی
دیگر دو اشخاص دیگر حیدر آبادی بعضی پتھر روپیه و بعضی دو روپیه نوشته دستخط فرمودند + از این
بزرگواران بعضی مبلغ غایتی خود را تمام و کمال هم ندادند + یک سینه بزرگوار مدرسی که مکان او
نصف دارالشفا را فرا گرفته پتھر روپیه نوشته بود مگر بعد از مدت دراز آمد و شد بسبب فقر و عدم استطاعت
معاذ خواست بنده بهمت والای خود او را معاف نمودم زیرا که سیاره قابل ترحم است بموجب

ع "آنانکه غنی تر اند محتاج تر اند" + یک نواب عالی شان والا جای که اگرچه ثوابی از ورفته ولی امانت
بر او باقی است وعده فرمود که بویکیل صاحبی که مقتداوست فرمان دهد برای عنایت چند روپیه بگر
از چهار ماه قبل از طبع کتاب تا چهار ماه بعد از طبع کتاب و چهار ماه بعد از تقسیم آن کتابها در
مجلس مرثیه خوانی خودش و پس از پنجاه بار تحقیق از آن بویکیل صاحب و سه خطه بستر قلم برگزیده
نامش در کشیدیم و گفتیم "امیر ابن امیرار خلاف وعده کند" توقی چه بود از کدیر بازار +
یک سید جلیل القدر نبیره شخصی عالی شان پس از صد وعده خلاف از زمانهای ماضیه برای
آنکه در خصوص مدو طبع این کتاب وعده او داشت و بر آن اعتقاد کنیم شوهر شصت و نه خود را هم گواه ساخت
و ضمین مگر آخر الامر وعده خلافی نمود + لیکن تا کنون هر زمان که در ایام محرم مرا می بیند باز سلام علیک
می کند و در مجلس غزالی در خانه خودش دعوت میفرماید مگر من خلاف میدادم که بخانه چنین شخص
کاذب وعده خلافی قدم گذارم اگر چه برای خاطر امام حسین عهدهم باشد +

کتاب مذکور چهار آنه قیمت نهادم چرا که مبلغ گرانی در طبع آن خرج شده بود و در خانه
آن امیر بتوسط همین سید بزرگوار در میان صد نواب و جنگ و بهار بقدر دو صد جلد تقسیم نمودم
در قدمت چند کس از مولویان ۱۰ و ۱۵ جلد گذاشتم که بار اوت کیشان خود بدهند + و در کوه و
بازار هم بقدر ۵۰ جلد را بروم دادم - مگر از اینها یکی هم یک پول بینی یک پیه عنایت نفرمود -
و غالباً مردم میگویند "آغا صاحب تو همیشه کتابها را مفت مردم میدی حالا چرا قیمت طلب میکنی؟"
در اینک رسم نیست بلکه عیب است که کسی روپیه یا پیه در حبیب یا کینه خود بگذارد و جز در ایام
عرس های کوه شریف و کوه بابا شرف الدین و امثال این ایام و اگر بدخانهای اینها کسی برود
یا شب در ناگه بوده خفته اند یا بختاب گرفته اند + بالجمعه این است عموماً حالت گرفته شصت و هجده آباء
از امیر عالیشان گرفته تا بروید بگاران که بنام حضرت علی جان میدهند و اکثری هر روزه زیارت
عاشورا میخوانند و بر سر زبان دارند بانی انت داعی + مان البته در میان امرای شصت و هجده آباء
یک فیاض علیخان است که اگر چه او هم گاهی چیزی بمن نداده مگر باید بگویم "اگر حاجت بشی کسی را"

که از خویش بقدر آسوده گردی - من بکر با او نشسته ام و صحبت داشته ام و در هر مجلس
مرثیه خوانی او هر ساله دوسه بار بر خوان او نشسته ام و نوکران و چاکران او نیز چون نوکران دیگر
آمرار در شوق بی او بنیستند - همین دلیل است بر سلامتی مزاج و نیکی سیرت و اخلاق و علای
منشی او + همیشه در راه که مرا می بیند بویای سلامتی من میشود اگر چه مردی هستم غریب و حقیر -
پس ثوابی و امارت و جنگی و بهادر می تعریف کسی نیست بلکه اخلاق و تهذیب و توافع تعریف دارد +
ولیکن در این مقام بنده باید بگویم که یک طاعون عامی از عدم بهر روی و صورت و قوت و
وجود و زوغلونی و وعده خلافی تمام حیدر آباد را فرا گرفته و سستی و شیب - ملکی و غیر ملکی - عرب و عجم -
و حتی تعلیم یافتگان کالجها و یونیورسیتی های انگریزی هم باین امر افسوس خفته و تامل میباشند + گاهی
منی تراجم کا کان بیان کرد آنچه بر من گذشته است در حیدر آباد و مخصوصه از زوغلونی و وعده خلافی
عموم اهل این سرزمین + خدا گواه است که بعضی اوقات چنان طبعیم بخیده شده که آب در چشم آمده
و گویا که کرم شکسته و نصیبه خود را لعنت کرده و خود را سخت ملامت نموده ام که این چه عالمی
بود که من کردم که با عدم اسباب و زریار و درد گار و با وجود عدم شوق و بی پروائی مسلمانان
چنین کار عظیمی را بر خود گزافتم که در آن خیر دنیا و آخرت نه برای خود من است نه برای هیچیک از
همدیگان من جز آنکه اوقات عزیز و جان عزیز خود را بر باد دهم و بر در و تان دوم + مگر بطور انصاف
و بدون سرموی خلاف میگویم که از میان آن محدودی که از ابتلا تا ایندم عنایتی با من داشته اند
همیشه سه ربع سستی بوده اند و یک ربع شیبه - و از آنها سه ربع هندوستانی بوده اند و یک ربع و کنه
پس بقول منطقیان از اینهمه قصایا باید این نتیجه را بر آورد که غرض از دین و مذہب هیچ خیر و برتری
نیست جز آنست و بهر روی - حافظ میگوید " مرید پیر معافم ز من مچ ای شیخ " چرا که عدله
تو کردی و او بجا آورد " غرض از مذہب شیبه و سستی این نیست که اگر شیبه بمیرد شیبه او را کفن
و دفن کند و اگر سستی بمیرد سستی او را کفن و دفن کند چنانچه همیشه اهل ملک و هم مذہبان من گفته و
میگند که اگر در کندر آباد بمیری که ترا کفن و دفن میکنند + حمدی و سه مذہبی حرف برای این نیست

که در بیات کسی را پنج رسانند و در شتی و مصیبت او را یاری نکنند و بی در مرگ او را کفن و دفن نکنند
چون مرا حقی برستیان نیست مع ذلک زیاده بر من مهربان اند و در حیات من اگر در محاسن من
هم مرا بجا نکسپارند من بی نهایت احسان مند آنها خواهم بود + بلکه از این هر دو فارسیان
بهرتر اند که آنها بیگانه اند از دین و مذہب من و با وجود این بسیار عنایت و مهربانی دارند با من
پس اگر آنها مرا در خدمت گذارند من از آنها بیش از نسبی یا شیعه احسان مند خواهم بود + "هزار
دوست که بیگانه از خدا باشد" فدای یک تن بیگانه گاشنا باشد + بالجمله دین و مذہب و طریقه
و فلان و همان صرف اسباب و ذرائع "انانیت و پندروی اند" و گرنه خود بحقیقت بیچ نیستند
اول مسئلہ یوم القیامہ ماذا الکسبت ولا یتقال من انکسبت +

اگرچه در این وقت از هر فرقہ محدودی نیک فصال و نیکو صفات در این شهر وجود دارند که
آنها را باندہ عنایت است مگر بیشک از میان سنی ها سه ربع اند و از میان شیعیان یک ربع + یک
نواب عالی شان میباشد که والدہ جنت مکانش سی سال پیشتر باندہ عنایت میداشت و در زمان
حیاتش غالباً عنایتی در حق من میفرمود و در موسم انبه چند بار انبه برای من میفرستاد + این بزرگوار
نیز غالباً خوانی یا حصصه یا انبه برای بنده میفرستاد + یک بزرگوار خلد مکان در کندر آباد بود که
نیز از اینان است که باندہ عنایت میداشت + اکنون دو فرزند خلف معاد و منذر از او بجا مانده اند خدا
آنها را با عزت و دولت و عطر طوافی عنایت فرماید + کمال احترام را از بنده میکنند و همیشه اصرار و
ابرام دارند که من در مکانات آنها در هر جا که باشند روز یا شب یا چند روز و هفته بمانم (اگرچه مکان
اصلی آنها یک است و بی بلحاظ عمدہ و قرب و جوار و فاقه خدمت خود جدا جدا هستند) خواه در
مکانات خود باشند و خواه نباشند هر زمان که بنده دارم مکانی شوم و وقت چائی چائی و وقت طعام
طعام میرسد و اگر شب بمانم جای خفتن نیز در کمال خوبی و راحت موجود است + یک بزرگوار دیگر است
که سالهای در ازارت بنده پس از بیست روز یا یکماه بمانم و تمام روز در خدمت او
بسیار میبرد و همیشه میگردد و رازی شد که نیامده این مدت در آنجا بودی + اکثر اوقات اصرار میکنند که

شب هم در خدمت اود بسر برم + و کان فلک بعضی از دیگران هم ازین قبیل فرشتگان بیباک شدند و فی
چنانچه گفتیم این شبی که بسید محمد و اندوخته الباء و میان و آنها و از باب دیگر + بیشک اگر شبی
را در حیدر آباد اتفاق مانندن افتد از هم نه بیان خودم کسی نیست که بحال خاطر جمعی در مکان او
بروم و شرب را برود آرام بلکه بایک کفشهای خود را نیز سر نهاده بخوابم + البته یک بزرگوار بود که هم
شد + هر ساله در ایام محرم دو روز در حیدر آباد بصحابت دوست عزیزی شب را بسر میبرم +
این دوست خود در سکنه آباد مکان دارد و در ایام محرم بحیدر آباد رفته در مکان دیگران بیشتر
و امسال سیار بود لهذا درین سال بشهر هم نرفتم +

در این مدت دراز و آرزو و روم بماند - اول آنکه ازین هزاران کس که مرا می شناسند
گاهی یکی بمکان بنده تشریف آرد و حال مرا ببیند و احوال مرا بپرسد و از محنت من آگاهی بهم رساند
و قتی بزرگواری و عده فرمود که باری قدم رنجد داشته کلبه احزان مرا بقدم محبت لزوم خود مشرف
سازد - مگر نصیب ناسازگار ناهنجار من آورد سدا راه گشت و از آمدن بازداشت و تاکنون منتظر
مقدم او هستم + البته اگر صاحب عهده و مالک زربساری بودم از مقامات بسیار دور و دیدارم
می آمدند + ثانی از این هزاران کس هر یک هزار بار مرا پیاده در و باب و ایاب بر روی را بگذران یعنی
سد تالابین ساگردیده است و گاهی یکی گفته است آغبیا در کاری من بشین + شاید یکی یارو
کس از مسلمانان چنین عنایتی را در حق بنده فرموده باشند - مگر بیشک از فارسیان مگر چنین
عنایتی بنظر نرسیده است و سبب آن این است که دور که کس از آنها چندی نزد من فارسی
خوانده اند و گویند که احترام استاد یک کس بر سایرین هم لازم است + بالجمعه این شرح حال
سی چهل سال است و باین مختصر تمام نمی شود " و قهر تمام گشت و با خور رسید عمر ما بچنان در اول
وصف تو مانده ایم " + اکنون باید برویم بر سر مطلب اصلی +

۱۱۱ مطلب اصلی

هزات مخفتم این گفتار
مستدل بگذارد و حجت آن برادر

آنچه را که بظاهر من شرح حال خود گفتم ابد آنستی بمن نداشت که یک شخص احدیستم
 بلکه یک شخص استم از گرد و راه و یک قطره ام از یک محیط بمن نه امید از شاهای دارم و نه بیم
 از وزیری نه از زید شاگردم و نه از عمر و شاکلی و بر این کلام یقین و اعتماد دارم
 از خدا و ان عفاف و دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست
 و خود گفته ام رباعی

ای بار خدا تو صاحب مندرمانی تو مالک جان و دود و هم درمانی
 راضی بر ضای تو ام از نیک اربد تو خاتمه کار به از من دانی

رباعی

عزت ز تو میا شد و ذلت از تو نفعت ز تو میا شد و نفع از تو
 کس را زسد چون و چرا در کارت دولت ز تو میا شد و نکبت از تو

رباعی

بعد از تو بچپ آمده تنم ایمان است در راه تو ام راهنما قرآن است
 گر جان رود از تنم بر این مهر و نشان شک نیست که این بهشت جاویدان است

رباعی

رزاق توئی واسطه اش هست نظام جاوید ز محبوب علی ماند نام
 محبوب بود و در دل عالم محبوب این است دعای بنده چه هیچ و چه شام

رباعی

همچون ابل من بودش عمر دراز همواره در نطف تو اش باد و فراز
 اقبال هماره باشدش روز افزون با عیش و طرب هماره باشد و مسأ

رباعی

خاطر نبود ملویش از دور سپهر همواره بود بکام او گردش مهر

اقبال نماید بر خوش مردم چهر پیوسته بود و زحمتی و رادیده به مهر

رباعی

یار سب بدر کین منته کار مرا در خدمت دون مدو گهی بالمر
از دست چنین کسان اگر گل باشد وانی تو که در ویده بود خار مرا

رباعی

در قبضه تو بود همه کار بهمان باشد بتو آشکار هر راز نهان
از بنده شکایت از کند کس بجایست نعمت ز تو باشد از تو باشد احسان

آنچه نوشتم شرح حال هزاران کرد و مخلوق خدا بود از زمان حضرت آدم تا ایندم و شرح حال
هزاران هزار کرد و خلق است از ایندم تا قیامت و شرح حال صفات و فریدون و سلم و تور و ایرج و
شرح حال ممالک قدیمه و غلبه بهمان بود و شرح حال فارون الرشید و امون و امین و حجاج و
شرح حال یزید و امام حسین علیه السلام و اسیری و خنجران پیغمبر اسلام بود و شرح حال کرد و
اهل اسلام بود از ابتدای اسلام تا با امروز و بیان آن بود و بیان آن است که چرا همیشه حالت
مسلمانان بر خلاف وضع واقعی جهان و تمدن و همدردی و اخوت بود و امروز هم در سر اسیر همان
چنین است و این بیان آن است که چگونه مسلمانان اینسان ذلیل شدند و عیسویان اینسان ترقی
کردند و این بیان آن است که چگونه پرست پریشان بهیمه آسای عرب بر رویان و ایرانیان غالب
آمدند و نیز پرست پریشان بهیمه آسای یورپ در علم و دولت و دانش و سائنس باین درجه کمال
رسیدند و این بیان آن است که چگونه چند کس سوداگران انگلستان بر خاسته بملک هند آمدند
و چنین مملکت عظیم آتشان را با کرد و راهها و قایض شدند و امروز سی کرد و خلق را لگام بسر افکندند
بلکه هزار در بینی در انداخته اند و چگونه شست قلیلی مملکت و سوم امریکا را چنین مملکت قوی ساختند
چگونه تپان بخردی پشته روس را به غلظت پیل و مانی در هم شکست و کان فلک بر و تا هر کجا
که بخوای و تپه بخور خاکی کسی گمان نکند که این شکایاتی که من کردم خاص منسوب بخود کردم -

نه - اینها نسبت داشتند برسی کرده مسلمان موجوده جهان و هزاران کرده مسلمان آینده جهان + آنها
که مرز و رفتند بجای گریستن براحوال آنها نیست بلکه جای گریستن است براحوال زندگان
حالی و آیندگان مستقبل +

و لیکن اگر در میان یک کرده مسلمان بلکه در میان مسلمان سراسر جهان نشسته سوال
کنیم که سبب این حالات در میان مختلف اُمم سابقه و موجوده چه بود و چیست و چرا باید امروز
سیصد میلیون مسلمان در روی زمین کالعدم و اجسام بی روح باشند و یک ریاست در میان
اینها قوی و یک قوم در میان اینها انسان و باروح نباشد و تحمل که باستانی ده کس تا ما خواهند
"نصیب قیمت اقبال" + خدا رحمت کند حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه را که گلستان خود را نوشت
و اکثری از مسلمانان نادان را از هر صفت نیکی بازداشت - از بهر روی - فتوت - مروت - هنرمندی
و دانش - محنت - سعی - جهد - انصاف - معدلت - اتفاق - اتحاد - یگانگی - مردانگی و دیگر صفات
و خصال حمیده همه را بازداشت و همه را تن پرور و سست طبیعت نمود که همه بر زبان دارند "اگر
بهر سزویت هنر و صد باشد - هنر بکار نیاید چو نجات بد باشد" + و گویا اگر بفرقه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج اوفاده است در جهان بسیار بی تمیز از جند و عاقل خوار" + و لیکن
نه چنین است - سعدی مردی بود جهان دیده و تجربه آزموده و بسیار کامل و عالیشان و بهمان
سان مجبور بود که بزرگان دین و خود خاتم النبیین ص مجبور بودند زیرا که مسلمانان بروقی قول خدا
هم عمل نکردند و نمی کردند + هر زمان که رسول الله فرمود قرآن بخوانید در هر مقام و هر سجده
هر اهل از نشسته قرآن میخوانند اگر چه ابد اخوای واقعی آیات قرآن را نمی فهمیدند - لیکن هر زمان
که رسول الله فرمود بها و کنید یک بهانه و عذری می آوردند که شغلتنا اموالنا و اهلنا
فاستغفرنا + سعدی صاحب بخوبی میدانست که تحمل تا زمان خودش هیچ اهل و در خرابه
گنج نیافته بود - و لیکن البته از قدیم دو قسم از اهلان بوده اند که گنج می یافته اند - یکی شخصی
که کسب و تجارت صاحب دولت گراف بود با وجود اهل و بی هنری + دیگر شخصی که بکار حلیه

و فریب و چاپلوسی و شیادی و قوادی و قوآنی و سطرپی و سحرگی و هنرانی و رشوت ستانی و
 اینگونه اعمال صاحب دولت شده بود و با وجود این و بی هنری - این هر دو شخص در این زمان
 هم بشمارند + از آن طرف سعدی صاحب خوبی میدانست که قبل از او و در زمانه او هزارها
 کیمیاگر در مسرت حاصل کیمیا مرده بودند چنانچه در زمانه و در پیش چشم ما هم هزارها ابله هستند
 که در خرابه گنج یافته وی یا بند و لیکن از ابلهی همان گنج را در امید حصول کیمیا بر باد میکنند
 و مسرت و صل آن شاید ناپدیدار را بگور میبرند +

ولیکن اگر سعدی صاحب در این زمانه نبود و یک سفری در یورپ و امریکا مینمود و تحقیق
 این امر بحال خوبی بر او معلوم می شد که در آنجا بایشک متعدد اشخاص چه که ابله باشند و
 چه که باو التماس هم بطف خدا و یاری بخت و هم بخت واقعی زمینی را می گفتند و کور و مالدت از آن
 حاصل می کردند یا از آهن - یا از زغال - یا از لفظ - یا از مس - یا از قلع - یا از سیم و زر -
 یا از صد قسم فلزات و معدنیات دیگر + و از آن طرف بعضی از خردمندان هم هستند که بطور تحقیق
 کیمیا را حاصل میکنند - یک شخص گرامفون ساخته بمک هندی آرد و کور و مالدت میبرد و دیگر
 موتور کار ساخته می آرد و کور و مالدت میبرد + از این زغال معدنی چیزهایی که مردم یورپ حاصل کرده اند
 هیچ کم از آن نیستند - در تعریف شیئی که "تار کول" میگویند یعنی تازی که از زغال
 حاصل میشود در اخباری مضمون طویلی نوشته بودند و شش بر فواید بسیاری که عقل حیران میشود
 و در فائده آن مضمون لب آن را چنین نوشته بود -

"It is a palette of gorgeous colours, a medicine chest of potent drugs, a whole arsenal of terrible explosives, a vial of delicious flavours and a garden of perfumes - the most protean variegated substance in the world."

این شیئی را در عربی قطران و در فارسی قیر و از آرد و هندی گویا و امر میگویند و بی تحقیقش معلوم نیست چنانچه باید

خلاصه این فقره این است که "هر رنگی از رنگها - هر قسم از دواها - هر قسم از اسبها را بشمارند
محرق و مملک مانند باروت - هر گونه عطریات و خوشبویها را از آن حاصل میشود و بالجمله
مجموعی است مرکب از هر شیئی در دنیا" - اگر این اکسیریت پس چیست +

پس هر حال بموجب اقوال خدا و رسول و تمام انبیاء و اولیاء و بزرگان هر وقت و
هر ملت حتی اقوال خود سعدی و بموجب عقل سلیم چنانچه تمام خردمندان ما در این روز گیشتم
می بینند و اغلب هم پسند میکنند (اگر بطور حقیقت اغراض نفسانی خود را بر کنار گذارند) در حکم
متقدمه با اصول و با قوانین نیک کیمیاگری واقع کیمیا را حاصل کرده و میکند باینسان و ابداً هم گنج
رامی یابد بآن سان - نه هیچ کیمیاگری بفضله سمیر و نه هیچ ابلهی بقیقت در خراب گنج می یابد +
و بی این حال بکلی در ممالک ایشیا و هندوستان در تمام ممالک اسلام برخلاف این بوده و هست
هر ابلهی همیشه در سدا به گنج یافته و هر کیمیاگری (یعنی هنرمند) از حسرت نان سیر مرده است
در هر صنفی از اصناف خلق علماء - فضلای - دانشمندان - مولیان - قاضیان قضا - سید
شیخ - پنهان - حاجی - کرمانی - پیرو مرشد - چاکران حکومتی - صاحبان همده و منصب -
و کان و ذلک هر کدام ملاحظه کنیم به علم و هنر و دانش و کمال و راستی و صداقت و نمک حلالی
و معقولیت و بدوین شدید و دروغ و تشبیه بازی و مکرو فریب صاحب دولت و مکنات و ثروت
و جاه و خطری شود + و برخلاف آن کسانی که باین صفات حمیده متصف نیستند همه گرسنه
و بی برگ و نوا می قدر استند + و در میان هر هزار از مسلمان هر ملک ۹۹۹ از سلسله اول
استند و صرف اکس از سلسله ثانی + شرح حال یک پیغمبر یعنی محنت را بیان کردند که اند
صد تا و هزار را صاحبان دانش و هنر بمراتب بهتر است + این مخلوق خوش قسمت هر روز چهار آت
تریاک (افیون) میخورد و دو آنه گوراکو - بر خوان او طلایی و اقسام حلیات و میوه جات موجود است
و هر روز صبح از مکان خود بیرون رفته یک دو ساعت گردش کرده و در پیقه نقد و این اشیا
را با خود می آورد و کافی که در این ملک "خدا گئی لال" هستند اینسان او را و صد تا

و در هر روز چهار آت تریاک (افیون) میخورد و دو آنه گوراکو - بر خوان او طلایی و اقسام حلیات و میوه جات موجود است و هر روز صبح از مکان خود بیرون رفته یک دو ساعت گردش کرده و در پیقه نقد و این اشیا را با خود می آورد و کافی که در این ملک "خدا گئی لال" هستند اینسان او را و صد تا

ایجابی جنس خود پرورش میکنند و این خود یک جان است و نباید که بخت بشت زن و بچه را پرورش
کنند و اطفال خود را به رسم تربیت برای تربیت و تعلیم +

محتاج این حال پائل چیست؟ همین است که آن اقوام در آن حالت ترقی اند
که با خوبی می بینیم و این اقوام درین حالت مذلت و تنزل اند که با خوبی میدانیم + و میان آن
اقوام آنهمه صاحبان علم و دانش و هنر هستند و در میان این اقوام اینهمه جاهل و نادان بی هنر +
صاحبان دانش آن اقوام همیشه در راحت اند و صاحبان دانش این اقوام همیشه در سختی
حالت و در تکلیف و مذلت اند + اگر من حالت خود را شرح دهم شاید کسی بگوید که این بیانات
را کرده است برای اظهار غرض خود - و لیکن این مثالی است برای حال کشور ما مخلوق دیگر -
و اگر برای اظهار غرض خود نیز باشد هیچ قیاسی ندارد + من میگویم اگر در این مدت و در کسی
از حال من آگاهی حاصل کرده بود و چنانچه باید و شاید فراغ خاطر من دست داده بود تا این زمان
من چه شده بودم و چه کارهای مفید برای کمال مخلوق خدا کرده بودم و حال آنکه نه خود از بهر آن
بهره حاصل کردم و نه دیگران از من فائده برگرفتند و اینهمه نقصان خلق الله شد + همین است حال
هزارها و کلهای دیگر که نه خود ترقی میکنند و نه از وجود آنها کسی را فائده است و گویا وجود کالعدم
استند + حالا اگر کسی بگوید اینهمه از نخست بخت این اشخاص است من میگویم نه چنین است بلکه
این از نخست کتب اسلام است که مسلمانان باید باین تکلیف و مذلت در باشند + از آنطرف
هنگامیکه اقوام دیگر در تحت این شعور واقع هستند

گر بغیر بی رود از شهر خویش
سختی و محنت نبرد و پینه دوز
نصاری در تمام ممالک اسلامیان بجای خلیفه مشغول اند - برخلاف مسلمانان که در تحت این شهر
واقع اند

در تفراتی همه از ملک خویش
گر سینه خفت ملک نبرد
یک مسلمان را کسی شنیده است که در ممالک نصاری بجای اشتغال داشته باشد و اگر باشد کار

پستی و عمل بی تحقیقی خواهد بود + برای مثال می نویسیم که اکنون در این ریاست حیدرآباد سه چهارم رسته
 عظیم ریاست در قبضه یورپین است و همچنین در ایران و ترکی و مصر و افغانستان و زنگبار و مراکش
 و جامای و بحریم (مثل چین و غیره) اگر چنین رسته های عظیم در قبضه آنها باشد بخوبی کافی است که
 زور و استیلا داشته باشند و هر چه خواهند بکنند و محققان مسلمانان بهر حال بیچاره و محتاج آنها
 می باشیم و مجبوری و نیزه طاقت و بی لیاقتی و عدم آگاهی از مکرانی باید آنها را در کارهای خطرناک داریم
 و آنها را از تمام حالات محاکم خود آگاه سازیم + ان البته جای شکر است که در این وقت یک
 مسلمان در کونسل وزیر هند نشسته است که باعث افتخار و مایه مباهات تمام مسلمان جهان است
 ولی او هم مانند تصویر بر دیوار است + ولیکن اگر زور و استیلا ی این بزرگوار را در کونسل وزیر هند
 در مقابل زور و استیلا ی یک انگریز - یک برمن - یک روسی - یک امریکائی - یک وندیزی
 یک فرنیسی گذاریم که در ترکی یا ایران یا مصر و جای دیگر است آن وقت معلوم خواهد شد که
 "میان ما و من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است" علاوه بر این این شخص
 اول و بار اول و یک شخص واحد است و حال آنکه سالهای دراز است که در محاکم مسلمانان
 صد و هزار بار بوده و امروز هم هستند + باری باز باید بگوئیم "اقبال نصیب قیمت - هیچ کاری
 بدست بنده نیست - هر چه هست بدست قضا و قدر و نصیب است" +

خاتمه کلام و خاتمه کتاب

غرضندگان و صاحبان وانش با باید بر این خاتمه کلام کمال وقت ملاحظه فرمایند زیرا که
 تا اینجا آنچه نوشته شد تا ما بمنزله تمهید بود و این خاتمه بحقیقت اصل مطلب و غرض و مقصود این کتاب
 است + این کتاب صرف برای دو مطلب بسیار عظیم اتم است اول محمد علی و ثانی مسلمانان
 اهل اسلام + و از میان این دو یک نتیجه بی نهایت واجب و لازم و اتم در نظر است تا آنکه مسلمانان
 جهان خود را از چنگ زور و استیلا ی نفساوی رانی بخشند و پیش از این مغلوب و شکست خورده و

تحتاج بآنها نباشند +

شهر است که ناپلیون اول گفته بوده است که لفظ "ناممکن" را باید از کتب لغت
تفاسخ یعنی از جهان معدوم ساخت - ولیکن ناپلیون در این رای بر خطا بود زیرا یقین است
که گرفتاری خود را ناممکن نمیدانست و حال آنکه آخر گرفتار آمد + پس در دنیا بسیار امور
ناممکن میباشند - از آنجمله بنزدی بنده ضعیف این هر دو امر "همدروی و ترقی" مسلمانان
بجای ناممکن است و همیشه رای بنده همین بوده است +

اما همدروی یعنی اتفاق مسلمانان - از تجربه سالهای دراز - از تاریخ یک هزار و
سیصد سال اسلام - از آنچه هر روز از نظر ما میگذرد و باستماع مادی آید - از کتب
رسالتی که هر روز نوشته میشود - از اقوال و افعال هر دو عالم و بحال معلوم میشود که همدروی و
بصارت آخری اتفاق مسلمانان ناممکن است + (چونکه اتفاق هم از همدروی میشود لهذا در
جایبای اتفاق همدروی نوشتم) + اگر چه مسلمانان دو شعبه عظیم هستند همیشه ذکر حالات
این دو گروه در میان و بر سر زبان همه معلق بوده است تا با امروز - ولیکن از جهان ادوکل مهتاج
و دولت بوده اند و درین وقت عدت گروه آنها بسیار بیش از پیش شده و تماماً با یکدیگر دشمن
و خونخوارند + یک صاحب دم از وایان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از وایان
میکند و کتابی در رد آن گروه مینویسد - یک صاحب دم از خیر بیان میکند و کتابی در رد آنها
مینویسد - یک صاحب دم از ممدویان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از
بابیان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - و همه یکدیگر را کافر و ملحد و زندق و لادذهب میدانند
و میخوانند و هزار تهمت یکدیگر می بینند + علاوه بر اینها هر یک ازین فرق مختلفه هزاران امور
جدیده بدعتیه را از خود تراشیده و در طریق و عقاید خود داخل نموده اند و جز امور دینی و مذمتیه
خود میدانند که بجای اصلاح آنها غیر ممکن است + باز علاوه بر این اختلافات مردم چین اگر چه
چهل پناه کردند و یک ملک و یک سرزمین اند و شاید که در عقاید و دینیه هم مختلف نباشند

بر خلاف مسلمانان که مشتمل اند از عرب - عجم - ترک - مصری - زنگباری - هندی - بورما - باشند
(راکش) - افغان - چینی - ختائی - مغول و غیره و غیره + پس اگر در یک ملک هندی یک ملک
موتوی و حکیم و عالم و فاضل و کامل و بی آس و آیم آس جمع شوند و نخواهند که این امور یعنی جتیا
و رسوم و عقاید یعنی را اصلاح نمایند و پس از اصلاح مسلمانان را با یکدیگر همزد و یکدل و متفق
و متفق سازند بیش ممکن خواهد بود + بلکه بنده جرأت نموده میگویم خود خاتم المرسلین و خاتم النبیین
هم اگر باز در میان این امت جا بل خود را در اصلاح حالات آنها عاجز خواهد بود و از عهده
اتفاق و اخوت آنها بر نخواهد آمد زیرا که بیشک جهال نکه و مدینه جدت جهال کلکته و مدراس و بهی
یا حیدرآباد نموند + سبب آن است که اهل اسلام در هر ملک و سرزمین غالباً جا بل اند و در دنیا
هم که عالم و راهبهای جهال اند و در گمراهی خود اهل غرض و دنیا دار اند و آنه فائده نقد خود را مخرج
میداشند بر خرمنی فائده و بهبودی که روزگار از همدینان خود +

اما ترقی مسلمانان - از ترقی مسلمانان هم ابداً آسیدی نیست یعنی آن ترقی که در اوقات
باشد مانند ترقی جاپان + مثلاً در این وقت اهل ملک ما بزم خود از خواب غفلت بیدار شده اند
و میخواهند که ملک خود را ترقی دهند بآن سان که جاپان ترقی کرده است + بنده بطور اتفاق
عکس مجلس شورای ملی ایران را دیدم که عکس تمام اجزای آن مجلس نبود مگر رئیس آن در وسط
آن جماعت نشسته بود + اکثر آن اجزا ملا و سید و تاجر و کسبه بودند + بزرگواری بعضی را نشان
داد که بی نهایت کامل و از جهان و امور مملکت رانی با خبر و آگاه استند - از آن جمله رئیس مجلس را
بیان فرمود که سالهای دراز در یورپ تحصیل علم نموده است و بر سیرات لاست + ما سوال میکنیم که
آیا در این روز که در هر یک از ممالک یورپ و امریکا صد ها هزار بر سیرات لایما باشد سوای لکها دیگر
اشخاصی که در مختلف رشتههای علوم متعلقه مکتافی - و پلاتینک - دریا نوردی - صحرا نوردی - لشکری
مهندسی - معدن - تجارت - خلاصت - طبابت - جراحی - دستکاری - ساینس و غیره و غیره
کافی است که در یکی یک شخص بر سیرات لا باشد + ابداً مردم ملاحظات دیگر را نمیکنند و نمیتوانند

که ترقی واقعی را سبب آن حیثیت و چگونگی شود. اگر ما نخواهیم که ایران را با جاپان مقابل کنیم
ببینیم که زمین و آسمان فرق دارد. (۱) این است که جاپان خیزه است که اطرافش را همه
دریافز گرفته است مانند انگلستان و بهارات بسیاری در آنجا جمع است و بدون مانع و مخالفت
غیری. بر خلاف ایران که چهار طرف آن را نصاری مانند بلکین فرا گرفته اند و یک بهانه هم ندارند و
معلوم هم نیست که در صورت دوام و بقای این شورای ملی و انتظام واقعی چند سال بعد اگر نخواهد
بهاد بگذارد و تجارت خود را ترقی دهد چه عوالتی پیش آید و انگیزه روس چه گربا خواهد بود قضایند
(۲) جاپان پنجاه یا شصت سال پیش شروع ترقی نمود که آن وقت اقوام یورپ و مخصوص روسیای
و انگلیزان نه در آن صفحات این چنین زور داشتند و او اشتدند در ملک ایران و از دول یورپ
و در افتاده بود و از آنچه میکرد و ترقی خود دیگران آگاه نبودند. بر خلاف ایران که امروز میخواهد
ترقی کند که در طرف آنرا دو ننگ شیر در فرا گرفته اند و در میان خود آن بیچاره را تقسیم کرده اند
و در بین این نزع شاه و مجلس شورای او هنگامیکه اینها سرگرم کار خود اند آنها نیز سرگرم کار خود اند
(۳) در جاپان آن موانع ترقی نبود از حیثیت دین و زور علمای که در ایران است. (۴) مردم
جاپان پادشاه خود را بمنزله خدای خود میدانند مگر در ایران دین و قوت مردم ازاده دارند پادشاه
خود را بکشند. (۵) در جاپان ترقی ملک و دولت از پادشاه آغاز شد و در ایران پادشاه
مخالف ترقی است. (۶) در جاپان خلق خود صاحبان علم شدند و تجارت هم از خود داشتند و
معاون خود را خود بر آوردند و تلگراف و ریلوی خود را خود کشیدند و بهارات آتشی هم یا خریدند
یا خود درست کردند. مگر در ایران در تمام این امور محتاج به دیگران اند و محتاج به دیگران خواهند بود
سایه ای بیشتر تمام کارهای خود را به دیگران واگذاشتند و محتاجات مجبئی کردند که بعد ازین علاج
آن غیر ممکن است. اگر از طرف روسیای ریل بکشند و شمالی ایران اگر زبان خواهند گفت
ما نیز ترقی کنیم که در جنوب ایران بکشیم. و در این و بیست و ماه بعضی کمیتهای و اخبارهای انگلیزی
ملاحظه اند که چای اندر سبب است. و در یک اخبار هندی چند روز پیشتر نوشته بود

”ایران نے کلکے مال کی درستی کیلئے فرانس سے ایک مالیہ اسر طلب کیا تھا جہاں سے
ایک فرانسیسی ماہر حساب طهران کو بھیجا گیا ہے۔ یہ وہاں شیرمان مقرر ہوگا۔“^۱ این اعتبار
کار است و آئندہ ہر روز ما خواہیم شنید کہ شخصی را از یورپ طلب کرده اند برای کاری پنجگانه
در حیدرآباد و پتہ محمدی عالی شان در دست مردم یورپ است۔ و پنچگانہ در تمام ممالک
مسلمانان ہین حال است + پس از ایک شخص کہ چندی ویرکی از ممالک یورپ بدوہ یا ایک
یا دو زبان را خوب میدانید یا بر سترات راست و اشال فلک چیشور برای ترقی یک ملک
عظیمی + درین وقت بایستی کہ اقل پنجہ از مرد کامل در ہر فنی از فنون متعلقہ مکاری و ایران
موجود باشند کہ ابداحتاج بدیگران نباشد و اگر چہ سال دیگر موجود شوند بعد از
خرابی بصرہ خواهند بود + غرض این است کہ ما باید از ترقی واقعی مسلمانان جهان بکلی چشم پوشیم +
و در این مقام این حکایت ہم عالی از فائدہ نخواہد بود۔ و روز ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۶ در شہر
حیدرآباد یکی از ایرانیان بابتدہ و چار شدہ بروگان دیگری و در ضمن گفتگو در میان او و بندہ این
شرط شد کہ اکنون سال ۱۳۲۶ ہجری است و سال ۱۳۳۰ ہجری ہن خواہم دید کہ ایران آئندہ بہتر
بہتر از انگلستان ما خواہد شد + اگر چہ بندہ بچہ خود چندان امیدوار نیستم ولیکن البتہ بسیاری
خواہند دید ایفای این شرط را + سوال کروم درینوقت اہم امور کدام است کہ از آن آغاز شود
و نمود جریان عدل و انیس اساس مہلت + گفتم چیم صورت فرمود شما توقع نداشتہ باشید
کہ دارالقضاہ ایران مانند دارالقضاہ لندن باشد۔ گفتم پس باید باز چہ اطفال باشد + بزرگوار
دیگری فرمود کہ بالفعل ادارہ عدلیہ جاری شدہ است و در طهران دکان برای انتظام و ترتیب آن
بدیگر بلاوہم رفتہ اند + خلاصہ کلام این است کہ بندہ کلام را طول نیدہم از برای کسی کہ ہم
دارند۔ چہن قدر بہت کہ دیگران تمام مرا امر بجنہ ابوب و حرکت موریرہ سنگ آسیا میدہند و
من بخواہم بچہام و دیگران را کہ زمانہ محققہ صبر است و نہ ضرورت بصبر دارو + جاپان درین
پنجاہ سال نقطہ کمال رسیدہ و در ایران آن کمال کم از پنجہ سال خواہد شد۔ ای گونہ مطالب

بقیم هر کسی نیرسد و بسیار کم کسی میفهمد که غرض من چیست - زبان درودمان هر جا نداری هست منی
مستور در کلمه هر جا نداری نیست +

مگر ما باید بحال غور و ملاحظه کنیم و با تحقق خوض نمایم که سبب این حال در میان اهل اسلام
یعنی تمام مسلمانان عالم چیست که یک ملک کوچک هم از آنها تا این روز ترقی نیافته است +
چهار پنج مملکت عظیم و چندین ریاستهای کوچک کوچک عالم در قبضه سی و دو مسلمان است و
لیکن یک ریاست هم برابر با چنان نیست که صرف چهل میلیون خلقت دارد + هفت کشور مسلمان
در ملک هند میباشند که بحساب میلیون ۷۰ و بحساب لک ۷۰۰ میباشند و غالباً با هم در جنگی
و قوی میکل اند - در مقابل اینها بمثل که ۲۵ میلیون بنگالی باشند همه بزدل و ترسنده جان همچنین
قریب یک لک هم فارسی هستند و آنها نیز بسیار کم دل و ترسنده جان اند + برادران مسلمان ما
بی نهایت عار دارند و بخیده و ناخوش میشوند اگر کسی آنها را با بنگالی و فارسی نامقابل کند و
خصوصاً با بنگالی تا زیرا که آنها را موش میداند و خود را شیر ثریان - لیکن در مقام انصاف محض
برای مثال عرض میکنم که چندانکه آن دو گروه ترقی کرده اند و "همدروی" دارند مسلمانان نکرده
و ندارند + کمال شرمساری بلکه نادانی است که کسی بخود پسندی و رحمت مرض خود را پوشیده دارد
و علاج نمکند و بخیده شود اگر او را بگویند این است مرض تو و این است علاج آن + اگر مسلمانان
از مقابلی با بنگالی عار دارند باید از مقابلی با فارسی عار داشته باشند زیرا که بیشک
فارسیان هند بهر حیثیت هزار و درجه بهتر اند از مسلمانان - اقل در میان فارسیان یک گدایافت
نمیشود و حال آنکه در میان مسلمانان لکها گدایا باشند - چندانکه فارسیان در بهرامی از امور
ترقی کرده اند مسلمانان صدیک بلکه هزار یک آنرا نکرده اند + البته جوابده من بسیار است لیکن
هر که جواب مراد بد جواب او محتول و پسندیده نخواهد بود و بی انصافی خود را ظاهر میسازد و باید سر غر
را از خجالت بزرافکند - زیرا که فارسی تا از یک لک هم کمترند و مسلمانان شاید از هفت کرد هم بیشتر
اند - آنها ابداً سلطنتی از خود ندارند و حال آنکه اینها هنوز چندین سلطنت عظیم از خود دارند

و لیکن چه؟ اگر معدودی خردمند در میان مسلمانان باشند یقین است که از ملاحظه حال خود و
همدینان خود بر سر و سینه میزنند و بی باقی دیگر جاهل و ناخوانده و خود پندارستند که ابد پرورانی
ندارند از آنچه بر آنها و کور ما دیگر میگذرد +

حالا اگر کسی سوال کند از منی که در مسلمانان عالم که این اختلافات حالات و کیفیات در
و نشیب فراز جهان و اهل جهان از پستی چنانچه قبل ازین عرض شد یقین است که باستثنای
یک چند کس معدودی تمام نخواهند گفت "از نصیب قسمت و اقبال است" + ولیکن اگر کسی ازین
فقیر سوال کند بدون خوف از ملامت یا شتمانیت و نسبت بهمل و نادانی با و از بلند میگویی که اصل
دریستم اینهمه اوضاع جهان خواه نیک باشد خواه بد "همدرومی" است و بس + یعنی هر کجا
همدرومی وجود دارد آنجا بهشت است و هر کجا همدرومی معدوم است آنجا دوزخ است +
خدا یقیناً فرموده است یُوقِی الْحِکْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
بیشک حکمت بمعنی حمیت و همدرومی است و خدا بهر شخص یا هر قوم که بخواهد عنایت میفرماید بشرط
آنکه مورد لطف و عنایت او باشد + ولیکن باید دانست که آنکسانی که مورد لطف و عنایت خدا
هستند و میشوند همان کسان اند که بالطبع همدرومی دارند یا آنکه در حصول این خصلت ساعی و
جاهد اند برخلاف خدا بر سر قدر و غضب است با آن کسانی که گاهی در خیال حصول این نعمت و
در فکر کسب این خصلت نیستند و اراده حصول آن ندارند + این لفظ "همدرومی" در برابر
تمام نیکی های جهان و خیر دنیا و آخرت را و هر کجا که موجود دارد در رکاب او میباشند همه نیکی ها و
نیک بختی های جهان و برخلاف هر جا که وجود ندارد تمام آفات و بلیات و نکبات و مصائب
در آنجا موجود اند + آنچه را که امروز مردم یورپ دارند همه از وجود همدرومی است و همان خیرها
را مسلمانان ندارند از عدم همدرومی است + تمام اقوام نصاری عموماً با فرود همدینان خود
یا اقلاً تمام باشندگان یک ملک با فرود و اهل ملک خود همدردا هستند برخلاف مسلمانان
که یک برادر هم همدرد با خود نیست چه جای آنکه همدرد اهل ملک یا هم مذہب یا همدین خود

باشد. و اگر ازین گونه برادران یافت شوند اتفاقاً در کاملاً فرشته اند. اگر یک
عیسوی کم نامی را در اقصای تنگ چین بکشند یا ایداد دهند خوراً صد جهاز آتشی جنگی آفرینی
و بر منی و روسی و امریکائی و غیره روان میشوند. تقاضای خون او. برخلاف اگر صد بروزی از
سنگها مانده بکشند نفسی از کسی بر نمی آید. بلکه میگویند "مارا چه ازین قصه" +

از حسن اتفاق یا از نخست اتفاق غالباً خبری از یکی از رعایای ماسرینند یا در ایران
یا در افغانستان یا در ترکی یا در مصر یا در جای دیگر که لازم میشود برای او و ما خود نمی توانیم
آنها را ببریم. یا بی پروا هستیم از جرم و منزای او و بهانه بدست میدهم اقوام یورپ را که چند
جهاز جنگی را در بندری از بنادر ما آورده بگویند "یا بشویش و غصه راضی شو یا بگریزیش
زناغنه اگر جرم را بدست ما را دیدی و الا بند را بتوب با خاک برابر میسازیم" + بسیاری
از بزرگان و صاحبان عمده و منصب ما همیشه در زیر بار احسان یکی از اقوام یورپ مکر و تادارند
و شاید خطاب یا نشان و تفرقه یافته اند. بسیاری دیگر در حمایت و پناه اقوام یورپ استند که
در ملک و با قوم خود هر ظلمی که میخواهند بکنند. بسیاری دیگر از بزرگان و صاحبان دولت و
ثروت مازی را که از ظلم و جفا جوئی بابل ملک خود بدست آورده اند در نزد مردم یورپ نموده ا
و مخالف اند که زنا آنها از دست برود. بسیاری دیگر بسبب بعضی از اعراض دیگر نفسانی خود
همیشه بخالف این استند که قدم در راه پوتیک نهند و کور با خلق دیگر را نیز هدایت و عظمت
بکنند که خبردار ما را شاید قدم در راه پوتیک بگذاریم و خدا یان خود را از خود بخجده خاطر
سازیم "هر کشی در جرم بخشی روی و سر بر آستانم بنده را فرمان نباشد هر چه فرمائی بر آیم" +
و حال آنکه در این روز تمام امور دین و دنیای مملو و مشهور و عین استند در پوتیک اهل یورپ
اهل یورپ بهر حال پوتیک را شامل هر چیزی از ما میکنند و هنگامیکه چند کس از عقلا و راهبانیان
با عرض بامتنع که بفرماند جمال ما ابا نمی فهمند و در نمی کنند +

در این مقام مناسب میدانم که حکایتی را بیان کنم محض بطور حکایت و مثال که ابد داخل و نسبتی

ہر پونیک نہاد و یک ماہ قبل بندہ مضمونی نوشتہ ہوں نسبت برپاسی حکومت رٹنوال
 و مرہوٹ بقانون جدیدی کہ در آنجا جاری نموده اند نسبت بمردم ایشیائیہ آکمان آنجا +
 حقیقت مسلمانان ہند راتونج و سرزنش کردہ ہوں کہ سایر ذاتہای اہل ہند مجالس منعقدہ
 برپا کردہ ہمدردی از اہل ملک خود ظاہر ساختہ ہوں و مسلمانان چنین نکردہ ہوں + ہنگامہ
 مضمون را بخندست شفیق مگر خود مولوی ظفر علیخان بی اسے ہوں و ملاحظہ نمود فرمود روز گذشتہ
 در اخبار ادو کیت مرج ہو کہ مسلمانان نیز چنین مجلسی برپا کردہ ہوا ارادہ داشتہ اند کہ
 و ایراد تو بی محل است - گفتہ حال من زشتہ ام باید مرج نمود + جناب مولوی صاحب بہر ملاحظہ
 و مصلحتی کہ بر آن مضمون نکتہ چینی فرمودہ من ابد ابا و محابہ و مخالفتی کم و مخالفیستم زیرا کہ
 بہر حال غرض بندہ ہم حاصل شد - مگر دین وقت باز خیر درین خصوص بخارست عہدیان
 خود نہ خاص مسلمان ہند بلکہ عموم مسلمان عالم عرض میکنم کہ غرض بندہ جدیت و جہد بود +
 مولوی ظفر علیخان میفرماید کہ قبل از نوشتن بندہ مضمون خود را مسلمانان ہند نیز چندین مجلس
 برپا کردہ انہار عدم رضایت مندی خود را از قانون جدید حکومت رٹنوال نمودہ ہوں +
 عبارت ایشان کہ در رسالہ خود دکن ریویر تحریر فرمودہ اند این است

”مرزا صاحب پوچھے ہیں کہ کیا رٹنوال میں صرف ہندو ہی آباد ہیں مسلمان نہیں
 اور اگر مسلمان بھی ہیں تو کمون مسلمانان ہندوستان نے ہندوؤں کی طرح جا بجا ناراضی کے
 جلسہ نہیں کئے - ہم مرزا صاحب کو یقین دلاتے ہیں کہ مسلمان ایسے تنگ حوصلہ نہیں کہ قضا
 اپنے ہم مذہبوں ہی کے ساتھ ہمدردی کریں - رٹنوال میں اگر ایک بھی مسلمان نہو تا بلکہ سب کے
 سب ہندو ہی ہوں تا ہم مسلمانان ہندوؤں کے ایشیائی قانون کی مخالفت اوسے جوش و
 خروش سے کرتے جو وہ اب ظاہر کر رہے ہیں - وطن اور حب وطن بھی آخر کوئی چیز ہے
 اور مسلمانوں کا تو یہ اصول ہے کہ حب الوطن من الایمان“

بہر ارادہ و مصلحتی کہ جناب مولوی صاحب این بیجاک (کتنی چینی) را فرمودہ بندہ در اینجا

و این وقت شکر گذار جناب اوشان و ممنون مسلمانان هند و حقیقت شاکر آن خداوند
مقلب القلوب و الاَبصار هستم که اینسان یکایک حالت مسلمانان را دیگرگون ساخت زیرا که
قبل از نگارش مضمون بنده این حالت در وجود مسلمانان هند نبود و چنانچه معلوم میشود همان
روز که بنده در سکندرآباد قلم برگرفته مضمون خود را نوشتم کیفیت مجلس مسلمانان هم همان روز در اینجا
آورد و گیت مرچ شد و بی بنده سؤال میکنم که اگر مسلمانان هند نسبت به همدینان یا نسبت به عموم اهل
وطن خود همدردی ظاهر کنند بر بنده چه احسانی میفرمایند من یک مسلمانم از کوردها مسلمان و
بیگانه از خاک هندوستان که بدعا از درگاه الهی طلب میکنم با لطف و کرم خود همدینان مرا نه در هند
نه در سرسره جهان از خواب غفلت روزگار بیدار و از سستی شراب جمل بهوش آید و توفیق یابد
تا روز که همدرد و غمخوار حقیقی یکدیگر و عموم بندگان خدا گردند که اساس دین اسلام بر آن است
لکن بر تفرقه دیگر تحریر جناب مولوی ظفر علیخان است منسوب بذكر "چند پال مولوی لیاقت حسین"
ن آنچه شرط بلوغ است به کمال محققیت و بروفی منطقی میگویم و اگر بنده را نیز شریکی در صاحب نمایند
را باکی نیست +

بنده سؤال میکنم از جناب مولوی ظفر علیخان صاحب یا هر بزرگوار دیگری که اگر مسلمان هند از
یکدیگر همدردی نکنند یا اگر در شکیبای هزار عذاب الیم در باشند یا در عین راحت و آسایش و
خوشی مرا از آن چه نقصان است و از این چه سود؟ اگر بزرگوارانی خلعت پوشند و خطاب و تفرقه رستا
هندیاد و دیگری که عایشان ترین اهل هند باشد هندو یا مسلمان بجزیره اندون فرستاده شود که
تمام عمر و آنجا بماند بلکه او را بدار آویزند یا گردن زنند مرا چه سود یا زیان است؟ سخن بر این است
که غرض مسلمانان هند سخن ظاهر نمایند که مالال هستیم و در امور پولیکی در مقابل حکومت سخنی نمیگویم +
یک شخص حکیم عالی شانی در میان مسلمانان پیدا شد و بعضی کلمات گفت که اکثری از خردمندان جهان
هم پسند میکنند اگر چه بر آن ماعمل نکنند بیشک در این زمان کوردها هستند و ریورپ که سعدی را
بهیچ نمی شمارند و بی بیشک اقوال او را پسند نمایند - او میگوید

“بارعیت صلح کن در جنگ نعم این نشین ز آنکه شاهنشاه عادل رارعیت شکر است”
 بیشک انگریزان خود این پالسی را میدانند. من میگویم که قانون “سدیشن” ابداً راکار نیست
 بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلمی باشند نه ظاهری و بزبان داز خوف قانون
 سدیشن + حق این است که انگریزان یک پالسی عجیب و غریبی دارند که میخواهند رعایای هندی
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود و سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است
 که “یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرا” یا بگوئیم “یک بام و دو هوا” باشد + در تحت یک
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در هند یک رفتار است و در تنزاع
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران غیر
 جاری کرده بودند عذر آنها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند بی نهایت محام
 افسوس است + در ممالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هندی
 خود و لیکن در تنزاع همه خاموش اند + حکومت هند میخواهد کاری بکند - گوشت انگلند و
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند در این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سر کشیده
 و چه تهمای لایحل و گره سختی است که بانگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم
 که خدا نخواسته انگریزان فرشته خود ملک سیرت و مودت گستر و رعیت پرور نیستند و لیکن
 انگریزان آن استند که نامه گارتیز آف ایندیای نویسد

“The fact is that the House cares nothing what-
 ever for the views of men who “take up India”
 in the same way that they might “take up” the
 preservation of wild birds, or any other casual subject
 یعنی حقیقت این است که مجلس آف کامنز (پارلمنت) ابداً اعتنائی ندارد بر آرای کسانی
 که بحث میکنند در مطالب متشوبه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا نماید

در مطلبی که نسبت داشته باشد بطریق صحیح یا ازین قبیل مطالب دیگر + و میگوید هنگامیکه وزیر
هند صورت بخت (جمع و تنج) بند را بجلس یعنی هوس آف کامنس در آورده بکلی بجلس خالی
بود چون اکثر روز خورد مشرق بخلق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء بجلس بیرون شدند
چنانچه در خانه نطق و اکثر نزد کور فقط ۲ کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیش
را تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ
که سی برابر آنهاست سی که مردم شماری آن است - دوهصد کور تجارت آن است و قریب
یکصد سی کور مالیات آن است + درین صورت مردم هند باید دست عجز درگاه قاضی الحاکم
بر آورده بگویند

"پیش که بر آورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد"
پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در سنج
است - من با و از بلند و بی بقولیت میگویم که تاریعت قلباً خوش نباشد چشم لایلی حقیقی از آن
نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری مایل
باید کرد مثل مشهور است در ایران که میگویند "یک سوزن بخود زن و یک جوال خود بدیگری"
یعنی که "زیر پایت گدایی حال موز" آنچه حال تست زیر پای پل + مردم ایران صد ها
سال در زیر شمشیر حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + ولیکن چون
آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آن طرف انگلیزان
هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعین
همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان زور و جبر ندارند و حکومت زبردست
و زور آور است و مردم را از قانون مدین خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را
نداشته باشد که خلق بندار صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + ولیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر
جمع است از لایلی عموم خلق هند ضرورت است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خود

و اگر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایلتی عموم خلق هند ضرور است که بهمر بانی و مساوات
آنها با رعیت انگلیش خود آنها را لائل سازد و اگر نه برز و بر دست بیچکس و پنج قوم لائل
واقعی خواهد شد +

اما حکایت لیاقت حسین - قبله بنده چون آفتاب روشن است که "چو از قومی یکی
بیداشی کرد نه که از نژاد ماندن بهر را" - بیشک نامعقول نژاد هر کسی نامعقول است و نامعقولی
نژاد هر کسی ناپسندیده - و بیشک نامعقول را باید زندان و بندداشت + پنج شخص معقولی نیکوید
و رای نمیدهد که باید سلاح بر تن آراست و در مقابل حکومت بجنگ خاست بلکه میگویند "ز یکپوتنی
ت ایضی کنگلی" بمعقولیت ولی باستبداد هر خلافتی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص
نامعقول فعلی را بجهالت بجای آورد البته در نزد بیچکس پسندیده نیست - و لیکن هنگامیکه هفت کرد
خلق بمعقولیت و برانهمائی هزار همدردمان عالی شان معقول در کاری قدم می نهند و کمر استوار
می بندند قول آنها در نزد هر عاقلی مسجوع و فعل آنها در نزد هر قوی بی نهایت مدح است +
اگر همدردی همدینیان و اهل وطن در نزد قوی مدح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان
و اهل وطن آنها نژاد آن قوم نامدح باشد - اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینیان خود مدح
است چرا باید همدردی مردم هند هندو یا مسلمان از همدینیان یا هموطنان خود در نظر آنها نادم
باشد + غذای اسلام و ریک جای کتاب اسلام یعنی هدایت نامه خود فرموده است که اگر کسی
یک نفس را بی سببی بکشد چنان است که همه اولاد آدم را کشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضاء
یکدیگرند" + در جای دیگر میفرماید بکشید کسانیرا که در سد و کشتن شما هستند + ناموسی اسلام خود
فرمود که "غریز و گرامی دارید بهمان را اگر چه کافر باشد" و همه کس میدانند که او خود چگونگی بایمهان
کافر خود قتل و میفرمود - ولی چون قدم در میدان میگذاشت دمار از روزگار کفار برمی آید +
در عالم انسانیت و اخوت ما باید همدرد و همدینیان و صلح کل باشیم ولی در خصوصیت و عداوت و ظلم و

بجا چونی دقیقه فرو گذار نکسیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود
 اید اما اتفاقی بالایستی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد و بایک گان ندارد و تا هنگامیکه
 دیگران با ما مهربان استند ما با آنها مهربانیم و چون با ما خلاف می ورزند ما نیز باید با آنها خلاف
 ورزیم و چنان ندانند که ما گوشتندان سلیم هستیم + من با او از بلند میگویم که هنگامیکه انگریزان با
 روسیان معاهده کردند و تقسیم ایران بایستی که ایرانیان و ترکمان نیز در میان خود معاهده
 بکنند مناسب حال خود و لیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمعه همدردی و اخوت و اتفاق و
 اتحاد و مودت بین مسلمین در هر حال از جمله واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی یکسوی
 برساند و بدون آنکه در لایستی مسلمانان به نسبت حکومت انگلیش ضرری داشته باشد
 بلکه این کار سبب صلح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر هیچ حال و هیچ وجه
 این شهر را فراموش نباید کرد "چون عضوی بدو آور و در روزگار و در عضو ما را نماند قرار"
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم ایشان تهدید آمیز خالق قهار جبار و مالک کن جهان
 قتل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیدتکم و اموال و قتلتم و
 و تجارة و تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
 فی سبيله فتر یقوا حق یاقی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین -
 نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

اما صورت همدردی اهل اسلام

چنانچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت اهل اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که
 اقلاً بگوئیم از غیر ممکنات معلوم میشود + در میان اهل چین که چهل یا پنجاه کشور استند
 همدردی و اخوت غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک ملک و اکثر یک مذهب دارند و چنین

معلوم میشود که در این وقت بزرگیت هم بر آورده اند. ولی در میان مسلمانی و در سبب نیکو از میانک
 اسلام بسیار مشکل است. چرا که اقوام و فرقه های مختلف اند و غالباً جاهل اند بکندی که بحقیقت بزرگ
 یک ادنی بخیر یا امری صد ما خون ناحق ریخته میشود و خصوصاً در ملک هند + یک ماه پیش
 نگذشته است که در بمبئی بدون هیچ سبب بهتی یا یک سبب بی حقیقتی خبشش خون ناحق شد
 و پهل چاه کس زخمی شدند و معلوم نیست که اگر بدمت محمول نشد بود چند خون ناحق ریخته
 می شد و بدون آنکه کسی را غمی باشد + غالب امور مذمیه و غیر مذمیه این امت مرحومه یا تمام
 امور دنیوی آنها شامل و مخرج و در هم و بر هم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صد ما هزارا مرتضی
 و بدعت را با امور دنیوی مخرج نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اکثر اهل عرض اند + ولیکن
 هر مرد و پهل و هر طفل خرد سانی که اندک مغزی در سر داشته باشد میداند که عالیت تمام
 مسلمان کعب مسکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک
 بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده نبخشند
 اندیشه از آنجائی از سر برون کرد + بنده را بی از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند
 و خواه نکند +

اما امور دنیوی (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید همی از بزرگان و علماء
 و فضلا یک کایتی شده بنشینند و امور دنیوی و مذمیه خود را هر چه بداند و معتقد باشند از
 امور دنیوی علاقه نمایند + مگر ضرورتی ندارد که سنی بمبئی را رای دیگر باشند و سنی مدراس را
 رای دیگر یا شیعه بمبئی را رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشند و همچنین فرقه های دیگر را (۲)
 آنچه را که داخل امور دنیوی و مذمیه میباشد هیچ فرقه دیگری را حتی نباشد که در آن مدخلت
 و گفتگو کنند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حک و اصلاح نمایند بطوری که مطابق شرع
 اسلام باشد + (۳) در امور مذمیه هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگری بحث ماسقونی کند یا
 بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را دهم گوید یا دشنام دهد یا در کتابی و دشنام و لعن و لعنی

بنویسد آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای آن با حاکم قضایا یا مجلس ریٹ خواهد بود +
 (۳) کسانی که از یک فرقه اند در بازار و ملا عام دور مساجد و بر سناریا و مجالس خود که پختل
 از غرته و دیدنی آنجا حاضر باشند فعلی را بجای نیارند و سخن را بر زبان جاری نزنند که آن فرقه
 دیگر را آلوده و نجیده شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه
 نوکران و چاکران از گروه دیگری باشند نیز فعلی را بجای نیارند و سخن را نگویند که موجب بخش
 خاطر آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که محرم شود چند کس را گواه نموده همان
 کس را نیز حاکم یا مجلس ریٹ بزند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۷) بعضی
 از امور هستند که بواقع همه فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و اوقات ایام محرم بعضی
 از این امور را بزرگان و علماء یک گروه جزء عزا داری میدانند (در صورتی که عملی نباشد
 خلاف مذهب و عقیده دیگری و باعث بخش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقه بدو
 مذموم استند پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
 و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فریق بدست یاری یکدیگر آن امور را موقوف و محذوم سازند پس
 بهر حال بزرگان هر گروهی امور نهییه گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز موجب
 سبحانی را بجای آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
 سازند - یا اگر چنین میدانند که مبلغ گرانی در آن بر باد میشود و کسانی میخورند که مستحق نیستند پس
 بطور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و بی ضرر گزاف بر باد نرود +

اما امور و نیوایه - ابتدا باید دانست که هر کایتی خاصه که نسبت دارد بفرقه
 خاصه در مقام امور و نیوایه باید با دیگران شریک باشد یعنی که هر ساله در ایام خاصه همه یکجا
 شوند و برای زنده بر سر اصلاح نظام امور و نیوایه عاظمه اهل اسلام - مثلاً شیرازی - زنا کاری -
 قمار بازی - سود خواری - شربت خواری - تهذیب اخلاق - مهارت - صحبت - تعلیم و تربیت -
 و مستگاری - هنرهای پدید - تجارت - ملاحه و هزاره کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم و ملزوم

زینت و زندگی پیداشند + بالفعل در میان مسلمانان هند یک یا دو اجتماع میباشد بنام
"مسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" یکی از اجتماعات کافی است خواه بهین نام
باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال هندیان است + اگر تمام اجزاء یعنی مهربان
یک کایتی در آن کانفرنس سالیانه جمع میشوند اقلاً از هر کایتی یکی دو کس باید در آن مشاغل
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
غرض از اصلاح امور دینی و دنیوی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه چیز و چگونه است و
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میدانند که عموم اهل یک ملت عظیم مرد و زن و پسر و دختر باید علم
حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از هیچ تا شام صرف در یک
مقام بچشمی بینم گمان میکنم که در سرانهر ملک هند حال بر همین موال است + مثلاً شدابخواری -
سیندهی خواری - افیون - دیک - کشیدن سگار - یا بیری - و اعمال دیگر چنان شایع شده
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد و هفتاد و هشتاد و ساله محتاج باینها شده اند - تمام
مکتب ها و مدرسه ها و اسکو لها خراب و تباه است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک سر
میروند و ابد امتیازی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
بیمعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بکشت میفرستند
نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام برآیند مگر صحبت آنها
و دیگر اطفال را نیز خراب میکنند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پسران
ناقص عقل چون دختران خردسال را دغا میکنند میگویند "بزودی عروس شوی انشاء الله"
هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و زنگ بکثرت است
و موعظه و نصیحت مسجد و نماز دیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر + زنان این ملک
غالباً بی علم و بختی جاوید و بد رفتار و بد کردار و بیاد و فحاشی اند و بی چنان و اعمال قبیح اشتغال
دارند + آداب و حیای کلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند که آزادی واقعی معنی

و قوای آزادی همین است + طفلی دوسه ساله صد نادشنام غلیظ بر زبان دارد و همچنین بسیاری
 از زمان نه مردان را آن تیز و حیا است که زبان خود را در حضور زنان از کلمات نامحقوق فرو بندد
 و زنان راست که در حضور مردان سخنان غلیظ بگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار
 آنقدر است که در اولاد و طلب و تکلم با بعضی از مردمان عالیشان یا ساجز و یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه
 و خجسته آید که هرگز و مندی را شرم آید + گدا و کلاش و بجا و گرو عامل و طبیب نادان و شنیاد
 و کیمیا گرو امثال اینها و اینها بشمار اند + که در نماز و عز و عیسی و عز و میزبانی و بسم الله خوانی
 و مراسم و نیازهای هیچ معنی دیگر پیدا میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود - هم مسجد
 و هم رسته و شفا خانه و مسافر خانه و یتیم خانهای متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و کان و ملک
 هزارها از اینگونه اعمال بیابند که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این
 اصلاح عام خاصه ملک پسند نیست بلکه تمام محاکم اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح
 در همه جا باشد ضرورت را دارد +

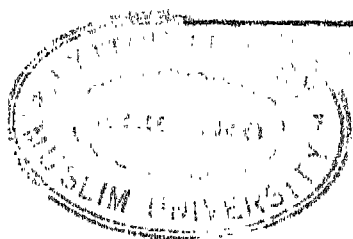
اصل هیل غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) همدردی و اخوت واقعی اسلامی است
 در میان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در همدردی و
 اخوت و امثال اینها باید در میان دو ملت های اسلامی و همچنین در میان مختلف فرق اهل اسلام
 و اینها باشد بلکه بسوگند نموده و استوار گردد که اگر بعضی واقعات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل
 اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند -
 (۳) البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه و بهرامی از امور زیست و زندگی پویشیک
 شامل و مخلوط و مزج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و قوای آزاده استند با خاک
 یکسان شدند مگر این لفظ حقیقت در میان مسلمانان هم موج و است و مرادف همدردی و اخوت
 یک معنی همدردی و اخوت است + پس نیز برای بنده همدردی واقعی بدون پویشیک نمیشود
 - اگر سایر اهل اسلام مخالف باشند که قدم در وایره پویشیک گذار بنده اقل اهل ملک خود را تا نکند

و مبالغه نمیکنم که آینده اساس امور خود را بر پوئیک نهند تا اساسی نگرانی و زندگی آنها
استوار گردد. (هم) اصلاح تمام امور دینی و دنیوی و اخلاق و معاشرت و سایر امور و اسباب
زندگی است.

اکنون بنده تقیر میگویم که چون عضوی از اعضاء سایر اولاد آدم و مانند یکی از کسانیکه
در اسلام در تحت کلام ان الله مومن اخوة واقع شده اند لله و فی الله بدون غرض و بدون
طلب نزدی آنچه شرط بلوغ و فرض منصبی بنده بود باندازه دانش و دانست خود بیش و کم
بجا آوردم و دیگر هم نیان ما خود میدانند بجا آورند یا نیارند + خدا تعالی بدطف و کرم خود توفیق
بآنها بد که فوائد هم در وی داخست و این امر سابق الذکر را بداند و بفهمد و پسند وی کند +
"ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم گر نیاید بگویش رغبت کس
بر رسولان بلغ باشد پس"

و ما اسئلكم علیه من اجر ان اعلى رب العالمین

خاکبای تمام مسلمان جهان
در ره ای اصفهانی



0222

14.

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

--	--	--	--

